



حکیم فطرت

از امام احمدی رومی
سرالمنطقه

محمد مهدی معماریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	: معماریان، محمد مهدی، ۱۳۶۴ -
عنوان و نام پدید آورنده	: جعفر طیار علیه السلام مردی که اگر می بود... / تالیف: محمد مهدی معماریان
مشخصات نشر	: قم: بیت الاحزان، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	: ۳۰۲ ص.
شابک	: 978-964-2789-73-3
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۲۷۹] - ۳۰۲؛ همچنین به صورت زیر نویس
موضوع	: جعفر بن ابی طالب علیه السلام ، ۲۳ قبل از هجرت - ۸ ق. - سرگذشتنامه
موضوع	: صحابه - سرگذشتنامه
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ م ۶ ج ۷ / BP ۳۲/۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۴۲
کتابشناسی ملی	: ۹۷۵۴۶۸۳



﴿ جعفر طیار علیه السلام مردی که اگر می بود... ﴾

تالیف : محمد مهدی معماریان
ویراستار: علی معماریان
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷
ناشر : بیت الاحزان
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۹-۷۳-۳
قیمت : ۲۵۰۰۰ تومان

مرکز پخش

قم: انتشارات بیت الاحزان، تلفن: ۰۹۱۲۵۵۱۴۳۷۶ و ۰۲۵-۳۲۹۲۹۶۸۰

جعفر طیار علیہ السلام
مردی کہ اگر می بود...

تألیف: محمد مهدی معاریان

سفید

فهرست مطالب

مقدمه مؤلف..... ۱۱

فصل اول : ولادت

یک : ولادت جناب جعفر علیه السلام..... ۱۷

قول اول..... ۱۷

قول دوم..... ۱۸

نتیجه..... ۱۹

دو : پدر، حضرت ابوطالب علیه السلام..... ۲۰

ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام..... ۲۱

رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام..... ۲۶

سه : مادر، حضرت فاطمة بنت أسد علیها السلام..... ۲۹

آفتاب آمد دلیل آفتاب!..... ۳۳

چهار : شجره طیبه..... ۳۸

پنج : القاب و کنیه ها..... ۴۲

أبو عبدالله..... ۴۲

أبوالمساکین..... ۴۲

ذوالهجرتین..... ۴۳

- ذوالجناحین..... ۴۵
الطیار..... ۴۶

فصل دوم: اسلام

- یک: دوران نوجوانی..... ۴۹
دو: قبل از اسلام..... ۵۲
سه: اعلان اسلام..... ۵۶
بررسی دسته اول روایات..... ۵۶
بررسی دسته دوم روایات..... ۵۸
چهار: کیفیت اسلام..... ۶۱

فصل سوم: هجرت

- یک: علّت هجرت..... ۶۷
چرا حبشه؟..... ۶۸
دو: تاریخ هجرت به حبشه..... ۷۰
هجرت به حبشه، یک یا دو بار؟..... ۷۱
افسانه غرائق..... ۷۲
سه: امیر مهاجران..... ۷۶
چهار: داستان مهاجرت به حبشه..... ۷۸
واکنش قریش نسبت به مهاجرین..... ۸۱
تلاش مجدد نمایندگان قریش..... ۸۶
نقشه قتل جناب جعفر رحمۃ اللہ علیہ..... ۸۸
حضرت ابوطالب رحمۃ اللہ علیہ و نجاشی..... ۸۹

اسلام نجاشی.....	۹۰
پنج: اسلام در آفریقا.....	۹۶
شش: زندگی جناب جعفر در حبشه.....	۹۸
هفت: رفت و آمد میان حبشه و حجاز.....	۱۰۰
بررسی روایات دسته اول (مخالفین نظریه تردد مهاجران).....	۱۰۱
بررسی روایات دسته دوم (موافقین نظریه رفت و آمد مهاجرین).....	۱۰۴

فصل چهارم: بازگشت از حبشه

یک: بازگشت از حبشه.....	۱۱۵
سعی بیهوده مخالفان.....	۱۱۸
هدیه جناب جعفر علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۱۱۸
کلام پیامبر و جایگاه جعفر.....	۱۲۰
شراکت جناب جعفر علیه السلام و اصحابش در غنائم.....	۱۲۱
دو: نماز جناب جعفر طیار علیه السلام	۱۲۲
فضیلت نماز جناب جعفر طیار علیه السلام	۱۲۳
نماز جعفر طیار علیه السلام یا عباس؟!.....	۱۲۶
بررسی اشکالاتی به نماز جعفر طیار علیه السلام	۱۲۸
سه: اسکان جناب جعفر علیه السلام در مدینه.....	۱۳۱
چهار: مؤاخات جناب جعفر و معاذ ابن جبل.....	۱۳۳
بررسی احوالات معاذ بن جبل.....	۱۳۴
نمونه‌هایی از اقدامات معاذ.....	۱۳۷
صحیفه ملعونه.....	۱۳۷
شرکت در سقیفه.....	۱۳۸

- ۱۳۹ عدم یاری حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۴۰ شرکت در کودتای غاصبین خلافت
- ۱۴۱ تابوت جهنم
- ۱۴۴ نظری دیگر درباره برادری معاذ
- ۱۴۵ برادر جناب جعفر طیار کیست؟

فصل پنجم: خانواده

- ۱۴۹ یک: جناب اسماء بنت عمیس
- ۱۵۴ دو: فرزندان جناب جعفر طیار علیه السلام
- ۱۵۵ عبدالله
- ۱۶۱ محمد و عون
- ۱۶۵ سه: ذریه جناب جعفر طیار علیه السلام

فصل ششم: نبرد مته

- ۱۶۹ یک: علت وقوع نبرد مته
- ۱۷۲ تاریخ نبرد مته
- ۱۷۴ دو: امیر سپاه مته
- ۱۷۶ شواهد امیری زید بن حارثه
- ۱۷۹ شواهد امیری جناب جعفر علیه السلام
- ۱۸۴ سه: داستان نبرد مته
- ۱۸۶ ادامه داستان نبرد
- ۱۸۸ آغاز جنگ مته و رشادت های جناب جعفر علیه السلام
- ۱۹۱ شهید روزه دار

جراحات و صدمات وارده بر جناب جعفر علیه السلام	۱۹۲
چهار: خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسلمانان.....	۱۹۴
آخرین تلاش شیطان.....	۱۹۵
خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس.....	۱۹۶
خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علی علیه السلام	۱۹۸
عمّنا جعفر! عمّنا عبّاس!.....	۱۹۹
پنج: الطّیار.....	۲۰۱
خویشاوندی، سبب ملقب شدن!.....	۲۰۵
شش: دلجویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خانواده جعفر علیه السلام	۲۰۷
هفت: حزن پیامبر در شهادت جعفر.....	۲۱۱
هشت: مرقد و مزار جناب جعفر علیه السلام	۲۱۴
موقعیت جغرافیایی مزار جناب جعفر علیه السلام	۲۱۴

فصل هفتم: فضایل

یک: آیات.....	۲۱۹
دو: روایات.....	۲۳۰
ارتباط با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۲۳۰
مباهات ائمه اطهار علیهم السلام به جناب جعفر علیه السلام	۲۳۴
جعفر و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله	۲۳۴
جعفر و امیر المؤمنین علی علیه السلام	۲۳۵
امام حسن، امام حسین و جناب جعفر علیه السلام	۲۳۸
سه: فضایل جناب جعفر علیه السلام	۲۴۴
سرور اهل دنیا و اهل محشر.....	۲۴۴

سید بهشتیان.....	۲۴۵
أفضل الشهداء.....	۲۴۵
ذوالجناحین.....	۲۴۶
خیر الناس.....	۲۴۶
أفضل الناس.....	۲۴۷
چهار: جعفر علیه السلام در قیامت.....	۲۵۴
پنج: جناب جعفر علیه السلام در روایات اهل سنت.....	۲۵۹
کتمان فضایل جناب جعفر علیه السلام توسط علمای عامّه.....	۲۶۴
انگیزه کتمان فضایل.....	۲۶۴
نمونه‌هایی از انکار فضایل جناب جعفر علیه السلام	۲۶۷
شیوه اول: تصحیف و تحریف.....	۲۶۸
شیوه دوم: توجیه و انکار.....	۲۶۹
شیوه سوم: تضعیف روات.....	۲۷۰
خاتمه.....	۲۷۴
فهرست منابع.....	۲۷۹
قرآن کریم.....	۲۷۹
منابع استفاده شده از کتب شیعه اثنی عشری.....	۲۷۹
منابع استفاده شده از کتب غیر شیعه.....	۲۹۴

مقدمه مؤلف

تاریخ جامعه بشری، همواره بستر وقایع، حوادث و نیز فتنه‌های گوناگون بوده است. حوادثی که گاه بسیار شیرین و بعضاً بسیار تلخ بوده و گهگاه وقایع شیرین آن، به تلخی گراییده و یا تلخی‌های آن، شیرین گشته است. لیکن آنچه مسلم است، تاریخ، همواره توسط دو گروه از مورخین، به رشته تحریر درآمده است؛

گروه اول: تاریخ نویسانی که حقیقت گرا و آزاداندیش بوده و به طور مستقل و آزاد به نقل تاریخ پرداخته‌اند، و گروه دیگر، تاریخ نویسان خودفروخته‌ای بوده‌اند، که قلم، فکر و آزادی خود را، در برابر بهای ناچیز دنیا، واگذارند.

روشن است، که مورخان آزاداندیش، به دلیل نقل حقایق (حقایقی معارض با حکومت حاکمان مستبد) همواره تحت فشار حکام خودکامه و عمال زورگوی آنان بوده و هرگاه صدایی از ایشان برآمد، به تیغ زور و آتش ظلم، ندای ایشان را خاموش می‌نمودند. بنابراین، تاریخ همیشه بازیچه مورخین خود فروخته و حکام مستبد بوده است؛ به طوری که برای خشنودی یک حاکم ظالم، چه بسیار حقیقت‌ها که انکار شد و حوادث جعلی و ساختگی که رواج پیدا کرد. تاریخ اسلام نیز، از این فضای تاریک تاریخ نگاری، مستثنی نبوده و لذا این

بخش از فرهنگ و تمدن، همواره در معرض تقابل دو گروه آزاداندیش و خود فروخته بوده است.

بطور مثال، با بخشش و عطای مال‌های بسیار معاویه و تلاش‌های عالمان و مورخان دنیا پرست، نه تنه‌ها، بسیاری از فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام کتمان شد، بلکه از این هم، فراتر رفته و اقدام به جعل مطاعن، راجع به آن بزرگوار نمودند، به حدی که آن امام مظلوم، سال‌ها بر فراز منابر و پس از ادای نمازها و فرائض! و در مجامع عمومی مورد لعن قرار گرفتند!

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱

در یک کلام، وظیفه خوانندگان و پژوهشگران اندیشمند و متفکر در علم تاریخ، که همانا وظیفه‌ای است بس گران و ضروری، پالایش و تصفیه اشتباهات و جعلیات تاریخ است، تا ظلمات و تاریکی‌های آن را، با نور حقیقت روشن سازند.

در این میان بررسی و شناخت زوایای گوناگون زندگانی صحابی بزرگ پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم، جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام، به عنوان فصلی مهم و تأثیرگذار در تاریخ اسلام، همواره مورد بی مهری و کم توجهی بوده است.

نگاهی دقیق و در عین حال گذرا، به کتب سیره و تاریخی مسلمانان نیز اندیشمند محقق را، به این نتیجه اندوه بار رهنمون می‌سازد که کندوکاو در جنبه‌های سراسر ارزشمند و عبرت آموز زندگانی آن بزرگوار، هیچ گاه به

۱. برای نمونه نگاه کنید به بخشنامه معاویه در این زمینه: شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۴

۱. سوره صف، آیه ۸

صورت دقیق و کامل تبّع و تحقیق نشده و این در حالی است که بررسی ابعاد مختلف حیات طیبیه جناب جعفر طیار علیه السلام از آغاز و به خصوص در دوران سخت هجرت به دیار غربت و نیز در بسیاری از لحظه‌های سرنوشت ساز تاریخ اسلام، به عنوان یکی از بزرگان صحابه و خواصّ مورد اعتماد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بسیار ضروری و از اهمّیت فراوان، برخوردار است.

اهمّیت این تحقیق زمانی بیشتر روشن می‌شود، که نقش اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتّی نظامی آن گرانقدر، در توسعه و ترویج فرهنگ غنیّ اسلام، به دیگر نقاط و نیز دفاع مقتدرانه از مبانی اسلام، به علاوه، شجاعت‌ها و رشادتهای دلیرانه آن فرمانده بزرگ سپاه اسلام و همچنین جایگاه والای ایشان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، با دقّت و تأمل بیشتر، مورد پژوهش قرار گیرد، تا انوار متعالی انسانی الاهی، مسلمانی با ایمان، دانشمندی آگاه، فرماندهای مقتدر و مدبّر، امیری سرافراز و جانباز، بافضیلت‌ترین شهیدان، صاحب دو بال و پرندهای بهشتی و سیّد اهل بهشت و از سابقین در اسلام و... بر همگان آشکار شود.

خصوصاً با توجه به اینکه، کج اندیشان و روباه صفتان منافق، بیکار ننشسته و با انکار فضایل و مناقب آن بزرگوار و پدر گرامیشان، به دلیل کینه توزی و حسادت‌های شیطانی، به مقام والای امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اهتمام وافر در خاموش کردن نور الاهی این شجره طیبیه و این شخصیت گرامی داشته‌اند.

در این راستا، برآن شدیم تا با تحقیق و تفحص علمی، مبتنی بر انصاف و رعایت حق و با در نظر گرفتن آیات و روایات، هم پاسخی شایسته، به

پرسش‌های حقیقت‌پژوهان داده و هم برخی از شبهات برخاسته از قلم و زبان بیگانه را، برطرف نماییم.

علاوه بر این، با مطالعه ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری آن بزرگ‌مرد، الگوی رفتاری مناسبی جهت رشد و اعتلای اخلاقی و انسانی جامعه اسلامی ارایه نماییم.

توضیح این نکته ضروری است، که علیرغم اهمیت ویژه این موضوع، تا کنون نوشته‌ای جامع، پیرامون شخصیت آن حضرت، جمع‌آوری و تألیف نشده است. لذا با احساس نیاز، به این امر مهم و ضروری پرداخته و امیدواریم تا اثری درخور شأن و مقام آن جناب تهیه نماییم، اگر چه برگ سبزی است، تحفه درویش!

و استدعای ما قبول و رضای برادر ارجمندش، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عصاره خلقت و باقی مانده اهل بیت علیهم السلام، حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است، که با عنایت به الطاف آن ساحت قدسی، این امر، دور از دسترس نیست. درپایان جا دارد از حمایت‌های استاد ارجمند حضرت حجت‌السلام والمسلمین معاونیان و مجموعه تحت امرشان در بنیاد فرهنگ جعفری که در مسیر تألیف این نوشتار از مشوقان اصلی بودند، قدر دانی نمایم.

هم‌چنین از دوست و برادر عزیزم حجت‌الاسلام والمسلمین حسین احمدی که سهم به‌سزایی در شکل‌گیری این نوشتار داشته، نیز سپاسگزارم.

حوزه علمیه قم

محمد مهدی معماریان

فصل اول ولادت



یک : ولادت جناب جعفر علیه السلام

ابو عبدالله جعفر بن ابی طالب، پسر عموی گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و برادر ارجمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، است.

در مورد تاریخ دقیق ولادت ایشان در کتب تاریخی و تراجم، مطلب مستندی به چشم نمی خورد، اما پیرامون آن، دو قول بیان شده است که هر دو قول مبتنی بر اختلاف سنی ایشان با برادران دیگرشان است.

قول اول

طبق نظر مشهور برای حضرت ابوطالب علیه السلام چهار فرزند پسر نام برده شده که اختلاف سن هر کدام از آنها ده سال هست. یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام ده سال از جناب جعفر علیه السلام کوچکتر بوده و جعفر، ده سال از عقیل و عقیل نیز ده سال از طالب، کوچکتر بوده اند.

با توجه به آن چه گذشت، تفاوت سنی امیرالمؤمنین علیه السلام با جناب جعفر علیه السلام ده سال بوده است و از آنجا که میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام (طبق نظر مشهور) سیزدهم رجب سی ام عام الفیل بوده ، تاریخ ولادت جناب جعفر علیه السلام در حدود

۱ . مسار الشیعه، صص ۳۵ و ۵۹؛ احقاق الحق، ج ۳۰، ص ۱۷۵؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۶۰؛ الارشاد، ج ۱، ص ۵؛ العمدة، ابن بطریق، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۷؛ الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ج ۱، ص ۱۷۱؛ ینایع المودة ج ۹، ص ۶۹؛ کفایة الطالب، ص ۴۰۷

بیستمین عام الفیل می باشد:

«كَانَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، الثَّالِثَ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ وَ كَانَ طَالِبٌ أَكْبَرَهُمْ
سِنًا وَ يَلِيهِ عَقِيلٌ وَ يَلِي عَقِيلًا جَعْفَرٌ وَ يَلِي جَعْفَرًا عَلِيٌّ علیه السلام وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ،
أَكْبَرُ مِنْ صَاحِبِهِ بِعَشْرِ سِنِينَ»

جعفر ابن ابیطالب، سومین فرزند خانواده است. بزرگترین فرزند خانواده طالب است، پس از طالب، عقیل و پس از عقیل جعفر و پس از جعفر، علی علیه السلام قرار دارند. هر یک از دیگری ده سال بزرگتر است.

همان طور که از عبارت بر آمد، تفاوت ده ساله سن جعفر علیه السلام با برادرانش عقیل و امیرالمؤمنین علی علیه السلام قول مشهور بین مسلمانان است. بنابراین اگر تاریخ میلاد هر یک از آنان معلوم شود، تاریخ ولادت جناب جعفر علیه السلام نیز، مشخص خواهد شد.

قول دوم

برخی دیگر این فاصله ده ساله را نپذیرفته اند. به عنوان نمونه، بلاذری در

انساب الاشراف می نویسد:

«كَانَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ علیه السلام، تِسْعَ سِنِينَ، جَعْفَرٌ أَكْبَرُهُمَا وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ
عَقِيلٍ، أَرْبَعَ سِنِينَ وَ عَقِيلٌ أَكْبَرُهُمَا»

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۳ و ۸؛ المناقب، خوارزمی، فصل ۲، ص ۴۶ و به همین مضمون: الإصابة، ج ۱، ص ۲۴۸؛ غیبه النزوع، پاورقی ص ۷۶؛ اسدالغابة، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵؛ الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۲۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۲۲؛ ثلاثیات الكلینی، پاورقی ص ۷۰؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۳۱؛ تهذیب الکمال ج ۲۰، ص ۲۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۹۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۰، ص ۶۳

بین جعفر و علی علیه السلام نه سال تفاوت است و جعفر بزرگتر است. بین جعفر و عقیل هم چهار سال اختلاف وجود دارد که عقیل بزرگتر است.^۱
این عبارت علاوه بر آنکه فاصله نه ساله سن جعفر علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان می‌کند، نظر مشهور را هم نپذیرفته و تفاوت سنی ده سال بین فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام را رد می‌نماید.

نتیجه

بنابر این هر تاریخی که ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن واقع شده باشد، تاریخ ولادت جعفر علیه السلام نه یا ده سال پیش از آن قرار دارد.
البته برخی هم تفاوت سنی بیست ساله ایشان را مطرح کرده‌اند که هم دور از ذهن بوده و هم خلاف اجماع مورّخین است:
«ثُمَّ مَا نَقَلَهُ عَنِ الْإِكْمَالِ، مِنْ كَوْنِ جَعْفَرٍ أَكْبَرُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِعِشْرِينَ سَنَةً خِلافُ الْإِجْمَاعِ»
آنچه از کتاب اکمال نقل شده مبنی بر اینکه جعفر از امیرالمؤمنین علیه السلام بیست سال بزرگتر بوده است، خلاف اجماع می‌باشد.^۲
درباره این نقل می‌توان گفت که شاید اختلاف سن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عقیل مدّ نظر نگارنده بوده است.

۱. انساب الأشراف، ص ۴۰

۲. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۰۴

دو : پدر، حضرت ابوطالب رحمۃ اللہ علیہ

پدر ایشان، حضرت ابوطالب رحمۃ اللہ علیہ هستند، که پس از پدر گرامیشان (حضرت عبدالمطلب رحمۃ اللہ علیہ) به مقام ریاست و بزرگی قریش در مکه رسیده و بعدها نیز سرپرستی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را برعهده گرفتند.

حضرت ابوطالب صاحب شخصیت بزرگی بود تا جایی که قریش خود را، مکلف به پیروی از ایشان می دانست و هر کاری را فقط با مشورت ایشان انجام می داد.^۲

در داستان عقیف کندی آمده: وقتی عقیف پیامبر را در ابتدای نبوتش دید، که همراه با زنی مشغول نماز است، می گوید، از عباس پرسیدم: این [کار] چیست؟ عباس گفت: این پسر برادر من است که فکر می کند فرستاده خدا به سوی مردم است و حرف او را تا کنون جز آن نوجوان که او هم پسر برادر من است و آن زن که همسر اوست، تصدیق و تبعیت نکرده است.

پرسیدم: شما چه کرده اید؟ گفت: منتظریم ببینیم که شیخ چه می کند.^۳ منظورش ابوطالب بود.

۱ . المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۳

۲ . أَسْنَى الْمَطَالِب، ص ۶

۳ . المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۳؛ الاصابة، ج ۴، ص ۲۸۴؛

تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۶؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۴۱۴

در یک کلام حضرت ابوطالب علیه السلام دارای جایگاه ویژه‌ای نزد عبدالمطلب علیه السلام بود، لذا از جانب پدر، مأمور به کفالت و نگهداری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و در این عهد چنان استوار و ثابت قدم ماند که پیامبر را حتی بر فرزندان خویش، مقدم می‌شمرد.^۱ حتی هر گاه خانواده ایشان بر سفره غذا می‌نشست می‌فرمود: دست نگهدارید، تا فرزندم، بیاید و اهل سفره منتظر می‌شدند، تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، سر سفره حاضر شوند.^۲

ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله، در مدت حیات حضرت ابوطالب علیه السلام، همواره از حمایت و حفاظت وی، بهره مند بودند. حتی پس از اعلام رسالت توسط ایشان، جناب ابوطالب علیه السلام علاوه بر این که از پیشگامان، در اطاعت از حضرت بود، همیشه سعی در مراقبت از ایشان در برابر آزار و اذیت‌های مشرکین و بت پرستان داشت.

البته این بدین معنا نیست که وی پیش از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از کفار بوده، بلکه بررسی شواهد تاریخی نشانگر ایمان و اعتقاد ایشان به وحدانیت خدای یگانه می‌باشد.

برای نمونه می‌توان به خطبه ایشان در هنگام ازدواج با حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام اشاره کرد:

«الحمد لله ربّ العرش العظيم والمقام الكريم والمشعر والحطيم، الذي

۱. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۳۵؛ السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۷۲

۲. السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۲

اصْطَفَانَا أَعْلَاماً وَ سَدَنَةً وَ عُرَفَاءَ وَ خُلَصَاءَ وَ حَجَبَةً بِهَالِيلٍ، أَطْهَاراً مِنْ الْخِنَاءِ
و الرِّيبِ و الْأَذْيِ و الْعِيبِ و أَقَامَ لَنَا الْمَشَاعِرَ وَ فَضَّلَنَا عَلَي الْعَشَائِرِ، نُحِبُّ آلَ
إِبْرَاهِيمَ وَ صَفْوَتَهُ وَ زَرَعَ إِسْمَاعِيلَ^۱

اما با توجه به سابقه مظلومیت در این خاندان، این بزرگوار هم از گزند طعنه
تاریخ نویسان خود فروخته، مصون نمانده و به تیغ تهمت و افتراء، ایمان
راستینش کتمان گشته و کافر نامیده شده است.

در برخورد های گستاخانه با ایشان، ادعا کرده اند:

«قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : لَمَّا مَاتَ أَبُو طَالِبٍ، أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، فَقُلْتُ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ عَمَّكَ الشَّيْخَ الضَّالَّ قَدْ مَاتَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم، إِذْهَبْ،
فَادْفَنْهُ وَ لَا تُحَدِّثَنَّ شَيْئاً، حَتَّى تَأْتِيَنِي، فَاَنْطَلَقْتُ فَوَارَيْتُهُ»

علی عليه السلام می گوید: هنگامی که ابوطالب مُرد، نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم آمدم و
گفتم یا رسول الله، عموی پیر و گمراहत مرد. پیامبر به من فرمود: برو و او را
دفن کن و دیگر کاری نکن تا نزد من باز گردی. من نیز رفتم و او را دفن
کردم.^۲

حال، آن که، در برابر این داستان مجعول و چند روایت ساختگی مشابه آن،
روایت فراوانی از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام، راجع به ایمان آن حضرت،
وجود دارد که حتی بسیاری از بزرگان و علمای اهل سنت نیز، بدان اقرار و
درباره آن مطلب نوشته اند:

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۹۸، ح ۳۳

۲. تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۰۰؛ فتح الوهاب، ج ۱، ص ۱۶۵؛ المغنی، ابن قدامة، ج ۲، ص ۴۰۱؛ الشرح

الکبیر، ابن قدامة، ج ۲، ص ۳۱۵؛ تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۱۴۹

«(فی حدیثِ جابر، أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: النَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّ أَبَا طَالِبٍ مَاتَ كَافِرًا).

قال عليه السلام: يا جابر، الله أعلم بالغيب، إِنَّهُ لَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي أُسْرِي فِيهَا إِلَى السَّمَاءِ، إِنْتَهَيْتُ إِلَى الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ أَرْبَعَةَ أَنْوَارٍ، فَقُلْتُ إلهي، ما هذه الأنوار؟ فقال: يا محمد، هذا عبدالمطلب وهذا ابوطالب وهذا أبوك عبدالله وهذا أخوك طالب، فقلتُ: إلهي و سيدي، بما نالوا هذه الدَّرَجَةُ؟ قال: بكتائبهم الإيَّمان وإظهارهم الكُفْرَ و صَبْرِهِم على ذلك، حتَّى ماتوا»
در حدیثی از جابر آمده است: که او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: مردم می گویند که ابوطالب کافر مرده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، خداوند به غیب آگاهتر است، شئی که من به آسمان رفتم هنگامی که به عرش رسیدم، در آنجا چهار نور را دیدم گفتم: خدایا این نورها چیست؟ فرمود: ای محمد این عبدالمطلب است و این ابوطالب است و این پدرت عبدالله است و این برادرت طالب می باشد.

گفتم: خدای من، چگونه آنان به این رتبه و مقام دست یافتند؟
فرمود: با کتمان کردن ایمان و نشان دادن کفر و صبر کردن بر این حال تا هنگام وفات.

جالب است که در برابر آن داستان ساختگی نیز روایتی وجود دارد، که کاملاً با آن داستان، در تضاد است:

«لَمَّا مَاتَ أَبُو طَالِبٍ رضی الله عنه، أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ النَّبِيُّ ﷺ، فَأَذَنَهُ بِمَوْتِهِ، فَتَوَجَّعَ

۱ . المستدرک علی الصحیحین، ج ۶، ص ۵۶۳؛ روضة الواعظین، ص ۹۱ بحار الانوار، ج ۳۵،

تَوَجُّعاً عَظِیماً وَ حَزْنَ حُزْناً شَدِیداً، ثُمَّ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِمضْ يَا عَلِي، فَتَوَلَّى أَمْرَهُ، فَتَوَلَّى غَسْلَهُ وَ تَحْنِيطَهُ وَ تَكْفِيفَهُ، فَإِذَا رَفَعْتَهُ عَلِي سَرِيرَتِهِ، فَأَعْلَمَنِي.

فَفَعَلَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فَلَمَّا رَفَعَهُ عَلِي السَّرِيرَ، إِعْرَضَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، فَرَقَّ وَ تَحْزَنَ وَ قَالَ: وَصَلَتْ رَحْماً وَ جُزِيتَ خَيْرًا يَا عَمُّ، فَلَقَدْ رَبَّيتَ وَ كَفَلْتَ صَغِيرًا وَ نَصَرْتَ وَ آزَرْتَ كَبِيرًا»

هنگامی که ابوطالب رضی الله عنه از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و ایشان را از رحلت ایشان باخبر ساختند. آن هنگام، حزن و ناراحتی شدیدی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد. سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی برو و کارهای او را انجام بده و غسلش بده و کفنش کن و تحنيطش نما. هنگامی که او را آماده قبر نمودی، مرا خبر کن. در آن هنگام داغ فراق او بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گران آمد و فرمود: ای عمو، صله رحم نمودی و جزای خیر دیدی که مرا در کودکی سرپرستی نمودی و در بزرگسالی مرا یاری نمودی. و یا روایتی که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، أَسْرَوْا الْإِيْمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشَّرْكَ، فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ»

ابوطالب مانند اصحاب کهف است که ایمان خویش را کتمان کردند و اظهار کفر نمودند، پس خدا نیز به ایشان دو اجر داد.

۱. شرح الاخبار، ج ۲، ص ۵۵۷؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۲۵؛ الغدير، ج ۷، ص ۳۸۶؛ ابوطالب حامی رسول الله و ناصره، ص ۱۲۹

۲. معانی الاخبار، ص ۲۸۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۳۹

و روایاتی دیگر نیز وجود دارد، که ایشان را نه تنها مسلمان و مؤمن می‌دانند، بلکه، ایشان را دارای بالاترین درجه، از ایمان می‌دانند:

«قُلْتُ يَا أَبَا الْحَسَنِ: مَا رَوَاهُ النَّاسُ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ يُوقِفُ إِذَا حَوَسِبَ الْخَلَائِقَ، بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ فِي رِجْلِهِ نَعْلَانِ مِنَ النَّارِ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ لِكُفْرِهِ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ لِكِفَالَتِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ صَدَّهُ قُرَيْشًا عَنْهُ وَ أَبَسَرَ عَلِيَّ يَدِيهِ حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُهُ؟

قَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : وَ يَحْكُ لَوْ وُضِعَ إِيْمَانُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، فِي كَفَّةٍ وَ إِيْمَانُ الْخَلَائِقِ فِي الْكَفَّةِ الْآخَرِي، لُرَجَّحَ إِيْمَانُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَلَيَّ إِيْمَانِهِمْ - إِي إِنْ قَالَ علیه السلام - فَكَانَ وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، يُحْجُّ عَنْ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ عَنِ أَبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى مُضِيَ وَ وَصِيَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام بِمِثْلِ ذَلِكَ وَ كُلُّ إِمَامٍ مِّنَّا يَفْعَلُ، ذَلِكَ حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرُهُ»

به امام هادی علیه السلام گفتم: اینکه مردم روایت می‌کنند، که در هنگام حساب در روز قیامت، ابوطالب را میان بهشت و جهنم نگاه می‌دارند، در حالی که در پاهایش دو کفش از آتش است که مغزش را به جوش آورده است و اینکه او را به بهشت نمی‌برند چون کافر است و به جهنم نمی‌برند چون از پیامبر سرپرستی کرده و مانعی بوده در برابر قریش و از او مراقبت می‌کرده تا اسلام آشکار شده، آیا صحت دارد؟

حضرت فرمودند: وای بر تو! اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو و ایمان بقیه خلائق را در کفه دیگر بگذارند، ایمان ابوطالب، بر همه آنها برتری خواهد یافت... تا آنجا که فرمود- به خدا سوگند، امیرالمؤمنین علیه السلام، همواره از جانب پدر و مادرش و از جانب پدر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حج به جا می‌آورد، تا اینکه

به شهادت رسید و وصیت کرد حسن و حسین علیهما السلام را به انجام این کار و هر امامی از ما چنین خواهد کرد، تا خداوند، امرش را آشکار نماید.^۱

به راستی، چگونه ممکن است، بزرگترین حامی و یاور پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، که بنابر بعضی از روایات، با وجود آن جناب، مشرکین حتی جرات سخن گفتن از پیامبر را نداشتند،^۲ به مرگ جاهلیت و در حال کفر و شرک از دنیا رفته باشد و به راستی چگونه ممکن است، شخصیت بزرگی چون امیرالمؤمنین علیه السلام، راجع به پدر خویش (ولو کافر!) چنین سخن بگوید و یا پیامبری که به شهادت قرآن، دارای خلق عظیم است^۳ چنین نمک شناسانه راجع به کسی که او را کفالت و سرپرستی نموده است، سخن بگوید؟

به نظر می رسد، تنها جرم حضرت ابوطالب علیه السلام، این باشد، که ایشان پدر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، می باشد و در زمانی که پدران خلفاء، در غفلت و گمراهی و شرک به سر می بردند، پدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها مسلمان، بلکه مدافع و یاور اسلام و مسلمانان بوده است.

رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: مَا زَالَتْ قُرَيْشٌ كَاعَةً عَنِّي حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ»

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود:

۱ . مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۷۰؛ ایمان ابی طالب، شیخ مفید، ص ۴؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۵۳۵؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۲؛ الغدير، ج ۷، ص ۳۹۰؛ مستدرک سفينة البحار، ج ۶، ص ۵۵۸ و ص ۵۶۴؛ الدر النظيم، ص ۲۲۱

۲ . الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۶۷: کفوا فقد جاء عمه

۳ . ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾: سوره قلم، آیه ۴

قریش همواره از دسترسی به من نا امید بود تا آنکه ابوطالب از دنیا رفت.

به هر حال، خزان عمر حضرت ابوطالب علیه السلام فرا رسید و ایشان که در سال حفر زمزم دیده به جهان گشوده بود، در سال دهم بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در حالی که تنها مدتی از سختی‌های شعب ابی طالب می‌گذشت، دیده از جهان فرو بست.

عمر مبارکش در هنگام رحلت را هشتاد و اندی نوشته‌اند.^۲
فقدان وی، چنان بر پیامبر سخت گذشت، که ایشان آن سال را، عام الحزن، نامیدند.^۳

پس از ارتحال حضرت ابوطالب علیه السلام جبرئیل، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و عرضه داشت:

ای محمد از مکه خارج شو، که تو دیگر در آن یاری نداری.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از مکه خارج شد و در کوهی، پناه گرفت.^۴
و در روایتی دیگر است، که با انتشار خبر رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام ابوجهل، مشرکین را خطاب کرد که:

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۸؛ اعلام الوری، ص ۱۸؛ سیره ابن اسحاق، ص ۲۳۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۶، ص ۳۳۹؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۹؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۳۳
۲. اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۹

۳. کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۷؛ اعلام الوری، ص ۱۸؛ قصص الانبياء، راوندی، ص ۳۱۶؛ سیره ابن اسحاق، ص ۲۴۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۲؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۳۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۹؛ حلیة الابرار، ج ۱، ص ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۷؛ انوار العلویه، ص ۱۰؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۹، پاورقی ص ۶۰۹

بشتابید و محمد را بکشید که یاور او مرده است.^۱
در خاتمه این فصل ذکر این نکته لازم است، از آنجا که، این نوشتار در
مقام بیان زندگانی، حضرت جعفر بن ابی طالب علیه السلام می باشد، این فصل تنها
اشاره ای مختصر به زندگی حضرت ابوطالب داشته و بدیهی است، پرداختن به
زندگانی حضرت ابوطالب علیه السلام، نیازمند تحقیقی ویژه و مقاله ای مفصل می باشد.

۱. بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۵۲ و ج ۲۲، ص ۱۰۰ و ج ۱۰۸، ص ۲۳؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۱؛ تفسیر
الاصفی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۵۰ و ج ۷، ص ۵۱۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۱۱

سه : مادر، حضرت فاطمة بنت أسد عليها السلام

«وُلِدَ جَعْفَرُ مِنْ أَبَوَيْنِ قُرَيْشِيَيْنِ هَاشِمِيَيْنِ، هُمَا أَبُو طَالِبٍ شَيْخُ الْأَبْطَحِ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أُسْدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ»

جعفر از پدر و مادری قریشی به دنیا آمد یعنی شیخ ابطح ابوطالب و فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف.

ایشان، اولین بانویی از تبار بنی هاشم است که به ازدواج مردی هاشمی درآمد.^۲
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از سن هشت سالگی، به خانه جناب ابوطالب عليه السلام رفته و تحت سرپرستی ایشان قرار گرفت.^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تجلیل از جناب فاطمه بنت اسد و از آن روزها این گونه می فرماید:

«إِنْ كَانَتْ لِيَكُونَنَّ عِنْدَهَا الشَّيْءُ، فَتُؤَثِّرَنِي بِهِ عَلَيَّ نَفْسِهَا وَ وَلَدِهَا»

اگر چیزی نزد او بود، مرا بر خود و فرزندانم ترجیح می داد و ایثار می کرد.^۴

۱ . الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، صص ۲۴۸ و ۱۵۸

۲ . مقاتل الطالبين، ص ۴؛ المستدرک علی الصحيحين، ج ۳، ص ۱۱۶؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۵۵، رقم ۹۳۳؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۹۲؛ سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸؛ اسد الغابة، ج ۷، ص ۲۱۳؛

الاستيعاب، ج ۲، ص ۴۴۶؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۴؛ المناقب، ابن المغازلي، ص ۶

۳ . کمال الدين و تمام النعمه، ص ۱۷۲؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۳، ص

۷۸؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۶۲

۴ . الکافي، ج ۱، ص ۴۵۳

و یا در جایی دیگر به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی! همان طور که او - فاطمه بنت اسد - مادر تو بود، بعد از آمنه بنت وهب، مادر من نیز بود.^۱

نام فاطمه بنت اسد را، می توان در زمره سابقین به اسلام و مؤمنین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز از جمله اولین مهاجرین به مدینه، یافت و نکته دیگر این که تعبیر اسلام آوردن در مورد ایشان - همانند همسر گرامیشان حضرت ابوطالب علیه السلام - بدین معنا نمی باشد، که وی پیش از آن، در زمره کفار و مشرکین بوده، بلکه او نیز، قبل از بعثت، از جمله موحدین و متدینین به دین حنیف بوده اند. شاهد این ماجرا، جریان شب ولادت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و میلاد فرزندشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

در اخبار شب میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این گونه آمده است:

«عن أبي عبد الله علیه السلام : لما وُلِدَ رسولُ الله صلی الله علیه و آله، فَتَحَ لِأُمِّةٍ بَيَاضُ فَارِسٍ وَ قُصُورُ الشَّامِ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمِّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى أَبِي طَالِبٍ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً، فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ أُمِّةٌ، فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ: أَوْ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هَذَا؟ إِنَّكَ تَحْبِلِينَ وَ تَلْدِينَ بِوَصِيهِ وَ وَزِيرِهِ»^۲

در داستان مفصل میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، چنین آمده است:

فاطمه بنت اسد رو به کعبه نمود در حالیکه نهمین ماه حاملگی را می گذراند و درد زایمان او را فرا گرفته بود، پس گفت: خدایا من به تو و آنچه از

۱ . المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۵ و ج ۱۲، ص ۱۴۷؛ نهج السعادة، ج ۵، پاورقی ص ۳۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۶؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۶۷؛ المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۳۵۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۵؛ الامامة و السياسة، ج ۱، پاورقی ص ۷۵؛ المناقب، خوارزمی، ص ۴۷

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴

پیامبر و کتاب فرو فرستادی ایمان دارم و کلام و دین جدم ابراهیم خلیل را تصدیق می کنم و اوست که خانه تو را بنا نهاده است، پس به حق او که خانه را بنا نهاده و به حق مولودی که در رحم دارم، زایمان را بر من راحت بفرما.^۱

بنابر آن چه در ابتدا نیز ذکر شد، وی جزء سابقین در اسلام بوده است، به طوری که نام ایشان را اولین بانوی مسلمان، پس از حضرت خدیجه عليها السلام ذکر کرده اند:^۲

«عن زبیر بن عوام قال: سمعتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَدْعُوا النِّسَاءَ إِلَى الْبَيْعَةِ، حِينَ أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ...﴾^۳ وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أَوَّلُ امْرَأَةٍ بَايَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»

زبیر ابن عوام می گوید: هنگامی که آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ...﴾^۴ نازل شد، شنیدم که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنان را به بیعت دعوت می نمود و فاطمه بنت اسد اولین بانویی بود که با پیامبر بیعت نمود.

همین طور، هنگامی که دستور هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، صادر شد، فاطمه بنت اسد، جزء اولین گروه از مهاجرین بودند، که مکه را ترک و به سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه هجرت نمود. ایشان به همراه حضرت فاطمه

۱. الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۹۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳۵؛ روضه الواعظین، ص ۷۶؛ کتاب الاربعین ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۸

۲. الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۴

۳. سوره ممتحنه، آیه ۱۲

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۵؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۱۴؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۲۲؛ تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبین، ص ۱۷۲؛ المناقب، خوارزمی، ص ۲۷۷؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۴

زهر رحمۃ اللہ علیہ و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب و فاطمه بنت حمزة بن عبدالمطلب و تحت حفاظت و حمایت حضرت امیرالمؤمنین علی رحمۃ اللہ علیہ به سوی مدینه رهسپار شدند:

«عن أبي عبد الله رحمۃ اللہ علیہ قال: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رحمۃ اللہ علیہ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَيَّ قَدَمَيْهَا...»

امام صادق رحمۃ اللہ علیہ فرمود: فاطمه بنت اسد، مادر امیرمومنان رحمۃ اللہ علیہ، اولین بانویی بود که از مکه به مدینه و به سوی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، با پای پیاده، هجرت نمود.

یک نکته جالب و بسیار قابل توجه، در برخی روایات چنین است که:
«أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلَى النَّبِيِّ، مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَيَّ قَدَمَيْهَا، مَاشِيَةً، حَافِيَةً»

فاطمه بنت اسد، اولین بانویی است که از مکه به سوی پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در مدینه با پای پیاده و برهنه هجرت نمود.

البته، ایشان نیز همچون همسر گرامی شان حضرت ابوطالب رحمۃ اللہ علیہ، تنها و تنها به جرم اینکه مادر حضرت امیرالمؤمنین رحمۃ اللہ علیہ می باشند، گرفتار تیغ جعل و تحریف اهل سنت قرار گرفته است، به طوری که یافتن نام ایشان، به عنوان

۱. الحدائق الناضرة، ج ۲۲، ص ۶۳۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۳؛ خصائص الأئمة، ص ۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۲۸ و ج ۱۹، ص ۳۷۴؛ مدینه المعاجز، ج ۱، پاورقی ص ۴۶؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۲۱؛ موسوعة احادیث أهل البيت، ج ۹، ص ۲۵؛ فضایل الصحابة، ابن حنبل، ج ۲، ص ۵۵۵، رقم ۹۳۳؛ المناقب، ابن مغازلی، ص ۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۲۴، ص ۲۲۶؛ موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۲، ص ۴۳۵؛ تنبيه الغافلين عن فضایل الطالبيين، ص ۱۷۲؛ المناقب، خوارزمی، ص ۲۷۷؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۳۱۰

۲. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۳۲۶؛ تذکرة الخواص، ص ۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷؛ الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج ۷، ص ۶۵

اولین بانوی مهاجر به مدینه، در کتب عامه، تا حدودی دشوار می باشد و حتی نام هایی چون زینب، دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا اسماء بنت ابی بکر را، جایگزین و یا هم ردیف نام ایشان قرار داده اند.

آفتاب آمد دلیل آفتاب!

از دلایلی که توسط ائمه اهل بیت علیهم السلام، بر اسلام حضرت ابوطالب علیه السلام، اقامه شده است، اسلام حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام می باشد:

«رَوِيَ عَنْ عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام سُئِلَ عَنْ هَذَا، فَقَالَ: وَاعَجَبًا إِنَّ اللَّهَ مَهَيَ رَسُولَهُ، أَنْ يَقَرَّ مُسْلِمَةً عَلِي نِكَاحِ كَافِرٍ وَ قَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ مِنَ السَّابِقَاتِ إِلَى الْإِسْلَامِ وَلَمْ تَزَلْ تَحْتَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، حَتَّى مَاتَ»

از امام زین العابدین علیه السلام، راجع به ایمان ابوطالب علیه السلام سوال شد، ایشان فرمود: عجیب است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از باقی ماند زن مسلمان در ازدواج مرد کافر نهی کرده است و فاطمه بنت اسد از نخستین مسلمانان است و تا رحلت ابوطالب علیه السلام نیز در ازدواج ایشان باقی ماند.

کاملاً روشن است، اگر حضرت ابوطالب علیه السلام (بنابر ادعای برخی از اهل سنت) مشرک و کافر به خدا از دنیا رفته بود، باقی ماندن حضرت فاطمه بنت اسد، که به اجماع شیعه و سنی، از سابقین در اسلام است، در خانه حضرت

۱. صحیح المسلم، ج ۶، ص ۱۷۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۴۸؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۴۶۰؛ مسند، ابن راهویه، ج ۵، ص ۱۲۲؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۳۹۸ و ج ۵، ص ۳۷۲؛ الذریة الطاهرة النبوية، ص ۷۶؛ المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۴۲۶

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۸؛ الغدير، ج ۷، صص ۳۸۱ و ۳۸۹؛ کتاب الحجّة، ص ۲۴؛ الصحیح من سيرة النبی الاعظم، ج ۳، ص ۳۲۹؛ مناقب اهل بیت، ص ۵۱

ابوطالب رحمۃ اللہ علیہ جایز نبود؛ حال آن که در هیچ یک از کتب اهل تسنن، جدایی آن دو از یکدیگر و یا حتی دستور پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مبنی بر جدایی و طلاق ایشان، نقل نشده است.

شاید این سوال در ذهن خطور کند که آیه شریفه‌ای، که دلالت بر جدایی مرد کافر از زن مسلمان می‌کند، در مدینه نازل شده است و در مکه هنوز چنین حکمی صادر نشده بوده است.

در جواب می‌توان گفت بنابر مستفاد روایات، ممکن است این نهی از جانب پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم صادر شده باشد و چون برخی مسلمانان، از پیروی و تبعیت دستورات آن حضرت، سرپیچی می‌نمودند، لذا خداوند متعال، نیز در قالب آیات قرآن، این دستور را، نازل فرموده است.

گفتنی‌ها راجع به حضرت فاطمه بنت اُسد، زیاد می‌باشد و پرداختن به آن نیاز به نوشتاری مستقل و مفصل دارد، پس در این مجال تنها به تعدادی از فضایل آن بزرگوار اشاره می‌نماییم.

در روایتی از امام صادق علیه السلام این گونه آمده است:

«نَزَلَ جَبْرِئِلُ عليه السلام عَلَي النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يَقْرُئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنِّي قَدْ حَرَّمْتُ النَّارَ عَلَي صُلْبٍ أَنْزَلَكَ وَ بَطْنٍ حَمَلَكَ وَ حَجَرٍ كَفَلَكَ. فَقَالَ: يَا جَبْرِئِلُ يَبِّئْ لِي ذَلِكَ.

فَقَالَ: أَمَّا الصُّلْبُ الَّذِي أَنْزَلَكَ، فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَمَّا الْبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ، فَأَمْنَةُ بِنْتُ وَهَبٍ وَ أَمَّا الْحَجَرُ الَّذِي كَفَلَكَ، فَأَبُو طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ»

جبرئیل بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد! خدایت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید، من آتش [جهنم] را، بر صلیبی که تو از آن هستی و رحمی که تو را حمل نموده و آغوشی که تو را کفالت کرده است حرام نمودم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای جبرئیل، آن را برایم توضیح بده. گفت: صلیبی که تو از آن هستی عبدالله ابن عبدالمطلب است و رحمی که تو را حمل نموده است، آمنه بنت وهب می‌باشد و آغوشی که تو را کفالت و سرپرستی نموده است، ابوطالب و فاطمه بنت اسد می‌باشند.^۱

درماجرای وفات ایشان از بارزترین فضایل ایشان که حاوی مهمترین خصایص و ویژگی‌های آن بانوی بزرگوار است، آمده:

فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علی علیه السلام اولین زنی بود، که از مکه به مدینه و با پای پیاده، به سوی پیامبر اکرم ﷺ هجرت نمود. او، از مهربانترین مردم، نسبت به پیامبر اکرم ﷺ بود. روزی شنید که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: مردم، در روز قیامت، برهنه، برانگیخته می‌شوند همان طور که به دنیا آمده‌اند. فاطمه صدا زد: واسوأتا. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: من از خدا، می‌خواهم که تو را پوشیده، مبعوث نماید و شنید که پیامبر اکرم ﷺ از فشار قبر می‌گوید و صدا زد: واضعفا! پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: من از خدا می‌خواهم آن را، از تو بردارد. هنگامی که فاطمه مریض شد، پیامبر اکرم ﷺ را، وصی خویش قرار داد

۱. أُمّالی، شیخ صدوق، ص ۷۰۳؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۷؛ روضة الواعظین، ص ۶۷؛ شرح اصول کافی، مازندرانی، ج ۷، ص ۱۷۷؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۰۸ و ج ۳۵، ص ۱۰۹؛ قرب الاسناد، ص ۲۷؛ التعظیم و المنّة، سیوطی، ص ۲۵؛ الغدير، ج ۷، ص ۳۷۸؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۹۰؛ الدرّ النظیم، ص ۲۷

و خواست که خادمش را آزاد کند و چون زبانش، حرکت نمی کرد، با اشاره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست نمود و ایشان نیز وصیتش را پذیرفتند.

در یکی از روزها، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حالی که گریه می کرد، نزد ایشان آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: علّت گریه تو چیست؟ ایشان عرضه داشت: مادرم فاطمه از دنیا رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند: مادر من نیز بود و به سرعت از جای برخاسته و وارد خانه شد و چون فاطمه را دید گریست. سپس به زنان فرمودند، تا او را، غسل دهند و فرمود: هرگاه از غسل فارغ شدید، کاری نکنید، تا مرا خبر نمایید.

چون از غسل فارغ شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، خبر نمودند. ایشان نیز یکی از پیراهن هایی را که پوشیده بود فرستاد و دستور داد او را، در آن پیراهن کفن کنند و به مسلمانان فرمود: اگر امروز دیدید، کارهایی انجام دادم که پیش از این، نکرده بودم، علّت آن را، جويا شوید و چون از غسل و کفن کردن او فارغ شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد و جنازه اش را، بر شانه بلند کرد و همواره زیر جنازه او را، گرفته بود تا آن که به کنار قبر رسیدند. او را زمین گذاشته و وارد قبر شد. در آن خوابید و سپس برخاست و او را برداشت و در قبر گذاشت. بعد بالای قبر آمد و مدت زیادی را با او نجوا کرد و به او می فرمود: پسرت، پسرت، نه جعفر و نه عقیل؛ پسرت علی بن ابی طالب. سپس آمد و قبر را مسطح کرد و بر روی قبر افتاد. شنیدند که می فرمود: لا اله الا الله. خدایا! من او را، به تو سپردم و سپس برگشت. مسلمانان از ایشان پرسیدند: امروز شما را دیدیم که کارهایی را انجام دادید، که تا امروز انجام نداده بودید و ایشان فرمودند: امروز نیکی و مهربانی ابوطالب را از دست دادم. اگر نزد او چیزی بود من را، بر خود و

فرزندانش ترجیح می‌داد. روزی من از قیامت گفتم و اینکه در آن روز مردم برهنه خواهند بود و او صدا زد: واسواتاه و من نیز تضمین نمودم خداوند او را پوشیده مبعوث کند و از فشار قبر گفتم و او صدا زد: واضعاه و من نیز تضمین کردم که خداوند فشار قبر را از او بردارد. به خاطر همین هم او را در پیراهن خود کفن نمودم و خود نیز در قبر او خوابیدم. هنگامی که او را تلقین می‌دادم، از او راجع به خدایش سوال شده بود، او جواب داد. راجع به پیامبرش پرسیدند، او جواب داد و چون راجع به امام و ولیش سوال نمودند (از شدت شرم و حیا) برایش سخت بود. لذا من به او گفتم نام پسرت علی را بگو.

و بالاخره ناگفته پیداست که تمام آنچه بیان شد، جرعه‌ای از اقیانوس فضائل آن بانوی بزرگوار اسلام است؛ **رَزَقَنَا اللَّهُ شَفَاعَتَهَا**

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۳؛ الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۵۸؛ خصائص الائمه، ص ۶۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۲؛ الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۴۱؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۷۹ و ج ۳۵، ص ۱۸۱؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۳، ص ۴۶۵ و ج ۱۹، ص ۲۲۳؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۳۱۱؛ کشف الیقین، ص ۱۹۳؛ الفضائل، شاذان بن جبریل، ص ۱۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۱۸

چهار : شجره طیبه

«جعفر بن أبي طالب بن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف ابن قصي ابن كلاب ابن مرة ابن كعب ابن لؤي ابن غالب ابن فهر ابن مالك ابن نضر - و هو قریش - ابن کنانه ابن خزیمه ابن مدرکه ابن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان»^۱

گر چه در جوامع بشری، معرف انسانها اغلب اعمال، رفتار و گفتار خودشان می باشد، اما این بدان معنا نیست که نسبت به خاندان و یا حتی نسب خانوادگی وی، بی اعتنا باشند.

از امتیازات ویژه جناب جعفر علیه السلام و به طور کلی فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام، اشتراک نسبی ایشان با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد. شاید در ابتدای امر به نظر رسد که این نسبت، ویژگی و امتیاز خاصی تلقی نمی شود، چرا که سایر فرزندان جناب عبدالمطلب علیه السلام، نیز از این ویژگی، برخوردار هستند و همه از یک تبار و ریشه می باشند؛ اما وقتی به روایات مراجعه می کنیم، این موقعیت خاص را تنها برای دو نفر می یابیم: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و جناب جعفر علیه السلام؛

۱. الاصابة، ج ۱، ص ۲۴۸؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۸ (برگرفته از شجره طیبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

خود پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند:

«أَمَّا أَنْتَ يَا جَعْفَرُ، فِشْبُهُ خُلُقُكَ خُلُقِي وَ خَلْقُكَ خُلُقِي وَأَنْتَ آلِي وَ مِنْ شَجَرَتِي»

تو ای جعفر، اخلاقت شبیه اخلاق من است و سیمایت شبیه سیمای من و تو خانواده من و از شجره من هستی.^۱

نکته مهم این که اگر این نسب، امتیاز ویژه‌ای نبود، چه لزومی داشت، که رسول مکرم اسلام ﷺ، آن را نسبت به جناب جعفر علیهما السلام بیان کنند؛ از سوی دیگر، در بین تمامی فرزندان جناب عبدالمطلب علیهما السلام، تنها حضرت عبدالله و ابوطالب علیهما السلام، می‌باشند، که هم از جانب پدر و هم از طرف مادر، مشترک هستند^۲ و مادر گرامی‌شان، جناب فاطمة بنت عمرو بن عائذ، می‌باشد^۳ و سایر فرزندان حضرت عبدالمطلب علیهما السلام، فقط از طرف پدر یکی بوده، و از جانب مادر مختلف هستند.^۴

در بین تمام فرزندان جناب عبدالمطلب علیهما السلام، (بنا به فرموده پیامبر اکرم ﷺ)، خداوند حضرت عبدالله و ابوطالب علیهما السلام را، برای انتقال نور نبوت و ولایت، برگزید.

در پایان این فصل نیز روایتی را، که مربوط به این موضوع و حاوی فضائل

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۱۷؛ مستدرکات علم

رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۳۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵؛ المناقب، خوارزمی، ص ۶۶؛ کشف

الغمة، ج ۱، ص ۹۷؛ شرح احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۵۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۰۷

۲. جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۹؛ الدروس، ج ۲، ص ۶؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۷

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۳۷؛ العدد القویه، ص ۱۳۶؛ جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۹

۴. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۷

اهل بیت علیهم السلام می باشد نقل می نمایم:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالحُسَيْنَ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافٍ عَامٍ.

قلتُ: فأين كنتم يا رسول الله؟

قال: قُدَّامُ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَنُحَمِّدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُعَبِّدُهُ.

قلتُ: علي اي مثال؟

قال: أشباحُ نورٍ، حتي إذا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ صُورَنَا، صَيَّرَنَا عَمُودَ نورٍ ثُمَّ قَدَّفَنَا فِي صُلْبِ آدَمَ أَخْرَجَنَا إِلَى أَصْلَابِ الْآبَاءِ وَأَرْحَامِ الْأُمَّهَاتِ وَ لَا يَصْبِينَا نَجِسُ الشَّرْكِ وَ لَا سَفَاحَ الْكُفْرِ، يَسْعَدُ بِنَا قَوْمٌ وَ يَشُقُّ بِنَا آخَرُونَ. فَلَمَّا صَيَّرَنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، أَخْرَجَ ذَلِكَ النُّورَ، فَشَقَّهُ نَصْفَيْنِ، فَجَعَلَ نَصْفَهُ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَ نَصْفَهُ فِي أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ أَخْرَجَ النِّصْفَ الَّذِي لِي إِلَى أَمْنَةٍ وَ النِّصْفَ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ، فَأَخْرَجَتْنِي أَمْنَةٌ وَ أَخْرَجَتِ فَاطِمَةُ، عَلِيًّا، ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَجَلَّ الْعَمُودَ إِلَيَّ فَخَرَجَتْ مِنِّي فَاطِمَةُ، ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَجَلَّ الْعَمُودَ إِلَيَّ عَلِيٍّ، فَخَرَجَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ - يَعْنِي مِنَ النِّصْفَيْنِ جَمِيعاً - فَمَا كَانَ مِنْ نُورٍ عَلَيَّ فَصَارَ فِي وُلْدِ الْحَسَنِ وَ مَا كَانَ مِنْ نُورِي، صَارَ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ، فَهُوَ يَتَّقِلُ فِي الْأُتَمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند من و علی و فاطمه و حسن و حسین را،

هفت هزار سال قبل از خلق دنیا، آفرید.

[راوی گوید] عرض کردم: در آن هنگام شما کجا بودید؟

فرمود: در عرش بودیم و به تسبیح و تقدیس و تمجید و حمد گویی خدای

متعال مشغول بودیم.

عرض کردم: به چه صورت و شکلی بودید؟

فرمود: شیخ‌هایی از نور بودیم و هنگامی که خدای متعال اراده کرد تا ما را به صورت کنونی بیافریند، ما را ستونی از نور و در صلب آدم قرار داد و به همین ترتیب ما در صلب پدران و رحم مادران قرار گرفتیم و نجاست شرک و آلودگی کفر، به ما نرسیده است و گروهی با ما سعادتمند شده و گروهی شقی شدند. تا آنکه ما به صلب عبدالمطلب رسیدیم، آن هنگام آن نور دو نیم شده، نیمی از آن به عبدالله و نیم دیگر به ابوطالب منتقل شد. نیمه نور من از عبدالله به آمنه و نیمه نور ابوطالب به فاطمه بنت اسد منتقل شد و من از آمنه زاده شدم و علی از فاطمه.

آن عمود نور سپس به من منتقل شد و فاطمه [زهرا علیها السلام] از من است و آن نور به علی منتقل شد و حسن و حسین از او هستند. و همه ما از آن دو نیمه نور هستیم، سپس نور از علی به فرزندش حسن منتقل شد و نور من به فرزندم حسین و از او به همه امامانی که از نسل او هستند منتقل شد.

پنج : القاب و کنیه‌ها

برای جناب جعفر علیه السلام القاب و کنیه‌هایی نام برده‌اند، که هر یک از آن‌ها نشانه وجود خصلت و صفتی پسندیده در آن بزرگ مرد و صحابی گران قدر و حاکی از تمجید و یا تعریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آن جناب است.

أبو عبدالله

مشهورترین کنیه ایشان أبو عبدالله، می‌باشد که به خاطر وجود فرزند اول ایشان، جناب عبدالله بن جعفر و مطابق با آداب و رسوم عرب می‌باشد.^۱

أبوالمساکین

از دیگر القاب معروف ایشان، می‌توان به أبو المساکین، اشاره نمود، که این لقب تنها به خاطر احسان و کرم و بخششی بود، که در دوران قبل و بعد از اسلام، از شاخصه‌های بی نظیر فردی وی، به شمار می‌رفت.^۲

۱ . مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الاحتجاج، ج ۱، پاورقی ص ۱۷۲؛ اکیل المنهج فی تحقیق المطلب، ص ۵۳۸؛ تاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۱۸۵؛ الثقات، ج ۳، ص ۴۹؛ التعذیل و الترجیح، ج ۱، ص ۴۵۱؛ الإصابة، ج ۱، ص ۵۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۷۱؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۹۷؛ الأعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۳؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۰۱

۲ . السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۵؛ السيرة الحلبیة، ج ۲، ص ۷۵۷؛ الأعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۴؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۹۲

صفت مزبور را در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که نشانه‌ای از توجه حضرت به این خصوصیت ایشان است، را نیز می‌توان یافت.^۱

در روایتی دیگر نیز آمده است، که حضرت جعفر علیه السلام خطاب به پدر بزرگوار خویش فرمود:

«يا أبه، إني لأستحي أن أطعمَ طعاماً و جيرانى لا يقدرُونَ علي مثله»
ای پدر، من حیا می‌کنم که غذایی بخورم که همسایگانم، مانند آن را نمی‌توانند بخورند.^۲

جالب است که این صفت ایشان را حتی مخالفان نیز نتوانسته‌اند، منکر شوند و همگان آن را نقل نموده‌اند تا جایی که این روایت در کتب عامه، از قول ابوهریره مشهور شده است:

«كان خيرُ الناسِ بالمساكين، جعفر بن أبي طالب»
بهترین مردم، برای مساکین، جعفر ابن ابیطالب بود.^۳

ذوالهجرتین

از مهم‌ترین القاب ایشان (که به آن مشهور است)، ذوالهجرتین است، که

۱. العمده، ص ۴۱۰؛ الصحيح الترمذی، جزء الخامس، ص ۶۵۵؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۶.
۲. الأعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۴؛ کتاب الأربعین، ص ۴۸۷؛ ثلاثیات الکلبینی، پاورقی ص ۱۷۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۸۱؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۴۸۴؛ الأحاد و المشانی، ج ۱، ص ۲۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۲۱-۳۲۲؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۷؛ الإصابة، ج ۱، ص ۵۹۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۷۱؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۰۸؛ السیرة الحلیة، ج ۲، ص ۷۵۷.
۳. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۰۸؛ الأعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۶۷.

طبق برخی از روایات این لقب را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همه مهاجرین به حبشه، اعطا نمودند.^۱

بنا به نقل برخی دیگر جعفر بن ابی طالب علیه السلام، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این لقب نامیده شد.^۲ و علت مشهور شدن ایشان به این لقب این بوده، که وی دارای دو هجرت بوده است، یکی هجرت به حبشه و دیگری به مدینه.

لقب مذکور علاوه بر این که بیانگر رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جناب جعفر علیه السلام می باشد، نشانه فضیلتی نیز، برای تمام مهاجران به حبشه که به دستور ایشان هجرت نموده و در راه ایشان استوار ماندند، است. چنانچه در روایت می خوانیم که پس از بازگشت أسماء بنت عمیس از حبشه، عمر بن الخطاب که در زمان هجرت مهاجران از جمله شکنجه گران قریش بوده است^۳ به ایشان گفت: ای حبشیه، ما پیش از شما هجرت کردیم و بر شما سبقت گرفتیم، أسماء گفت: چگونه! حال آن که شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودید و ایشان گرسنگان شما را سیر و جاهلان شما را تعلیم نموده است، در حالی که ما از او دور بودیم! به خدا سوگند حرفت را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهم گفت؛ سپس نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان عرضه داشت: یا رسول الله، اینان

۱. اکیل المنهج فی تحقیق المطلب، ص ۵۴۸ در شرح حال شرحبیل بن حسنه؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۲، ص ۲۴، در شرح حال ابو موسی اشعری؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۵، ص ۲۴۴، در شرح حال عبدالرحمن بن عوف؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۳، ص ۳۵۹، در شرح حال جناب عمار بن یاسر؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۷، ص ۲۴۱، در شرح حال عیاش بن ابی ربيعة

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۴؛ عمدة الطالب، ص ۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۷۴؛ المعارف ابن قتیبہ، ص ۲۰۵

۳. السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۹۴؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۱؛ السيرة الحلیبة، ج ۱،

گمان می‌کنند که ما از مهاجرین نیستیم! در این هنگام، پیامبر خدا ﷺ فرمود:
«كَذَّبَ مَنْ يَقُولُ ذَلِكَ، لَكُمْ الْهَجْرَةُ مَرَّتَيْنِ، هَاجَرْتُمْ إِلَى النَّجَاشِيِّ وَ هَاجَرْتُمْ إِلَيَّ»

هر که چنین بگوید و بیاندیشد دروغ‌گوست، برای شما دو هجرت است، یک هجرت به سوی نجاشی (در سرزمین حبشه) و یکی هجرت به سوی من (در شهر مدینه)

و بنا بر قوی دیگر این جمله را پیامبر اکرم ﷺ به جناب جعفر علیهما السلام فرموده‌اند.^۲

ذوالجناحین

این لقب برگرفته از سخنان پیامبر اکرم ﷺ و بشارت ایشان راجع به جناب جعفر علیهما السلام، مربوط به واقعه جنگ موته است.

هنگام نبرد موته، پس از آن که دو دست جناب جعفر علیهما السلام توسط دشمنان اسلام از بدن جدا گردید، پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبْدَلَهُ مِنْ يَدَيْهِ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَ»

خداوند متعال در عوض آن دو دست به جناب جعفر علیهما السلام دو بال عطا فرموده است که با آن در بهشت به هر جا که بخواهد پرواز می‌کند.^۳

۱. المسند احمد، ج ۴، ص ۳۹۵ و ۴۱۲؛ مسند أبی داود، ص ۷۱؛ مسند أبی یعلی، ج ۱۳، ص ۳۰۵؛ المصنّف، ج ۸، ص ۵۵۰؛ خلاصة عقبات الأنوار، ج ۳، ص ۲۴۵ و ۲۷۲؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۲۴ و همچنین ج ۱۶، ص ۲۷۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۸۱؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۸۴؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۳۰۶؛ نفحات الأزهار، ج ۳، ص ۲۲۸؛ امتاع الأسماء، ج ۶، پاورقی ص ۲۰۵

۲. قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۳۳۲

۳. کتاب سلیم بن قیس، ص ۴۸۱؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۷؛ شرح اصول کافی، مازندرانی، ج ۷، ص ۱۹۰؛ رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۴۰۶

پس از این واقعه بود که جناب جعفر علیه السلام در میان مسلمانان، به ذوالجناحین معروف شد.

الطَّيَّار

در این که جناب جعفر علیه السلام به لقب الطَّيَّار مشهور می باشند و این لقب را، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان اعطا نموده اند جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست و همه آن را نقل کرده اند.

برای جناب جعفر علیه السلام القاب دیگری نظیر: أَفْضَلُ الشَّهَدَاءِ، الْجَوَادُ، سَادَاتُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، خَيْرُ النَّاسِ، ... نیز وجود دارد. - که البته به دلیل این که القاب مذکور، جزء فضایل ویژه آن بزرگوار می باشد، در قسمت فضایل ایشان به طور مفصّل بحث خواهد شد؛ إِن شاء الله تعالی

۱. منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۱۳؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۶۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۴؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۹؛ شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۵۴۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۰۲؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۲۴؛ المسترشد، ص ۶۱۱؛ مناقب آل أبی طالب، ج ۲، ص ۳۵؛ ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۲۱۷؛ عمدة الطالب، ص ۳۶

فصل دوم اسلام



یک : دوران نوجوانی

یکی از بخش‌های مهم زندگانی جناب جعفر علیه السلام، مربوط می‌شود به زمانی که شهر مکه و قریش دچار قحطی شده بود و از آن جایی که حضرت ابوطالب علیه السلام، دارای اولاد و خانواده زیادی بود و نیز درآمد و ثروت زیادی نداشت، بنا به پیشنهاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار بر این شد که به همت فرزندان حضرت عبدالمطلب علیه السلام با پذیرفتن سرپرستی و کفالت برخی از فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام، از شدت فشار قحطی بر زندگی آن بزرگوار بکاهند:

زمانی که قریش دچار قحطی شدیدی شد، از آنجا که حضرت ابوطالب، عیالوار بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به عمویش، عباس که مرد ثروتمندی بود، فرمود: ای ابالفصل! برادرت ابوطالب مردی است عیالوار و می‌بینی که مردم به چه قحطی‌ای دچار شده‌اند، پس بیا نزد او برویم و با تکفل یکی از فرزندان، کمی از فشار بر او بکاهیم.

عباس نیز موافقت نمود. پس نزد ابوطالب رفته و گفتند: ما می‌خواهیم تا زمان رفع قحطی، از فشار خانواده‌ات کم کنیم. ابوطالب نیز فرمود: عقیل را نردم بگذارید و هر که را می‌خواهید با خود ببرید.

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را و عباس، جعفر را، با خود بردند.

پس از آن علی علیه السلام همواره با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و پس از بعثت ایشان نیز،

از ایشان تبعیت، نمود. و جعفر نیز تا زمانی که مسلمان شد، نزد عباس، باقی ماند.^۱

این واقعه در شش سالگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد که در حدود ۱۵ یا ۱۶ سالگی جناب جعفر علیه السلام بوده است.^۲

در مورد کفالت جناب جعفر علیه السلام قول دیگری نیز وجود دارد، که بنا بر آن امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جناب جعفر علیه السلام به خانه حضرت حمزه علیه السلام و طالب به خانه عباس بن عبدالمطلب منتقل شده‌اند:

یکی از نعمات خداوند، بر علی ابن ابیطالب علیه السلام، این بود که چون قریش به قحطی دچار شد و ابوطالب نیز به جهت عیالواری در فشار بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به حمزه علیه السلام و عباس فرمود: ابوطالب مردی عیالوار است و می‌بینید که قحطی با مردم چه کرده است، پس بیایید نزد ابوطالب برویم و از فشار عیالواری او، بکاهیم. پس از آنکه نزد او آمدند و درخواست خود را مطرح کردند، ابوطالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر کار می‌خواهید بکنید. پس عقیل نزد او ماند و حمزه نیز جعفر را با خود برد و جعفر همواره در زمان جاهلیت و اسلام با او بود، تا اینکه حمزه به شهادت رسید. عباس نیز طالب را با خود همراه کرد و

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۶۶؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۶۸ و همچنین ص ۲۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۳؛ الکامل فی تاریخ، ج ۱، ص ۴۸۴ و همچنین ج ۲، ص ۵۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۳۶؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۱؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۶۹؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۹؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۰۵؛ روضة الواعظین، ص ۸۶؛ المسترشد، ص ۵۶۴؛ کنز الفوائد، ص ۱۷؛ شرح احقاق الحق، ج ۷، ص ۵۲۳ و همچنین ج ۲۲، ص ۶۲۱؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۲

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷

با هم در جنگ بدر نیز شرکت کردند سپس مفقود شد و از او خبری نشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز علی رضی الله عنه را در حالیکه شش سال داشت با خود همراه کردند.^۱

گر چه در این باره نمی توان نظر قطعی داد، زیرا از طرفی نقل اول به صورت متواتر، در کتب تاریخی تاکید شده و از طرف دیگر نقل دوم با شأن جناب جعفر رضی الله عنه و نیز اشتراک جایگاه ایشان با حضرت حمزه بسیار مناسبتر است؛ به عنوان مثال در عمده آیاتی که در شأن مؤمنین نازل شده است، نام این دو بزرگوار در کنار یکدیگر آمده و بالجمله آن دو هستند، که شاهدان انبیاء در پیشگاه خدا بر تبلیغ رسالت خود می باشند،^۲ که ان شاء الله در بخش فضائل جناب جعفر رضی الله عنه موارد و شواهد بیشتری از این مورد را ذکر خواهیم نمود.

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷؛ و به همین مضمون: مقاتل الطالیین، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغه،

ج ۱، ص ۱۵

۲ . الکافی، ج ۸، ص ۲۶۷

دو : قبل از اسلام

حضرت جعفر طیار علیه السلام دارای خصوصیات بارز اخلاقی قبل و بعد از اسلام بوده‌اند، چنانکه بعضی از آنها زبانزد عام و خاص مردم بوده است، به حدی که هیچ کس از مورخین شیعه و سنی آنها را انکار نکرده است.

با عنایت به مطالعه تاریخ پیش از اسلام روشن می‌شود، که در آن دوران برخی از امور بوده که با وجود قباحتی که نزد مردم داشته است، اما در میان مردم رواج بسیار داشته و جامعه آن روز بر آن افعال زشت، عادت داشته است. یکی از این امور شرابخواری است:

«إِنَّ الْخَمْرَ لَمْ تَكُنْ سَمِعَتْهَا حَسَنَةً عِنْدَ الْأَعْرَابِ وَكَانُوا يُدْرِكُونَ سُوءَهَا^۱
و كان جعفرُ الطَّيَّارِ رَحِمَهُ اللهُ يَتَحَرَّزُ عَنْ هَذَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ^۲»

شرابخواری، هرگز نزد اعراب عملی نیک نبوده است و آن‌ها همه بدیش را می‌دانستند و جعفر طیار علیه السلام چه در زمان جاهلیت و چه در زمان اسلام، از آن پرهیز می‌کرد.

در جامعه‌ای که شراب خواری امری عادی به نظر می‌رسد (اگرچه قبیح) حضرت جعفر طیار علیه السلام مانند برخی دیگر از احفاد و ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام، از

۱. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۶، ص ۲۴۲

۲. المبسوط، سرخسی، ج ۲۴، ص ۳؛ تفسیر سمرقندی، ج ۱، ص ۷۱

آن بیزاری می‌جستند و خود را به آن نیالودند، و می‌فرمود:

«النَّاسُ يَطْلُبُونَ زِيَادَةَ الْعَقْلِ فَأَنَا لَا أَنْقُصُ عَقْلِي»

مردم در اندیشه زیاد کردن عقل خود هستند، پس من هرگز [با

شرابخواری] عقل خود را کم نمی‌کنم.

البته این ویژگی، فقط یکی از صفات حمیده فراوان ایشان، است. از دیگر

صفات آن جناب می‌توان گفت ایشان در همه عمر هرگز زبان به دروغ نگشوده

و هرگز در برابر بتها عبادت و سجده نکرده و هرگز دامن عفت خویش، نیالوده

و ناپاک نساخته است.

صفات حمیده مزبور، در روایات مختلفی آمده است، که از مهم‌ترین آنها

می‌توان به این روایت زیبا اشاره کرد:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خدای متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وحی کرد که من

به خاطر وجود چهار خصلت در جعفر ابن ابیطالب علیه السلام، از او سپاسگزارم. پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله، جعفر را خواستند و جریان را برایش گفتند. جعفر طیار علیه السلام گفت: اگر

خداوند شما را با خبر نکرده بود، من نیز به شما چیزی نمی‌گفتم، من هرگز

شراب ننوشیدم، زیرا می‌دانستم با نوشیدن آن عقلم زایل می‌شود. هرگز دروغ

نگفتم، چون دروغ خلاف مروت است و هرگز زنا نکردم، زیرا می‌دانستم اگر

حرمت کسی را هتک کنم، حرتم هتک خواهد شد و هرگز بت نپرستیدم،

چون می‌دانم که او نه می‌تواند نفعی برساند و نه می‌تواند ضرر بزند.

۱. تفسیر سمرقندی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ و به همین مضمون: المبسوط سرخسی، ج ۲۴، ص ۳

۲. الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۳؛ مجلس ۱۷؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۵۸؛ بحار، ج ۲۲، ص ۲۷۲؛

من لا یحضر الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۷؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۹؛ الجواهر السنیه، ص ۲۲۰؛ مستدرک

البحار، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ثلاثیات کلینی، پاورقی ص ۱۷۰

همان طور که از این روایت و روایات مشابه آن استفاده می شود، جناب جعفر طیار، در دوره ای که همه اسباب گناه به راحتی فراهم بود، هرگز خود را به گناه نیالود، تا آنجا که خداوند اعمال پسندیده و نیکوی او را شکر و سپاس می گوید.

با توجه به مطلب فوق، شاید در ذهن کاوشگر حقیقت، این گونه برآید، که با این اوصاف پس چرا حضرت جعفر بن ابی طالب رضی اللہ عنہ، در مجلس نجاشی، هنگامی که اقدام به دفاع از مسلمانان می نماید، چنین بیان می دارد:

ما مردمانی جاهل بودیم که بت می پرستیدیم و... و دست به فحشا می زدیم و قطع رحم می نمودیم و حق همسایه را رعایت نمی کردیم و افراد قوی ما به ضعیفانمان ستم می کردند و ما در این حال بودیم، تا خداوند پیامبری را به سوی ما فرستاد که ما را به توحید و عبادت خدا فراخواند.^۱

کاملاً روشن است که در این مجلس، جناب جعفر به نمایندگی از مسلمانانی سخن می گوید، که اگر نگوییم همه آنها، حداقل بخش زیادی از آنان به این اوصاف مبتلا بوده اند و آن بزرگوار با نگاه به جامعه جاهلی سخن می گوید و این هرگز دلیل بر این نیست، که با این سخنان شخصیت خودشان را بیان کنند. چنانکه در ادامه سخن، ایشان به شکنجه شدن مسلمانان، توسط مشرکین مکّه، اشاره می کند و کاملاً روشن است که آن حضرت با توجه به جایگاه و شأن خانوادگی شان هرگز در معرض شکنجه و عذاب مشرکین نبوده است و این سخن را نیز با نگاه به غالب مسلمانان حاضر در مجلس فرموده است.

۱. دلائل الامامة، ص ۱۲؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۰؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۵، ص ۲۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۳۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۳

با توجه به خصایص و صفات حمیده وی و با توجه به آن چه در فصل گذشته، راجع به دین حضرت ابوطالب علیه السلام و فاطمه بنت اسد آمده است، به این نتیجه رهنمون می شویم، که حضرت جعفر بن ابی طالب، نیز پیش از آن که به دین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرایش پیدا کند، هرگز از کفار و مشرکین نبوده، بلکه متدین به دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است.

سه : اعلان اسلام

یکی از ممیزات خاص حضرت جعفر بن ابی طالب علیه السلام در کتاب‌های تاریخی، که بدان مشهور است، این است که مورّخین وی را، به سبقت در اسلام معرفی کرده و نام ایشان را در زمره اولین مسلمانان، ذکر نموده‌اند. در این باره دو دسته نقل تاریخی وجود دارد:

اول نقل‌هایی که طبق آن، ایشان پس از حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان آورده و دومین مرد مسلمان می‌باشد. و دوم نقل‌هایی که ایشان را، هر چند جزء سابقین می‌دانند، لکن از وی، جزء نفرات متأخر (بین بیست و پنج تا سی و دومین نفر) نام برده‌اند. باز ذکر این نکته ضروری است که تعبیر اسلام آوردن، در مورد جناب جعفر علیه السلام، (چنانچه پیشتر گفته شد)، بدان معنا نیست که، پیش از آن، ایشان کافر یا مشرک بوده‌اند.

بررسی دسته اول روایات

طبق این دسته از روایات جناب جعفر طیار، از جمله سابقین در اسلام بوده و نام ایشان پس از نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، به عنوان اولین مرد مسلمان آورده شده است و البته برخی از این روایات اگرچه متضمن این مطلب که ایشان چندمین نفر مسلمان بوده‌اند، نیست، اما اسلام آوردن ایشان را، نزدیک

و مباشر با اسلام آوردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند:

«أَسْلَمَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَعْدَ إِسْلَامِ أَخِيهِ عَلِيٍّ علیه السلام مُبَاشَرَةً [بَقَلِيلٍ]»

جعفر ابن ابی طالب بلافاصله بعد از مسلمان شدن برادرش علی علیه السلام، مسلمان شد.^۱

این دسته از روایات را می‌توان، مؤید و موافق با روایاتی دانست، که ایشان را دومین مرد مسلمان می‌دانند. چرا که هیچ مخالفتی، بین این دو دسته روایات وجود ندارد و اجمال احتمالی این روایات را می‌توان، با جمع با دسته اول روایات، از میان برداشت.

مشهور در میان مسلمانان (به رغم مخالفت برخی!) این است که، ایشان دومین مرد مسلمان می‌باشند، و در همان اوّلین روز نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ایشان را تایید و به ایشان گرویده‌اند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَبِيَّ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَأَسْلَمَ عَلِيٌّ علیه السلام يَوْمَ الْثَلَاثَاءِ ثُمَّ أَسْلَمَتِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ رضی الله عنه زَوْجَةُ النَّبِيِّ ثُمَّ أَسْلَمَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ زَيْدٌ وَ كَانَ يَصِلِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْلِي وَ جَعْفَرُ وَ زَيْدٌ وَ خَدِيجَةُ خَلْفَهُمْ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در روز دوشنبه به نبوت رسید و علی علیه السلام و خدیجه بنت خویلد، روز سه شنبه به او گرویدند، سپس جعفر ابن ابی طالب زید مسلمان شدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با علی و جعفر علیه السلام و زید نماز می‌خواندند و خدیجه رضی الله عنها پشت سر ایشان نماز می‌خواند.^۲

۱. المسترشد، پاورقی ص ۳۲۳؛ الاعلام من الصحابة و التابعين، ج ۷، ص ۳۶؛ اسد الغابة، ج ۱،

ص ۳۴۱؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۰۱

۲. سعد السعود، ص ۸۶

و یا در عباراتی دیگر می خوانیم:

«وَأَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ثُمَّ أَخُوهُ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ ثُمَّ زَيْدُ
بَنِ حَارِثَةَ وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ رَابِعَهُمْ»

اولین کسی که مسلمان شد علی ابن ابیطالب علیه السلام بود، سپس برادرش
جعفر و بعد از آن زید ابن حارثه مسلمان شدند و ابوذر چهارمین آنان بود.^۱
البته در این میان، برخی از کتب تراجم و رجال، به همین اکتفا کرده اند، که
ایشان بعد از امیر المؤمنین علیه السلام مسلمان شده است و ظاهراً برای فرد منصف، همین
مقدار کفایت کند، چرا که تردیدی وجود ندارد که امیر المؤمنین علیه السلام اولین مسلمان
می باشند و همین عبارت، در این که ایشان دومین مسلمان بوده اند کافی است.^۲

بررسی دسته دوم روایات

این دسته از روایات، ایشان را جزء سابقین به اسلام می دانند، اما نه از سابقین
اولین، بلکه نام ایشان را به عنوان بیست و پنجمین و یا سی و دومین نفر آورده اند.
این اقوال به قدری ضعیف می باشند، که در خود کتب عامّه نیز، به عنوان
یک قول خلاف مشهور، ذکر شده اند:

«قِيلَ أَسْلَمَ بَعْدَ وَاحِدٍ وَثَلَاثِينَ إِنْسَانًا وَكَانَ هُوَ ثَانِيًا وَثَلَاثِينَ»

گفته شده جعفر ابن ابیطالب، بعد از سی و یک نفر مسلمان شد و او سی و
دومین نفر بوده است.^۳

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۵

۲. اسلم بعد امیر المؤمنین: مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۳۱

۳. أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۶؛ تهذیب الکمال مزی، ج ۵، پاورقی ص

۵۲؛ الاصابة، ج ۱، ص ۵۹۲، رقم ۱۱۶۲؛ الإكمال فی أسماء الرجال، ص ۳۷

و اتکای همه این روایات، به نقل ابن اسحاق، در کتاب سیره وی، می‌باشد.
 برخی دیگر از روایات نیز، ایشان را بیست و پنجمین فرد مسلمان نام برده‌اند.
 در این میان دسته‌ای دیگر از روایات نیز وجود دارند، که جناب جعفر علیه السلام را،
 جزء مسلمانان قبل از اعلان دعوت در دارالأرقم، می‌دانند:
 سپس جعفر ابن ابیطالب علیه السلام، پیش از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وارد دارالارقم
 شود، مسلمان شد.^۲

مورخینی همچون ابن خلدون نیز، با شمردن نام اولین مسلمانان، ایشان را،
 در زمره آخرین مسلمانان قبل از دعوت دارالأرقم، می‌داند.^۳ البته به قول وی
 نمی‌توان، اعتماد کرد، چرا که او در این نقل، ابوبکر را در اسلام، مقدم بر
 امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته است و شگفت انگیزتر از قول ابن خلدون، روایتی
 است که یعقوبی در کتاب خود نقل کرده است:

... تا سه سال پس از بعثت شرایط به همین طریق گذشت تا این که پیامبر
 اکرم صلی الله علیه و آله در جریان عشیره الأقربین با دعوت از خویشاوندان قریشی خویش، با
 ملایمت و مهربانی آنان را به اسلام فرا خواند و نتیجه این مهمانی و دعوت از
 خویشاوندان، مسلمان شدن عده‌ای زیادی بود که جعفر بن ابی طالب و عبیده
 بن حارث از این شمار هستند.^۴

با مطالعه همه روایات موجود در این مورد و البته اندکی تأمل و اندیشیدن
 در آنها، به راحتی می‌توان به این نتیجه رسید، که همان قول شیعه و البته

۱. الإصابة، ج ۱، ص ۵۹۲

۲. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۴؛ أعيان الشيعة، ج ۴، ص ۱۱۹

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۶

۴. أسلم يومئذ جعفر بن ابی طالب و عبیده بن حارث، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸

مشهور اهل سنت که ایشان را، دومین مرد مسلمان می دانند، صحیح است و آنچه دیگران گفته اند معارض با داستان اسلام آوردن ایشان نیز، هست.

علامه تستری می گوید:

«أَمَّا مَا قَالَه أَسَدُ الْغَابَةِ مِنْ كَوْنِ إِسْلَامِهِ بَعْدَ وَاحِدٍ وَثَلَاثِينَ نَفَرًا يَنَاقِضُ مَا رَوَاهُ نَفْسُهُ: إِنَّ أَبَا طَالِبٍ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصِلِّي وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ يَمِينِهِ، فَقَالَ لَجَعْفَرٍ صَلَّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ، فَإِنَّهُ يَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ كَانَ الثَّانِي فِي الْإِسْلَامِ»
اما آنچه اسد الغابه نقل کرده است که جعفر بعد از سی و یک نفر مسلمان شد، با آنچه خود او پیش از آن نقل کرده است، تناقض دارد: ابوطالب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید که با امیرالمؤمنین علیه السلام نماز می خواند و به جعفر فرمود، پشت سر پسر عمویت نماز بخوان، زیرا همین دلالت می کند که او دومین مسلمان بوده است.
با این حساب، مسلمان شدن ایشان از ابتدای دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلم می باشد، لیکن آنچه مورد سوال است این است که پس چرا در يوم الانذار که جناب جعفر طیار نیز حاضر بودند، زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خویشانش را به یاری خود فراخواند و حتی وعده جانشینی خود را داد، جناب جعفر علیه السلام پاسخ پیامبر را نداده و سکوت اختیار کردند؟

به نظر برخی از محققین پاسخ این سوال اینست که چون، خود ایشان می دانستند، مرد این میدان تنها امیرمؤمنان علیه السلام است و ایشان را یارای هم عرضی با آن ساحت مقدس نیست و خود را در حدّ و اندازه این پست و جایگاه نمی دیدند، لذا سکوت کردند، تا با این کار، فضیلت دیگری از فضایل امیرمؤمنان علیه السلام آشکار شود.

چهار : کیفیت اسلام

ابن عباس می گوید: روزی هنگام نماز ظهر ابوطالب و پسرش جعفر وارد مسجدالحرام شدند در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به ایشان اقتدا نموده بودند. در این حال حضرت ابوطالب علیه السلام به جناب جعفر علیه السلام فرمود: پشت سر پسرعمویت به نماز بایست؛ پس جناب جعفر علیه السلام و حضرت علی علیه السلام پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نماز ایستادند و حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود:

«إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثِقَتِي»

علی و جعفر مورد اطمینان من هستند.^۱

این روایت که در کتابهای شیعه و سنی موجود است، هم بر اسلام و ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام و هم بر سابقه اسلام و ایمان جناب جعفر علیه السلام دلالت دارد. البته این روایت با عبارات دیگری نیز نقل شده است و متأسفانه برخی از افراد^۲ مغرض نیز به سلیقه خود احادیث را تغییر داده و آن را دستکاری نموده‌اند.

۱. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۴۰

۲. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۱۶۵ که در آن نقل اگر چه حضرت ابوطالب، به جناب جعفر علیه السلام امر می کند که پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نماز بایستد ولی خود دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اقامه نماز رد می کند و حاضر به نماز خواندن پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی شود؛ و همچنین مراجعه شود به تفسیر آلوسی، ج ۳۰، ص ۱۸۳ که در آن نقل نیز مدعی شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر مشغول نماز خواندن بوده اند و حضرت ابوطالب و جناب جعفر علیه السلام آمدند ...

و در نقل دیگر این چنین بیان شده است:

و کسی نماز نمی خواند جز پیامبر و علی و خدیجه پشت سر ایشان. روزی ابوطالب به همراه جعفر وارد خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و دید، پیامبر به نماز ایستاده و علی علیه السلام پشت سر او نماز می خواند. سپس به جعفر فرمود: ای جعفر پشت پسر عمویت نماز بخوان. جعفر نیز طرفی دیگر به نماز ایستاد. چون جعفر سمت چپ پیامبر ایستاد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان آن دو ایستاده و نماز را آغاز نمود. ابوطالب نیز زیر لب اشعاری را سرود:

به درستی که علی و جعفر در هنگام بلا و سختی زمان مورد اطمینان من

هستند

به خدا سوگند پیامبری که دارای جایگاه است را تنها نمی گذارند و او ذلیل نمی شود...

در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام نیز این ماجرا، به عنوان اولین نماز جماعت در اسلام به شرح زیر آمده است:

«قال الصادق علیه السلام : أولُ جماعةٍ كانت إنَّ رسولَ الله كان يصليّ و أميرُ المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام معه إذ مرَّ أبو طالب و جعفر عليه السلام معه فقال يا بُني صلِّ جناحَ بنِ عمِّك فلما أحسَّ رسولُ الله صلی الله علیه و آله تقدّمهما و

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۹؛ السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الغدير، ج ۷، ص ۲۵۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۷۱؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۷۲؛ قصص الأنبياء، راوندی، باب ۲۰، ص ۳۱۷، رقم ۳۹۵؛ الأمالی، شیخ صدوق، مجلس ۷۶، ص ۵۹۷؛ روضة الواعظین، ص ۱۴۰؛ كنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۸۱ و همچنین ج ۸، ص ۲۷۱؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۷؛ الإصابة، ج ۴، ص ۱۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۵۳، و همچنین ج ۳۵، ص ۱۲۰؛ المسترشد، پاورقی ص ۳۲۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۴۵۵؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۵۴۹؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۳۳۳

انصرف أبو طالب عليه السلام مسروراً وهو يقول إِنَّ عَلِيّاً وَجَعُفراً ثَقْتِي...»

امام صادق عليه السلام فرمود: اولین نماز جماعت در اسلام زمانی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب عليه السلام نماز می گزاردند. در آن هنگام ابوطالب نزد ایشان آمد در حالی که جعفر نیز همراه او بود. ابوطالب به جعفر فرمود: پشت سر پسر عمویت نماز بخوان. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که متوجه آمدن ایشان شد، ابوطالب شادمان برگشت در حالیکه زمزمه می کرد: علی و جعفر مورد اطمینان من هستند....^۱

با توجه به آن چه بیان شد، معلوم نیست چرا با وجود این همه روایت صریح و قطعی، باز هم عده‌ای در این که ایشان دومین مرد مسلمان است، تشکیک کرده‌اند! البته این موضوع چنان هم بعید و دور از ذهن نیست، چرا که اینان همان کسانی هستند که در ایمان امیرالمؤمنین علی عليه السلام به عنوان اولین مسلمان و همین طور در قضیه ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام نیز تردید و تشکیک کرده‌اند، ایمانی که همچون نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قطعی و همچون درخشندگی و تابش نور خورشید، در وسط روز آشکار و نمایان است.^۲

۱. وسائل الشیعة آل البيت، ج ۸، ص ۲۸۸؛ وسائل الشیعة دارالکتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۲۷۳؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۱، ص ۹۲؛ روضة الواعظین، ص ۸۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۲۰۷، و همچنین ج ۸۵، ص ۳؛ جامع احادیث الشیعة، ج ۶، ص ۴۰۶؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۹؛ الأعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۷

۲. ترجمه عبارت علامه تستری در قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۰۳

فصل سوم هجرة



یک : علت هجرت

پس از سه سال که رسول خدا ﷺ به صورت فردی و چهره به چهره و مخفیانه دین نوپای خویش را تبلیغ کرد، سرانجام به امر خداوند متعال، دعوت الهی خویش را عمومی و آشکار نمود. قریش که تا آن روز جاه و مقام خویش را از جانب پیامبر خاتم چندان در خطر نمی‌دید، با این اقدام پیامبر اکرم ﷺ نگران شده و از آن پس اقدام به مقابله و برخورد با پیامبر اکرم ﷺ نمود.

با شروع دعوت علنی پیامبر اکرم ﷺ، قریش نیز شکنجه و آزار مسلمانان را آغاز نمود و روز به روز بر شدت این آزار و اذیت و شکنجه‌ها افزود. رفته رفته، تحمل این وضع برای مسلمانان دشوارتر می‌شد، در همین حال پیامبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت تا این مشکل بزرگ را حل کند و برای آن چاره‌ای بیاندیشد. زیرا با سرسختی و لجبازی که قریش از خود نشان می‌داد، کار به جایی رسید که مسلمان شدن و ایمان داشتن بسیار دشوار می‌نمود. ضمن اینکه شکنجه‌ها، تازه مسلمانان را تا مرز بازگشت به کفر و خروج از اسلام پیش می‌برد.

ادامه این اوضاع و تحمل آن غیر ممکن بود. لذا باید چاره‌ای اندیشیده می‌شد، تا عموم جامعه مسلمین از این بن بست رهایی یابند. از طرف دیگر خداوند متعال، پیامبر خاتم ﷺ و دین اسلام را، برای تمام جهانیان تا روز قیامت فرستاده و محاصره دین و مؤمنان به آن، توسط مشرکان قریش در مکه برخلاف هدف آخرین دین الهی بود.

همه این علل پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را بر آن داشت تا با بیرون بردن برخی از مسلمانان از مکه، هم مسلمانان را از خفقان موجود در مکه نجات بخشد و هم فرصتی برای تبلیغ دین اسلام در خارج از مکه، فراهم آورد و علاوه بر آن پایگاهی ایمن برای مسلمانان تاسیس نماید.

بر همین اساس در سال پنجم بعثت عده‌ای از مسلمانان را به سرپرستی حضرت جعفر بن ابی طالب رضی اللہ عنہ به سوی حبشه فرستاد.

چرا حبشه؟

حال این سوال مطرح است، که با توجه به مسافت دور حبشه و نیز سختی مسیر و بالاخص وجود دریا میان جزیره العرب و حبشه، چرا پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، آن سرزمین را انتخاب نمودند؟!

پاسخ این سوال را می‌توان، در دستور پیامبر بر خروج از مکه یافت:

«فَإِنْ بِهَا مَلِكًا لَا يَظْلَمُ عَنْدَهُ أَحَدٌ وَ هِيَ أَرْضٌ صَدِيقٌ»

در حبشه، پادشاهی است که نزد او به کسی ظلم نمی‌شود و آنجا سرزمین راستی است.^۱

روشن است که قریش، تمام تلاش خود را به کار می‌اندازد، تا مسلمانان را بازگرداند، لذا باید مسلمانان به سرزمینی بروند که حداقل امنیتشان، در آن تامین باشد.

۱. الاعلام من الصحابة و التابعين، ج ۷، ص ۴۲؛ اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۱۲۰؛ البداية و النهاية، ج ۳، صص ۶۶ و ۷۳ و ۸۵؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۳۴۴؛ سيرة الحلبيه، ج ۱، صص ۳۶۰ و ۳۷۵؛ سيرة ابن اسحاق، ص ۲۱۳؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۳۲۸؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۲، ص ۴؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۲۷۶؛ تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۲۸۸؛ فتح الباري، ج ۷، ص ۱۴۳؛ تاريخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۸۴

از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این طور بر می آید، که حبشه دارای چنین ویژگی بوده است و از طرفی بلاد روم و شام، دارای چنین امکانات و امنیتی نبودند، چرا که بین آنان و قریش روابط خوب و مستحکم اقتصادی برقرار بود. از همین رو بازگرداندن و یا اذیت مهاجرین در آنجا چندان دشوار نبود. ضمن اینکه حاکمان این سرزمین ها فاقد اصول اخلاقی و انسانی (به خصوص در مقابل کسانی که برای آنان و حکومت آنان تهدید و ضرر محسوب می شوند) بوده اند.

سرزمین یمن و دیگر نقاط شبه جزیره نیز، تحت نفوذ حکومت جبار و ستمگر ایران بوده است. علاوه بر این که از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که از سرزمین حبشه به لفظ ارض صدق، تعبیر نموده اند، این گونه برداشت می شود، که سرزمین حبشه دارای حکومت و مردمانی پاک سیرت و عدالت مدار و راست کردار بوده است.

مردمی که بیش از سایر بلاد به تعالیم الهی دین حضرت مسیح صلی الله علیه و آله پای بند و معتقد بودند.

با توجه به آن چه گفته شد می توان مجموعه این دلایل را برای انتخاب حبشه به عنوان سرزمینی که مسلمانان به آن هجرت کنند، کافی دانست.

دو : تاریخ هجرت به حبشه

در تاریخ هجرت به حبشه، بین مورخین اختلافاتی وجود دارد، همان طور که در برخی از روایات تاریخی نقل شده است، این واقعه در ماه رجب پنجمین سال بعثت^۱، دومین سال علنی شدن دعوت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم^۲ روی داده است. برخی دیگر از مورخین، با بیان این که علت مهاجرت به حبشه محصور شدن پیامبر اکرم در شعب ابی طالب بوده است، تاریخ هجرت را، محرم سال هفتم بعثت دانسته اند.^۳

دسته دیگری از روایات نیز هجرت به حبشه را، بعد از وفات حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ، در سال دهم بعثت (عام الحزن) بیان داشته اند.^۴

لکن به نظر می رسد، قول اول یعنی سال پنجم بعثت از صحت بیشتری برخوردار باشد، چرا که در کتب تاریخی آمده است، قطع ارتباط قریش با بنی هاشم و رفتن بنی هاشم به شعب ابی طالب پس از آن رخ داد، که سفیران قریش در برگرداندن مسلمانان از حبشه ناموفق بودند.^۵

-
- ۱ . الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۴؛ سیاسة الانبیاء، ص ۱۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۹۲۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۷۷؛ اللعة البیضاء، ص ۳۳۵
 - ۲ . الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۷
 - ۳ . دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۸۵؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۹
 - ۴ . مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۲؛ السيرة النبوية، ابن حبان، ص ۷۲
 - ۵ . الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۳۵؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۶

هجرت به حبشه، یک یا دو بار؟

از دیگر اختلافاتی که قبل از پرداختن به داستان هجرت به حبشه، باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد، این است که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو کاروان را با فاصله زمانی از هم به سوی حبشه فرستادند، کاروان اول به سرپرستی عثمان بن مظعون و کاروان دوم به سرپرستی جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام و یا آن که هجرت دو کاروان غلط و از تحریفات بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها یک کاروان، آن هم به سرپرستی جناب جعفر به سوی حبشه روانه نمودند؟

اختلاف مذکور از دیرباز وجود داشته و هم اکنون نیز در بین مورخین و محققین منشاء اختلاف نظر است. برخی از مورخین معتقدند که هجرت به حبشه، در دو مرحله انجام شده است، که در مرحله اول، ده مرد و چهار زن به سرپرستی عثمان بن مظعون مکّه، را به سمت حبشه ترک نمودند:

«إِنَّهُ سَافَرٌ أَوَّلًا عَشْرَةَ رِجَالٍ وَ أَرْبَعَ نِسَاءً عَلَيْهِمْ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ»

اولین گروهی که به حبشه هجرت کردند، ده مرد و چهار زن به سرپرستی عثمان ابن مظعون بودند.^۱ و پس از رفتن این گروه از مهاجرین، برخی دیگر از مسلمانان نیز به سرپرستی جناب جعفر طیار علیه السلام به حبشه هجرت نمودند.

مدعیان این قول، به تاریخ هجرت دوم، اشاره نکرده‌اند. به جز بیهقی که آن را، دو سال قبل از معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند.^۲

۱. فتح الباری، ج ۷ ص ۱۴۳؛ البداية و النهایة، ج ۳، ص ۹۵ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۲؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۴؛ سیره النبویه، ج ۲، ص ۵؛ سیره الحلبیة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۸۸

۲. دلائل النبوة، ج ۲، ص ۳۷۰

بنا بر روایت زهری (که قضیه معراج را، مربوط به یک سال قبل از هجرت به مدینه می داند) مهاجرت جناب جعفر علیه السلام پس از شعب ابی طالب است، که در این صورت، ضرورتی برای مهاجرت به نظر نمی رسد!

نکته قابل توجه این که نقل های مذکور، با مفاد دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همین طور مفاد شعری که حضرت ابوطالب علیه السلام، برای نجاشی پادشاه حبشه فرستادند، تناقض دارد.

دیگر این که اضطراباتی که در نقل وجود دارد، ما را به این نتیجه می رساند، که حتماً ماجرای در پس پرده بوده است، که مورخین خودفروخته را مجبور به جعل این واقعه، کرده است.

افسانه غرائق

داستان از این قرار است، که دو ماه پس از هجرت مسلمانان به حبشه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به همراه کفار قریش در جایی نشسته بودند، در آن حال آیاتی از سوره نجم، بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نازل شد:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ۖ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ۚ﴾^۱

در این حال، شیطان کلماتی را به پیامبر القاء کرد و ایشان را وسوسه کرد، که پس از آن دو آیه، اینگونه بگوید:

«تِلْكَ الْغَرَائِقُ الْعُلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْتَجَىٰ»

که مفاد آن مدح سه بت بزرگ مشرکین، می باشد.

در این حال بود، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به سجده افتاد و مسلمانان و مشرکان

همه با هم به سجده افتادند. پس از آن که خبر در مکه پیچید، مشرکان خوشحال از این واقعه، به سراغ پیامبر اکرم ﷺ آمدند و او را در شهر مکه، به افتخار گرداندند. در هنگام عصر جبرئیل، نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و وقتی پیامبر ﷺ، سوره نجم را برای او خواند، جبرئیل آن دو جمله آخر را انکار نمود. پیامبر اکرم ﷺ که از دروغ بستن خود! به خدا ناراحت بود، فرمود:

«قُلْتُ عَلِي اللَّهِ مَا لَمْ يَقُلْ؟»

به خدا چیزی را نسبت دادم که او نگفته است؟

در این حال آیه‌ای بر پیامبر ﷺ نازل شد که

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا﴾^۱

بی‌شک دروغ بودن این قضیه بر هر اندیشمند آگاه، کاملاً روشن است. چرا که به فرموده قرآن کریم پیامبری که: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۲، چگونه ممکن است، چنین کلمات شرک آمیزی را، بر زبان جاری نماید؟

کاملاً روشن است که، این داستان پس از حیات پیامبر اکرم ﷺ، جعل شده است، چرا که اگر زمان پیامبر ﷺ، جعل شده بود، پیامبر آن را تکذیب نموده بود. گر چه متأسفانه بسیاری از مورخین عامه آن را پذیرفته و در کتب خویش نقل کرده‌اند.^۳

۱. سوره اسراء، آیه ۷۳

۲. سوره نجم، آیات ۳ و ۴

۳. البداء و التاريخ، ج ۲، ص ۵۴؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۵۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۷۶؛ الکامل

فی التاريخ، ج ۲، ص ۷۷؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۱۱۳

در مقابل آنها کسانی چون ابن اسحاق و ابو حیان^۱، ابن عربی، بیهقی، نووی، نسفی، قاضی عبد الجبار و... آن را تکذیب کرده‌اند.

مخترعین این افسانه، برای تکمیل و استحکام داستان خویش، داستان دیگری را نیز جعل نمودند، که آن هجرت دوم مسلمانان به حبشه است.

داستان از این قرار است که پس از واقعه غرانیق، خبر آشتی پیامبر و مشرکان سریع به حبشه رسید و برخی از مسلمانان مهاجر، از جمله عثمان بن مظعون، که داستان را باور کرده بودند! به تصور وجود امنیت و صلح در مکه، حبشه را به قصد عزیمت به مکه ترک نمودند و پس از آن که به مکه رسیدند و متوجه شدند که اشتباه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است! و آشتی و صلحی در کار نیست، برخی مخفیانه و برخی همچون عثمان بن مظعون در پناه بزرگان مشرکین وارد مکه شدند. فلذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گروه دوم را، که مشتمل بر هشتاد و چند نفر بودند، به سرپرستی جعفر بن ابی طالب به سوی حبشه روان نمودند.^۳

به هر حال به نظر می‌رسد، که قول صحیح حرکت تنها یک کاروان و آن هم به سرپرستی جناب جعفر بن ابیطالب علیه السلام به سوی حبشه بوده است:

(قال عبد الله بن مسعود: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّجَاشِيِّ وَنَحْنُ ثَمَانُونَ رَجُلًا وَ مَعَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَ...)

۱. البحر المحيط، ج ۶، ص ۳۸۱

۲. تنزیه القرآن عن المطاعن ص ۲۴۳؛ تفسیر الرازی، ج ۳۳، ص ۳۸۱؛ المواهب لذفیه، ج ۱، ص ۵۳؛ السیره الحلییه، ج ۱، ص ۱۱

۳. مراجعه شود به السیره النبویه، النجاح الطائی، ج ۱، صص ۲۲۳ و ۲۲۶؛ الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۳، صص ۲۶۱ و ۲۷۰

عبدالله ابن مسعود می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را به سوی نجاشی فرستاد و ما هشتاد مرد بودیم و جعفر ابن ابیطالب و عثمان ابن مظعون نیز با ما بودند.^۱

یا در روایت دیگری از ابوموسی اشعری^۲، چنین آمده است:

«أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَنْطَلِقَ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَرْضِ

النَّجَاشِيِّ...»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که همراه با جعفر ابن ابیطالب به حبشه

^۳
برویم.

۱ . دلائل النبوة بیهقی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ امتاع الاسماء، ج ۰۹ ص ۱۶

۲ . اگر چه هجرت ابوموسی اشعری به حبشه صحیح نمی باشد: الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج

۳، ص ۲۴۷

۳ . البداية و النهاية، ج ۳، ص ۱۷۰؛ السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۱

سه : امیر مهاجران

در ابتدا ضروری است به این مسئله بپردازیم که علت هجرت جناب جعفر علیه السلام به حبشه چه می تواند باشد و آیا ایشان همانند سایر مسلمانان، برای فرار از شکنجه مشرکین مکه به حبشه هجرت نمودند؟ یا دلیل دیگری داشته است؟

مسلم است با وجود حضرت ابوطالب علیه السلام و جایگاه والای ایشان در مکه و نیز ترسی که قریش از ایشان داشتند، امکان شکنجه و آزار و اذیت ایشان، توسط مشرکان مکه وجود نداشته است.

پس با این حساب باید دلیل دیگری در کار باشد و چه دلیلی مهم تر و بالاتر از این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اولین حرکت تبلیغی اسلام در خارج شبه جزیره، باید شخصی را برای سفارت خویش انتخاب کنند که هم آشنا و آگاه به اسلام و هم مطیع و فرمانبردار از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و هم دارای جایگاه والا و شباهت رفتاری و اخلاقی به پیامبر اسلام باشد.

در واقع با عنایت به این موضوع، مردمان آن دیار با نگاه به سفیر اسلام و شایستگی های اخلاقی وی، می بایست به حقیقت پاک و ناب اسلام پی ببرند.

چنانکه، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«رَسُولُ الرَّجُلِ تَرْجُمَانُ عَقْلِهِ»

فرستاده مرد، نشانه عقل اوست.^۱

از سوی دیگر به علت این که حضور، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مکه و در کنار حضرتش ضروری بوده لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با نگاه به شایستگی های جناب جعفر علیه السلام، ایشان را که شبه الناس خلقاً و خلقاً به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند به سرپرستی و امارت مهاجرین در حبشه و مهمتر از همه سفارت خود، در آن دیار منصوب نمودند:

«وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرًا وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»

به سوی شما پسر عمویم جعفر را فرستادم و همراه او عده ای از مسلمانان^۲ هستند.

ناگفته نماند که مهاجرت به حبشه، کاملاً مخفیانه و به دور از چشم مشرکین انجام می شد و مسلمانان در قالب دسته جات و گروه های چند نفره، مکه را ترک می نمودند و پس از آن همه در قالب یک کاروان هشتاد و چند نفره، به سوی حبشه هجرت نمودند.^۳

گرچه این واقعه تاریخی را برخی انکار کرده و عثمان بن مظعون را سرپرست کاروان مهاجرین دانسته اند ولی با وجود ادله ای که گذشت، تردیدی^۴ در امارت جناب جعفر علیه السلام باقی نمی ماند.

۱. عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۷۰

۲. اعانه الطالبین ج ۳ ص ۱۷۵

۳. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۳، ص ۲۴۵

۴. در ماجرای مهاجرت به حبشه اکاذیبی وجود دارد که از عهده این بحث خارج است که جهت مطالعه بیشتر می توانید به کتاب الصحيح من سيرة النبي الاعظم جلد ۳ صفحات ۲۴۶ تا ۲۵۴ مراجعه نمایید.

چهار : داستان مهاجرت به حبشه

آنچه در این بخش می آید، با ملاحظه نقل ها و روایات مختلف، است که به نظر، مطابق با واقع است.

﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾^۱

پس از آنکه آزار و اذیت مسلمانان توسط مشرکان مکه، افزایش یافت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جهت حفظ ایمان مسلمانان و البته تبلیغ اسلام در خارج از حجاز، دستور به هجرت به حبشه را صادر نمودند.

هجرت به حبشه با این فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد:

«لَوْ خَرَجْتُمْ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَإِنَّ بِهَا مَلِكًا لَا يَظْلَمُ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَهِيَ أَرْضُ صَدِيقٍ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فَرَجًا مَّا أَنْتُمْ فِيهِ»

به سوی سرزمین حبشه بروید که در آن پادشاهی است که نزد او به کسی ظلم نمی شود و آنجا سرزمین راستی است، بروید تا زمانی که در وضع موجود،^۲ گشایشی ایجاد شود.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله، جناب جعفر علیه السلام را به عنوان نماینده و جانشین

۱ . سوره نساء، آیه ۹۷

۲ . عمدة القاری، ج ۷، ص ۲۶۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۷۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۴؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۸۵؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۳؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۶۳؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۳

خود، برگزید و وی را امیر و سرپرست مهاجران قرار دادند و به او دستور فرمودند تا با عده‌ای از مسلمانان به حبشه هجرت نمایند و در این راستا نامه‌ای به این مضمون خطاب به نجاشی پادشاه حبشه نوشتند:

«و قد بعثت اليكم ابنَ عمِّي جعفرًا ومعه نفرٌ من المسلمين فإذا جاءوكم فأقرّهم ودع التجبرُ فإني أدعوك و جنودك إلى الله فقد بلغْتُ فاقبلوا نصحي و السلامُ علي من اتبع الهدى»

پسر عمویم جعفر را به همراه عده‌ای از مسلمانان، به سوی شما فرستادم، چون نزد شما آمدند آنان را بپذیر و غرور و کبر را کنار بگذار که من تو و یارانت را به خدا دعوت می‌کنم، نصیحتم را بپذیر و سلام بر آنکه تابع هدایت است.

برخی از مورخین، تاریخ نگارش این نامه را سال هفتم هجرت و برای درخواست مراجعت مسلمانان از حبشه دانسته‌اند. لکن از مضمون نامه، فهمیده می‌شود که، نامه و درخواست‌های آن مربوط به اوایل بعثت است. البته باید گفت نامه دیگری نیز وجود دارد که نجاشی به آن پاسخ گفته و مضمون آن به گونه‌ای است که گویا، آن نامه در سال ششم هجری، نوشته شده است.

به هر حال پس از ابلاغ دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بنا بر این شد که مسلمانان شبانه و به طور پنهانی، مکه را ترک کنند.

در نیمه یکی از شبهای ماه رجب سال پنجم بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برای وداع با یاران خود، نزد آنان آمد و پس از آنکه سفارشات خود را به آنان فرمود، نماینده خود جناب جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه را با این کلمات بدرقه نمود:

«اللهم الطفُّ به في تيسير كلِّ عسيرٍ فإنَّ تيسيرَ العسيرِ عليك يسيرٌ إنَّك علي كلِّ شيءٍ قديرٌ أسئلك له اليسرَ و المعافاةَ الدائمةَ في الدنيا و الآخرة»

خدایا به او لطف کن در ساده کردن امور مشکل، که این کار بر تو آسان است و تو بر هر کاری توانایی. خدایا برای او راحتی و آسایش دایمی دنیا و آخرت را از تو خواستارم.^۱

مهاجرین، شبانه شهر مکه را ترک نموده و خود را به بندر شعبیه، در ساحل دریای احمر رساندند و از آنجا با پرداخت نیم دینار، برای هر نفر، به عنوان کرایه با دو کشتی، که عازم حبشه بود، به آن دیار رهسپار شدند.

پس از آن که بت پرستان قریش، از هجرت مسلمانان آگاه شدند، به تعقیب آنان پرداختند، اما زمانی به ساحل رسیدند، که مهاجران مسلمان، خاک حجاز را ترک گفته بودند و بدین ترتیب نخستین هجرت در اسلام اتفاق افتاد:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۲
لَا جَزَاءَ لَآخِرَةٍ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۳

به گفته بیشتر مفسرین این آیه راجع به مهاجرین حبشه است.^۳

پس از آنکه، کشتی حامل مهاجرین، دریای احمر را پشت سر گذاشت، بالاخره به ساحل حبشه رسیده و در کنار بندر آن پهلو گرفت و جناب جعفر رحمۃ اللہ علیہ و دیگر مهاجران، از کشتی پیاده شده و پای در سرزمین حبشه گذاشتند.

امروزه به طور دقیق معلوم نیست که کشتی آنان در کدام بندر حبشه، پهلو گرفته است، ولی از آنجا که در آن زمان تنها دو بندر، به نام‌های أُساب و مساوة، مرکز رفت و آمد تجار حجاز و یمن بوده به نظر می‌رسد که کشتی

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۴۹

۲. سوره نحل، آیه ۴۱

۳. جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۲۶؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۳۶

آنان در بندر مساوة، که هم اکنون در کشور اریتره وجود دارد، پهلوی گرفته باشد. مؤید این مطلب نیز، وجود مقامی مورد احترام مردم، در نزدیکی این بندر می باشد؛ مردم اریتره معتقدند که این مکان اولین جایی است که مهاجرین مسلمان در آن پای گذاشته اند.

پس از ورود مسلمانان به حبشه، با تقدیم نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نجاشی پادشاه حبشه در محلی نزدیکی کاخ وی اسکان داده شدند.^۱

واکنش قریش نسبت به مهاجرین

با انتشار خبر خروج مسلمانان در مکه، قریش که این واقعه را نوعی تـمـرد و نافرمانی می دانست و البته از تبلیغ اسلام در حبشه نیز نگران و بیمناک بود، تصمیم گرفت تا با ارسال گروهی به حبشه، مهاجران مسلمان را به مکه بازگرداند. گروه مزبور به سرپرستی عمرو بن عاص و با همراهی عماره بن ولید^۲ و یا عبدالله بن ابی ربیع^۳ به سوی حبشه فرستاده شد.^۴

فرستادگان قریش، هدایا و سوغات فراوانی را، برای تقدیم به اطرافیان

۱ . داستان مهاجرت به حبشه، ص ۱۵۳

۲ . بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۲؛ المصنف، ج ۸، ص ۴۶۵؛ دلائل النبوة اصبهانی، ج ۳، ص ۸۶۶ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۰۴؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰۰؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۷۳؛ السيرة الحلیة، ج ۲، ص ۲۷

۳ . السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۵؛ سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۱۹۶، نظریات الخلیفتین، ج ۲، ص ۲۸۵

۴ . برخی نیز قائلند که عمرو عاص دو مرتبه به حبشه رفته است که مرتبه اول به همراه عبدالله بن ابی ربیع و مرتبه دوم به همراه عماره بن ولید بوده است؛ الدرر، ص ۱۲۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۸؛ اعیان الشیعه، ج ۴؛ ص ۱۲۱؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۵۱

نجاشی، با خود همراه کردند و سوغات ویژه آنها برای نجاشی، عبارت بود از یک رأس اسب و یک دست پیراهن ابریشمی و مقرر کردند چنانچه نتوانستند جعفر و یارانش را به مکه بازگردانند، جناب جعفر را در همان جا به قتل رسانند.^۱

هیئت قریش خود به سوی حبشه رهسپار شد و طبق دستور، ابتدا به سراغ اطرافیان نجاشی رفتند و هدایای خود را تقدیم آنان کردند تا ایشان در حضور پادشاه از آنان دفاع کنند.^۲ آن گاه به نزد نجاشی رفته و پس از تقدیم هدایا، از وی خواستند تا مهاجرین را تسلیم ایشان کند. در این هنگام وزیران و اطرافیان پادشاه که همدستان هیئت قریش بودند، از پادشاه خواستند تا مهاجران را به آنان تسلیم نموده و آنان را به دیار خود بازگردانند.

اما نجاشی که به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پادشاهی عادل و اندیشمند بود، از قضاوت عجولانه اطرافیان خود ناراحت شد و گفت: به خدا سوگند گروهی را که به من پناه آورده اند و به مملکت من آمده اند و مرا بر دیگران ترجیح داده اند به شما تسلیم نمی کنم، تا این که آنان را خواسته و ببینم چه می گویند. سپس در پی مهاجرین فرستاده تا از آنان درباره ادعای هیئت قریشی،

۱. السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۷

۲. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۰؛ البداية و النهایه، ج ۳، ص ۹۲؛ سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۱۹۳؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۲

۳. ذخایر العقبی، ص ۲۰۹؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۲ و همچنین ج ۵، ص ۲۹۱؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۳۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۸۰

پرس و جو نماید. مسلمانان که این رفت و آمدها و جنب و جوش قریش را می‌دیدند، بسیار نگران و مضطرب شده و در بین خود قرار کردند، کسی در حضور پادشاه، جز جعفر بن ابی طالب علیه السلام سخن نگوید.^۱

هیئت قریش خود را، پیش از مهاجرین به دربار نجاشی رسانیده و پشت در ایستاده بودند. در این هنگام عمروعاص صدا زد: ای پادشاه به عمروعاص اجازه ورود بده. بلافاصله جناب جعفر علیه السلام نیز فرمود: به حزب الله اجازه ورود بدهید. نجاشی نیز پاسخ جعفر را با اجازه ورود ایشان داد.^۲

آداب مجلس پادشاه چنین بود که هر کس وارد قصر می‌شد، می‌بایست، در حضور پادشاه به خاک می‌افتاد ولی جناب جعفر علیه السلام و یارانش در کمال وقار و متانت بدون آنکه به پادشاه سجده کنند وارد مجلس شدند و فقط به نجاشی پادشاه حبشه سلام کردند.

عمروعاص که در میان اعراب به زیرکی مشهور بود، از این فرصت استفاده کرد و صدا زد که آنها بر تو سجده نمودند و آیین و رسوم شما را مراعات نکردند و به جای آن تو را سلام می‌گویند. در این هنگام جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام پاسخ فرمود:

«أَنَا لَا سَجْدَ إِلَّا لِلَّهِ»

جز برای خدا سجده نمی‌کنیم.^۳

۱. الاعلام من الصحابه و التابعين، ج ۷، ص ۴

۲. دلائل النبوه اصبهانی، ج ۳، ص ۸۵۵؛ تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۶۹؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۸۸

تفسیر بغوی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۸

۳. الثقافه، ج ۱، ص ۶۴

نجاشی پرسید: چرا؟! و حضرت جعفر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ فِيْنَا رَسُولَهُ وَهُوَ الَّذِي بُشِّرَ بِهِ عِيسَى عليه السلام اسْمُهُ أَحْمَدُ فَأَمَرَنَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَأَنْ نُقِيمَ الصَّلَاةَ وَنُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَأَمَرَنَا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ^۱ وَ أَخْبَرَنَا عَنْ نَحْيَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ فَحَيِّنَاكَ بِالَّذِي يُحْيِي بَعْضُنَا بَعْضاً^۲»

خداوند پیامبرش را به سوی ما فرستاد و او کسی است که عیسی علیه السلام بشارت آمدنشان را داده بود، نامش احمد است، او به ما دستور داده است که خدا را بپرستیم و شرک نورزیم و نماز را به پا داریم و زکات بدهیم و امر به معروف و نهی از منکر کنیم و او به ما گفته است که تحیت بهشتیان به یکدیگر، سلام است ما نیز تو را همانطور که در میان خود رفتار می کنیم، سلام گفتیم.

این فرمایش جناب جعفر علیه السلام، اگرچه شگفتی حاضران در مجلس را برانگیخت، اما هنوز برای نجاشی سوالات بسیاری وجود داشت، که می بایست پاسخ آنها را می شنید، که عمده سوال این بود: چرا شهر خویش را ترک گفته و به حبشه پناه آورده اند؟

و دینی را که آنان ادعا می کنند، چه دینی است؟

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۳۳؛ ذخائر العقبی، ص ۲۸۳؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۴۶۱؛ المستدرک، ج ۲، ص ۳۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴؛ مسند ابی داود، ص ۴۶؛ المصنف، ج ۸، ص ۶۵؛ الاحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۸۵؛ الدر المشور، ج ۲، ص ۲۴۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۱؛ البداية و النهایة، ج ۳، ص ۵۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۳؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۵۵؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۰؛ السیره الحلیة، ج ۲، ص ۲۸.

در ابتدا جناب جعفر علیه السلام فرمود: پادشاه! از ایشان (هیئت قریش) بپرس آیا ما برده آنان هستیم؟

عمرو در جواب گفت: نه.

جناب جعفر علیه السلام فرمود: آیا بر گردن ما دینی از آنان هست؟

قریشیان گفتند: نه.

پس جناب جعفر علیه السلام فرمود: آیا ما کسی از ایشان را کشتیم؟^۱
گفتند: نه.

نجاشی گفت: رهایشان کنید! پس از ایشان چه می خواهید؟

در این هنگام جناب جعفر علیه السلام لب به سخن گشود و عِلّت اصلی مخالفت

مشرکین را، همراه با معرفی دین اسلام بیان نمود:

ای پادشاه! ما مردمانی جاهل بودیم که بت می پرستیدیم و مردار

می خوردیم و مرتکب فحشاء می شدیم و قطع رحم می کردیم و همسایگی را

فراموش می کردیم و قدرتمندان ما به ضعفاء، ستم می کردند تا اینکه خداوند

پیامبری برای ما فرستاد که ما نسب او و راستی گفتار و امانت او را می دانستیم،

او ما را به خدا دعوت کرد که او را بپرستیم و آنچه پدران ما (از بت ها)

می پرستیدند را رها کنیم و ما را به راستگویی و امانتداری و رعایت حق

همسایه و پرهیز از محرمات و خونریزی دعوت کرد و ما را از فحشاء و

زورگویی و خوردن مال یتیم و تهمت زدن بازداشت. و به ما دستور داد خدا را

بپرستیم و مشرک نباشیم و نماز بخوانیم و روزه بگیریم و زکات بدهیم ما نیز او

۱. در برخی عبارات آمده که این سوالات را نجاشی از عمرو عاص پرسیده است: الاعلام من

را تصدیق کرده و به او ایمان آوردیم و خدا را پرستش کردیم و دست از شرک برداشتیم و هر چه او حرام کرد، حرام دانستیم و آنچه حلال کرد، حلال دانستیم، به خاطر همین قوم ما با ما به دشمنی برخاسته و ما را آزار نمودند و ما را به خاطر دینمان اذیت کردند.

پس از آن نجاشی گفت: آیا از آنچه پیامبر شما آورده است، چیزی به همراه داری؟

جناب جعفر علیه السلام فرمود: بلی؛

نجاشی گفت: برایم بخوان!

در آن هنگام جناب جعفر، لب گشود و با بیانی شیرین و در حالتی متواضعانه^۱ آیات ابتدای سوره حضرت مریم علیه السلام را تلاوت نمود.

در آن هنگام بود که نجاشی و اسقف‌های حاضر در مجلس، همه به گریه افتادند، تا آنجا که محاسنشان از اشک چشمانشان خیس گشت.

آن‌گاه نجاشی گفت: این سخن و آنچه عیسی آورده است، هر دو از یک مشکلات بیرون آمده است. سپس رو به قریشیان کرده و گفت: خارج شوید، به خدا سوگند آنان را به شما تحویل نخواهم داد.

تلاش مجدد نمایندگان قریش

عمرو عاص که خود را در برابر مسلمانان شکست خورده می‌دید، توطئه‌ای را طراحی کرد و به عبدالله بن ابی ربیعہ گفت: به خدا سوگند، فردا نزد نجاشی می‌روم و آنان را نابود و ریشه‌کن می‌کنم. عبدالله گفت: این کار را انجام نده، اگرچه اینان با ما مخالف هستند، ولی از خویشاوندان ما هستند.

اما عمرو در پاسخ گفت: به پادشاه خواهم گفت که اینان عیسی بن مریم را بنده می‌دانند.

فردای آن روز، نزد نجاشی رفت و گفت: پادشاه، اینان سخنان عجیبی را درباره عیسی بن مریم می‌گویند، پس به سراغشان بفرست و نظرشان را در این مورد جويا شو.

پس از آن که مهاجران برای بار دوم به دربار پادشاه آمدند، نجاشی به آنان گفت: شما درباره عیسی چه می‌گویید؟

حضرت جعفر بن ابیطالب علیه السلام فرمود: ما در حق عیسی علیه السلام آن چیزی را می‌گوییم که خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او گفته است:

«إِنَّمَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الَّتِي أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمٌ وَرُوحٌ مِنْهُ.»
عیسی ابن مریم، فقط رسول خدا است و کلمه و نشانه اوست که خدا در مریم القاء کرده است و او روح خداست. پس از اینکه سخنان ایشان تمام شد، نجاشی چوبی را از روی زمین برداشت و گفت: به خدا سوگند، عیسی بن مریم، از آنچه گفתי به اندازه این چوب هم، بالاتر نیست.

سپس روبه مهاجرین کرد و گفت: بروید که شما در سرزمین من در امان هستید و خطاب به درباریان خویش گفت: هدایای این دو نفر (عمرو عاص و همراهش) را بازگردانید که به آنها نیازی ندارم، به خدا رشوه نمی‌گیرم چنان که خدا برای پادشاهیم، از من رشوه نگرفته است.

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۲؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۰؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۵، ص ۲۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۱۳؛ الدرر، ص ۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۳۲؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۳ و ج ۲، ص ۱۳۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۳؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۳؛ سیره الحلبیه، ج ۲، ص ۳۱

ام سلمه گوید: پس از آن قریشیان مفتضحانه از نزد نجاشی رفتند.

نقشه قتل جناب جعفر علیه السلام

پس از آن که عمر و عاص نتوانست با استفاده از حيله و نیرنگ خویش، مسلمانان را از پای درآورد، کینه جناب جعفر را به دل گرفت و نسبتهای ناروایی همچون قتل، سرقت و زنا را به ایشان داد. اما مردم که پاکی و زهد را در چهره وی مشاهده کرده بودند، این تهمت را باور نکردند. پس نقشه قتل جناب جعفر را طراحی کرد، چنانچه در روایتی از امام صادق علیه السلام این گونه آمده است:

«لَقَدْ كَادَ عَمْرُو بْنُ عَاصٍ عَمَّنَا جَعْفَرًا بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ عِنْدَ النَّجَاشِيِّ وَ عِنْدَ كَثِيرٍ مِنْ رَعِيَّتِهِ بِأَنْوَاعٍ مِنَ الْكَيْدِ رَدَّهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بِلُطْفِهِ، رَمَاهُ بِالْقَتْلِ وَ السَّرْقِ وَ الزَّانَا فَلَمْ يَلْصِقْ بِهِ شَيْءٌ مِنْ تِلْكَ الْعُيُوبِ لِمَا شَاهَدَهُ الْقَوْمُ مِنْ طَهَارَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ نَسْكِهِ وَ سِبَاءِ النَّبَوَةِ عَلَيْهِ، فَلَمَّا نَبَأَ مَعُولَهُ عَنْ صِفَاتِهِ، هَيَأَ لَهُ سَمًّا قَذَفَهُ إِلَيْهِ فِي طَعَامٍ، فَأَرْسَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَرًّا كَفَأَ تِلْكَ الصَّحْفَةَ وَ قَدْ مَدَّ يَدَهُ نَحْوَهُ، ثُمَّ مَاتَ لَوْ قَتَهُ وَ قَدْ أَكَلَ مِنْهَا. فَتَبَيَّنَ لَجَعْفَرٍ كَيْدُهُ وَ غَائِلُهُ فَلَمْ يَأْكُلْ بَعْدَهَا عِنْدَهُ وَ مَازَالَ ابْنُ الْجَزَّارِ عَدُوًّا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»

عمرو عاص نزد نجاشی و مردم آنجا، نسبت به عموی ما خیلی توطئه کرد، که خداوند آن توطئه ها را به لطف خود دفع کرد.

به عموی ما نسبت قتل و دزدی و زنا داد ولی چون مردم رفتار عموی ما و پاکی او و عبادت ها و سیمای نبوت را در او دیده بودند، این تهمت ها را باور نکردند، آن وقت بود که او سمی را آماده کرد و در غذای او ریخت، تا او را به

قتل برساند ولی خداوند گربه‌ای را فرستاد، که ظرف را انداخته و از آن غذا خورد و در دم مرد و با این اتفاق، دوباره نقشه او بر ملا شد و همواره پسر قصاب دشمن ما اهل بیت بوده است.^۱

پس از آنکه توطئه‌های عمروعاص با استدلال و جملات دلنشین جناب جعفر علیه السلام نقش بر آب شد، نجاشی به اطرافیانش دستور داد، تا در شهر اعلام کنند، از این پس هر کس احدی از این مهاجرین را اذیت کند، باید چهار درهم غرامت بپردازد و تا چند مرتبه نیز آن را افزایش داد.^۲ با این اتفاق مشرکین سرخورده و خشمگین، حبشه را به سمت مکه ترک کردند، البته این به آن معنا نیست که دست از کار و فعالیت بر علیه آنان کشیدند، بلکه بنا به روایت امام حسین علیه السلام عمروعاص دوباره به حبشه سفر کرد، اما باز هم به توفیقی دست نیافت.

حضرت ابوطالب علیه السلام و نجاشی

برخوردهای نجاشی، که موجب سرافرازی و پیروزی مسلمانان بر مشرکین شده بود، باعث خوشحالی جناب ابوطالب علیه السلام شد و دانست اشعاری که پیش از این برای نجاشی فرستاده بوده، در او اثر کرده است.

لذا اشعار دیگری را، برای او فرستاد و در ضمن آن، علاوه بر اینکه حضرت مسیح علیه السلام را ستایش نمود، نجاشی را به اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت نمود:

«تعلم ملیک الحبش أنّ محمّداً نبی کموسی و عیسی بن مریم

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ۳۱۲؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۷۵

۲. سیر اعلام النبلا، ج ۱، ص ۴۳۶

أني بالهدي مثل الذي أتيا به فكل بأمر الله يهدي ويعصم
وإنكم تتلون في كتابكم بصدق حديث لا حديث المرجم
فلا تعجلوا لله ندًا وأسلموا فإن طريق الحق ليس بمظلم
وإنك ما يأتيك منّا عصابة لقصدك الا ارجعوا بالتركّم

«ای پادشاه حبشه بدان که محمد پیامبر است همانند موسی و مسیح فرزند مریم، او برای رستگاری آمده است همانگونه که آن دو برای رستگاری آمده بودند، پس همگی به فرمان خداوند هدایت می کنند، همانا شما وی را به روایت صحیح نه روایت دروغ در کتابهای آسمانی خود خوانده اید، پس برای خدا شریک قرار ندهید و مسلمان شوید چرا که راه حق تاریک نیست، و تو این گونه ای که اگر گروهی از ما به سوی تو بیایند جز با احترام بر نمی گردند.»

اسلام نجاشی

پس از این اتفاقات و اثبات حقانیت مسلمانان، اصحم بن ابجر (نجاشی آن روزگار حبشه)^۲، به دست جناب جعفر بن ابی طالب رحمۃ اللہ علیہ، اسلام آورده و به جرگه مسلمانان پیوست.

اگرچه به دلیل موقعیت وی در حبشه به عنوان پادشاه و نیز دین رسمی مردم حبشه که مسیحیت بود، نمی توانست اسلام خود را آشکار کند، ولی ادله بسیاری وجود دارد که نشان از اسلام ایشان می باشد.

۱. الاعلام الوری، ج ۱، ص ۱۱۸؛ قصص الانبیاء، ص ۳۲۱؛ ایمان ابی طالب، ص ۳۸؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۷؛ بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۱۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۴۳۴؛ خصایص الوحی المبین، ص ۳۳؛ الاعلام من الصحابة والتابعین، ج ۷، ص ۴۲، که در آن شعر دیگری را نقل کرده است.
۲. نجاشی مانند کسری و قیصر عنوانی برای پادشاه حبشه بوده است.

از بهترین دلایل، بر اسلام ایشان می‌توان به پاسخ ایشان به نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اشاره نمود:

«فكتب النَّجاشي الى رسول الله:

بسم الله الرحمن الرحيم

إلى مُحَمَّدٍ رسول الله مِنَ النَّجَاشِيِّ الْأَصْحَمِ بْنِ أَبَجَرَ، سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ
الله ورحمة الله وبركاته، مِنْ الله الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِي هَدَانِي إِلَى الْإِسْلَامِ،
أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ يَا رَسُولَ اللهِ فِيمَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ عِيسَى فَوْرَبِ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ عِيسَى مَا يَزِيدُ عَلَيَّ مَا ذَكَرْتَ صَفْرُوقاً، إِنَّهُ كَمَا قُلْتَ وَ
قَدْ عَرَفْنَا مَا بَعَثْتَ بِهِ إِلَيْنَا وَ قَدْ قَرَّبْنَا ابْنَ عَمِّكَ وَأَصْحَابِهِ، فَأَشْهَدُ أَنَّكَ
رَسُولُ اللهِ صَادِقاً مُصَدِّقاً وَ قَدْ بَايَعْتُكَ وَ بَايَعْتُ ابْنَ عَمِّكَ وَأَسْلَمْتُ عَلَيَّ
يَدِيهِ لَهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِابْنِي أُرْهَابَ بْنَ الْأَصْحَمِ بْنِ أَبَجَرَ فَإِنِّي
لَأُؤْمِلُكَ إِلَّا نَفْسِي وَ إِن شِئْتَ أَنْ آتِيكَ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ مَا
تَقُولُ حَقٌّ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ»

نجاشی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

به محمد پیامبر خدا، از نجاشی اصحم بن ابجر، سلام و رحمت و برکات
خدا بر توای پیامبر خدا! از خدایی که هیچ خدایی جز او نیست. خدایی که مرا
به اسلام هدایت کرد. اما بعد، ای رسول خدا نامه تو به دستم رسید و آنچه
راجع به عیسی نوشته بودی. به خدای آسمان و زمین سوگند عیسی، از آنچه
تو نوشته بودی شاخه درختی بالاتر نیست، او همان است که تو گفتی و ما
دانستیم آنچه را که تو به ما فرستادی؛ و ما پسر عمویت و اصحابش را به خود

نزدیک داشته ایم. شهادت می دهم که تو رسول خدا هستی، راستگویی و تصدیق شده ای و من با تو بیعت می کنم و با پسر عمویت بیعت کرده ام و توسط او، مسلمان شده ام و تسلیم خداوند، گشته ام. پسر مرا ابن اصحم بن ابجر را نزد تو فرستادم. من جز، بر خود، مالکیتی ندارم و اگر می خواهی که، نزد تو بیایم، این کار را خواهم کرد. من شهادت می دهم آنچه تو می گویی حق است. سلام خدا بر توای رسول خدا!

با مطالعه این نامه که توسط پسر نجاشی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ابلاغ شد، علاوه بر آن که اسلام نجاشی به دست می آید، شأن و جایگاه والای جناب جعفر علیه السلام نزد پادشاه و مردم حبشه نیز از آن فهمیده می شود و به راستی اگر جناب جعفر جانشین پیامبر، در حبشه نبود چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ نجاشی این ادعا را تکذیب نمی کند؟!

یکی دیگر از علامات محبت نجاشی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، داستانی است که امام صادق علیه السلام بیان می نماید:

نجاشی، به سراغ جعفر بن ابی طالب و یارانش فرستاد. هنگامی که بر نجاشی وارد شدند، دیدند که او، بر روی زمین نشسته است و لباس پشمینه بر خود افکنده است. جعفر می گوید: چون او را، دیدیم دلمان سوخت. نجاشی چون حالت چهره ما را دید، صدا زد: شکر خدایی را، که محمد را یاری نمود و چشمها را روشن نمود. آیا به شما بشارت ندهم؟ گفتیم: بلی ای پادشاه، بگو. گفت: الان، یکی از جاسوسان من، از طرف شهر شما، آمده است و به من خبر

داد که خداوند پیامبرش را یاری نموده و دشمنش را، هلاک کرده است. فلانی و فلانی اسیر شده‌اند، در منطقه‌ای که دارای درختان زیاد است به نام بدر؛ گویا که آنان را می‌بینم. پس جعفر به او گفت: ای پادشاه چه شده است که بر خاک نشستهای و این پشمینه را بر تن خویش افکنده‌ای؟ گفت: ای جعفر، ما بر آنچه خدا بر عیسی فرستاده است خوانده ایم، حق خدا بر بندگان است، که هرگاه به آنان نعمتی داد، در برابر آن تواضع کنند و چون خداوند نعمت محمد را، به من داده است من این گونه تواضع نموده‌ام.

و داستان دیگری را به این مضمون نیز برخی محققین نقل کرده‌اند، پس از آن که، مردم حبشه سخنان نجاشی را در تایید سخنان جناب جعفر، راجع به بنده بودن حضرت عیسی بن مریم علیه السلام شنیدند، از سخنان وی ناخشنود شده و نزد دربار او اجتماع و بر علیه او شورش نمودند و به نجاشی اعتراض می‌کردند: که تو دین ما را رها کردی.

نجاشی که این اوضاع را مشاهده کرد، به سراغ مسلمانان فرستاد و یک کشتی برای آنان آماده کرد و گفت: سوار شوید و داخل آن بمانید، اگر من فرار کردم (نابود شدم) شما نیز به هر کجا خواستید بروید و اگر من پیروز شدم شما نیز نزد من بمانید و آن گاه نامه‌ای آماده کرد و در آن نوشت: هُوَ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَيَشْهَدُ أَنَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمُ.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ وسائل الشیعه چاپ آل البیت، ج ۱۵، ص ۲۷۵؛ وسائل الشیعه چاپ اسلامیة، ج ۱۱، ص ۲۱۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۰۲؛ الامالی، شیخ مفید، ص ۲۳۹؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۷؛ البداية و النهایة، ج ۳، ص ۳۰۷؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۰۴

سپس آن نوشته را درون لباس و زیر کتف راستش قرار داد و سپس نزد مردم حیشه رفت، در حالی که آنان در مقابل وی صف آراییی، کرده بودند و گفت: آیا من سزاوارترین مردم نسبت به شما نیستم؟ گفتند: آری

سپس گفت: روش من در میان شما چگونه بوده است؟ گفتند: بهترین روش.

گفت: پس شما را چه شده و چه می خواهید؟! گفتند: تو دین ما را ترک کرده ای و تصور می کنی که عیسی علیه السلام بنده است. گفت: شما درباره عیسی چه می گوئید؟ گفتند: عیسی پسر خداست.

پس او دستش را بر سینه و در واقع روی نوشته ای که در جیب قبایش پنهان کرده بود، گذاشت و گفت: شهادت می دهم که عیسی بن مریم بیش از این، چیزی نیست و مرادش نوشته ای بود که در جیب خود پنهان کرده بود.

پس از آنکه چنین گفت، مردم از دست او راضی شدند و شورش به پایان رسید.

از دیگر علامات اسلام وی، روایتی است که امام حسن عسکری علیه السلام، راجع به وفات نجاشی بیان نموده است:

زمانی که خبر وفات نجاشی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، بسیار گریست و

۱. تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۶؛ البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۹۷؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۸؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۸

فرمود: برادر شما آصحمه - نام نجاشی است - در گذشته است، سپس به منطقه
جبانه رفتند و بر او نماز خوانده و هفت تکبیر گفتند. آن وقت همه ارتفاعات
زمین، فرورفت، تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدن نجاشی را در حبشه دید.^۱

۱ . الاقطاب الفقهیه، پاورقی ص ۶۵؛ الخصال شیخ صدوق، ص ۳۶۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۲؛ وسائل الشیعه چاپ آل البيت، ج ۳، ۱۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۵؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۵۴۱

پنج : اسلام در آفریقا

به هر حال، با زحمات فراوان جناب جعفر رحمۃ اللہ علیہ و حسن سیرت و برخورد نیکوی وی، مسلمانان، در سرزمین حبشه، به آزادی کامل رسیدند و هیچ کسی، توان مقابله و اذیت آنان را نداشت. این امنیت و آزادی به مسلمانان، این امکان را می داد که بتوانند پس از آن، دین خویش را تبلیغ نمایند و اسلام را در آن سرزمین ترویج نمایند.

آنچه عجیب به نظر می رسد، ادعای برخی مورخین است، که به زعم آنان اسلام، در زمان عمر بن الخطاب و به دست عمرو بن العاص و با فتح مصر در آفریقا گسترش پیدا کرده است.

گویا اینان فراموش کرده اند، زمانی را که اسلام برای در امان بودن از مشرکین به حبشه و آفریقا مهاجرت نموده، و عمرو عاص به عنوان نماینده مشرکین برای دفع شر مسلمانان! به آن سرزمین رفته بود

و نیز گویا فراموش کرده اند توطئه ها و تهمت های عمرو عاص را، که برای

۱ . کنز العمال، ج ۵، ص ۷۶؛ اکمال الکمال، ج ۶، ص ۲۶؛ الاصابة، ج ۲، ص ۱۸۹ و همچنین ج ۳ ص ۲۷۹ و همچنین ج ۴ ص ۹۵ و همچنین ج ۵ ص ۶۳؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۹۳؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۸۱ و همچنین ج ۳، ص ۱۹۶؛ معجم القبائل العرب، ج ۲، ص ۳۳۷؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۱۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۲۹۳؛ کتاب الفتوح، ج ۱، ص ۲۶۵؛ السيرة الحلیبة، ج ۳، ص ۱۳۹

خاموش کردن نور اسلام و رهبر آن در حبشه نسبت به ایشان روا داشته است. علیرغم ادعای این مورخین، اسلام نه در زمان عمر بن الخطاب و نه به دست عمرو بن عاص، بلکه در زمان حیات رسول الله ﷺ و به دست صحابی بزرگ و گرانقدر و پسرعموی والامقام ایشان، یعنی جناب جعفر طیار رضی الله عنه به آن سرزمین رسیده بود و حتی طرفداران و پیروانی نیز پیدا کرده بود.

در روایتی آمده که نجاشی دوازده نفر از کشیشان و راهبان را، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و هنگامی که آنان نزد ایشان رسیدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را بر ایشان تلاوت فرمودند: ﴿وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسَّيْنَا وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾^۱ ایشان نیز تحت تاثیر آیات قرار گرفته و به دین اسلام ایمان آوردند و به سوی نجاشی بازگشتند.

سیاری از مفسرین این آیه را راجع به نجاشی و اصحابش دانسته‌اند.^۲

۱. سوره مائده، آیه ۸۲

۲. تفسیر سمرقندی، ج ۱، ص ۴۳۴، تفسیر جامع البیان، ج ۷، ص ۴؛ الدر المشور، ج ۲، ص ۳۰۳؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۹؛ تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۵۷

شش : زندگی جناب جعفر در حبشه

در اواخر سال سیزدهم بعثت یا اوایل سال اول هجری، خداوند فرزند پسری به جناب جعفر علیه السلام اعطا نمود. این اولین فرزند ایشان و نخستین مولود مهاجران در حبشه بود.

حضرت جعفر علیه السلام فرزند خود را، عبدالله نامید.^۱

پس از چندی نیز، ملکه حبشه وضع حمل نمود و فرزندى به دنیا آورد. نجاشی جناب جعفر علیه السلام را فرا خواند و از ایشان پرسید، پسر ت را چه نامیده‌ای؟ جناب جعفر علیه السلام در پاسخ فرمود: عبدالله؛ پس نجاشی هم فرزند خود را عبدالله نام نهاد.

آن گاه جناب اُسماء بنت عمیس همسر حضرت جعفر علیه السلام شیر دادن فرزند نجاشی را بر عهده گرفت؛ بدین ترتیب میان خانواده حضرت جعفر علیه السلام و نجاشی پیوند رضاعی بوجود آمد.

درباره هزینه زندگی و امرار معاش جناب جعفر علیه السلام در حبشه، خبر مستند و دقیقی وجود ندارد.

البته تنها به اعتبار برخی از اخبار و روایات، نجاشی متعهد بوده است، تا

۱. سرگذشت عبدالله بن جعفر در فصل خاندان جناب جعفر خواهد آمد.

۲. زندگی این بانوی بزرگوار در فصل همسر جناب جعفر خواهد آمد.

نیازمندی‌های مهاجران و به خصوص خانواده جناب جعفر علیه السلام را، برآورده نماید^۱، برخی از مورخین نیز گفته‌اند، تا زمانی که جناب ابوطالب علیه السلام، در قید حیات بود، مخارج زندگی ایشان و خانواده وی را تامین می‌نموده است.^۲

۱ . السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۳

۲ . انساب الاشراف ج ۱ ص ۱۹۸

هفت : رفت و آمد میان حبشه و حجاز

از سوالات مورد بحث این است که آیا مهاجران و در رأس آنان جناب جعفر طیار علیه السلام تمام مدت ۱۵ سال را در حبشه باقی ماندند و ارتباط ایشان با مکه و مدینه تنها از طریق پیک و نامه بوده است؟ و یا این که این گونه نبوده، بلکه جناب جعفر طیار علیه السلام و برخی از مهاجرین در بین این سالها به مکه و بعدها به مدینه رفت و آمد داشته‌اند؟

در خصوص این سؤال عبارات زیادی از مورخین وجود دارد، که عمده آنها گویای این مطلب است که هیچ رفت و آمدی میان حبشه و حجاز وجود نداشته است. گر چه همگان پذیرفته‌اند، که پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، عده‌ای از مهاجرین برای همیشه حبشه را به قصد مدینه ترک کردند.

اما دسته‌ای دیگر از مورخین این امر را نپذیرفته و اعتقاد دارند که جناب جعفر علیه السلام به عنوان سفیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حبشه، می‌بایست هر از گاهی به سرزمین حجاز نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده و تعلیمات جدید دین اسلام را فرا گرفته و برای تبلیغ آنها به حبشه بازگردد.

به هر حال این اختلاف نقل‌ها، به حدی زیاد است، که نمی‌توان نظری قطعی در این مورد داد.

اما با بررسی هر دو دسته از روایات تا حدودی می‌توان این اعتقاد را تقویت

کرد، که جناب جعفر عليه السلام در خلال سال‌های هجرت به حبشه، سفرهایی نیز به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - چه در مکه و چه در مدینه - داشته‌اند.

بررسی روایات دسته اول (مخالفین نظریه تردد مهاجران)

این دسته از مورخین که اقامت جناب جعفر عليه السلام در سرزمین حبشه را طی ۱۵ سال قطعی می‌دانند، برای ادعای خویش دلایلی ارائه کرده‌اند.

به عنوان مثال زهری می‌گوید: علت بازنگشتن مهاجرین از حبشه، تداوم جنگ مسلمین با مشرکین قریش بوده، این جنگ مانع آمدن مهاجران حبشه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، تا آن که پس از رفع این مانع، در جنگ خندق به مدینه باز گشتند.^۱

اما این گفته زهری، حتی با نقل مشهور مخالفین رفت و آمد مهاجرین، در تضاد می‌باشد، چرا که همه آنان بر این اعتقادند، که بازگشت جناب جعفر عليه السلام پس از جنگ خیبر بوده است.^۲

ضمن آن که به تصریح بسیاری از مورخین، پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه و یا پس از جنگ بدر عده‌ای از مسلمانان مهاجر به مدینه بازگشته‌اند.

از مهاجرینی که به مدینه بازگشتند، می‌توان عثمان بن مظعون را نام برد، که همه مورخین وفات او را در سال دوم هجری و مدفن او را در قبرستان بقیع، دانسته‌اند، در حالی که وی به یقین از مهاجرین به حبشه است.^۳

۱. المغازی النبویه، ص ۱۰۵

۲. المغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۳۴، تاریخ دقیق و کامل بازگشت جناب جعفر به مدینه، در باب بعدی خواهد آمد. نه جنگ خندق. المغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۰

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۵۵؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۷۷؛ الوفيات، ص ۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۱؛ المعجم الكبير، ج ۹، ص ۳۳؛ الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۰۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، پاورقی ص ۳۷؛ تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۳۷

بنابراین دلیلی که زهری آورده است - یعنی دوام جنگ بین مسلمانان و مشرکین - درست نیست.

گفته ابن عبدالبر، که جنگ را مانع بازگشت مهاجرین دانسته^۱، نیز درست نمی باشد. چرا که اگر مراد او از جنگ، جنگهای داخلی در حبشه است، که مدت آن بسیار کوتاه و قبل از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه رخ داده است^۲ و چنانچه مراد او جنگهای مسلمانان با مشرکین و کفار باشد که آن نیز پس از بازگشت مهاجرین به مدینه، تداوم داشته است.

برخی نیز تصور کرده اند که باقی ماندن مهاجران در حبشه بنا به مصلحت بوده است. زیرا که حبشه در نقش یک پایگاه امن در برابر هجوم مشرکین بوده و ترک آن پناهگاه به مصلحت مسلمانان نبوده است. که این کلام هم با نظریه رفت و آمد مهاجرین بین حبشه و حجاز، مخالفی ندارد.^۳

برخی نیز جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که فرموده اند: **بأيها أنا أشدُّ فرحاً بقُدومِ جعفر أم يفتح خيرٌ؟**^۴ را دلیل بر ادعای خود دانسته و گفته اند: این جمله نشان از آن دارد که پیش از این واقعه جناب جعفر علیه السلام، مسافرتی به مدینه نداشته است، زیرا که اگر سفری به مدینه برای ایشان وجود داشت، می بایست این

۱. الدرر، ص ۱۳۵

۲. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۲ و ۳۵۷؛ الدرر، ص ۱۴۲

۳. مع الهجرة، محمود شاکر، ص ۷۷

۴. المقنع، شیخ صدوق، ص ۱۳۹؛ المبسوط، سرخسی، ج ۱۰، ص ۲۴؛ وسائل الشیعة، آل البیت، ج ۸، ص ۵۲؛ مقاتل الطالبیین، ص ۶؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۴؛ عمدة الطالب، ص ۳۵؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۳؛ جامع احادیث الشیعة، ج ۷، ص ۲۲۴؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۱۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۹

فرمایش پیامبر یا مشابه آن، در سفرهای قبلی ایشان نیز، در کتب تاریخی نقل می‌شد، که البته چنین دیده نشده است.

ولی این بیان هم دلیل مناسبی برای انکار سفرهای جناب جعفر علیه السلام به مدینه نیست، زیرا که احتمال در این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جمله را به خاطر علاقه به جناب جعفر علیه السلام و برای ابراز خشنودی خود، از بازگشت دائمی ایشان از حبشه فرموده باشد.

عده‌ای دیگر در داستان اجرای عقد اخوت میان مسلمانان چنین آورده‌اند که: «(أَخِي يَنَّهُ وَ بَيْنَ مَعَاذٍ وَ هُوَ غَائِبٌ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ)» و همین را دلیلی بر اثبات نظریه عدم تردد دانسته‌اند، ولی این حرف آنقدر سست است که با اندکی تامل پاسخ آن پیدا است.

برخی نیز گفته‌اند، از آنجا که راه تردد بین حجاز و حبشه برای مسلمانان، نا امن بوده، مسلمانان امکان تردد به مدینه را نداشته‌اند.^۱

ولی ناقلین دقت نکرده‌اند، که مسیر رفت و آمد بین حجاز و حبشه راه دریا بوده است و مشرکان بر آن تسلطی نداشته‌اند.

از طرفی این ادعا باعث می‌شود، که بازگشت قطعی برخی از مهاجران پس از جنگ بدر^۲ را نیز نپذیریم.

با همه این تفصیلات، آنچه از کلمات این مورخین استفاده می‌شود این است که هیچ رفت و آمدی میان حبشه و حجاز وجود نداشته است.

۱ . السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۷

۲ . الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۷؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۹۹

بررسی روایات دسته دوم (موافقین نظریه رفت و آمد مهاجرین)

پس از آن که اقوال مخالفین را (حتی الامکان) بررسی نمودیم، اینک نوبت آن است که دلایل موافقین و شواهدی را که بر ادعای خویش اقامه می کنند، مورد بررسی قرار دهیم.

از مشهورترین دلایل و شواهدی که، می توان بر تردد مهاجران اقامه نمود، ماجرای شب زفاف حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد:

اسماء بنت عمیس می گوید: هنگام وفات خدیجه علیها السلام من حاضر بودم که او می گریست، به او گفتم: آیا گریه می کنی با آن که تو سرور زنان عالم هستی؟ و همسرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟ و او تو را به بهشت بشارت داده است؟ فرمود: به خاطر این گریه نمی کنم، ولی هر زنی در شب زفافش، نیاز به زنی دارد که او را کمک کند و نیازهای او را بر طرف نماید. فاطمه هنوز دختری است کوچک و می ترسم که کسی نباشد او را کمک نماید. من گفتم: بانوی من، به تو قول می دهم که در آن شب به جای تو کنار او باشم.

در شب زفاف فاطمه علیها السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به زنان دستور دادند که از خانه خارج شوند، همه خارج شدند، ولی من ماندم، هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می خواستند از خانه خارج شوند، سیاهی مرا دیدند و فرمودند: تو کیستی؟ عرض کردم: اسماء هستم. فرمودند: آیا نگفتم همه از خانه خارج شوند؟ عرض کردم: بله یارسول الله پدر و مادرم به فدایت، قصد سرپیچی نداشتیم، ولی من به خدیجه قولی داده ام و داستان را تعریف کردم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدا، برای این کار مانده ای؟ عرض کردم: بله یارسول الله.

پس حضرت برای من دعا کردند.^۱

روشن است که، در آن تاریخ جناب اُسماء بنت عمیس، همسر جناب جعفر علیه السلام بوده است و عروسی حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز به طور قطع، پیش از سال ششم هجرت - یعنی بازگشت دائمی جناب جعفر علیه السلام و مهاجرین به حبشه - بوده است!^۲

متأسفانه برخی از محققین، چون نتوانسته‌اند، بین حضور اسماء بنت عمیس در حبشه و در مدینه جمع کنند، حضور ایشان را در مدینه انکار کرده‌اند. اما از آنجا که روایت حضور ایشان در مدینه مشهور می‌باشد و نخواسته‌اند آن را رد کنند، اقدام به پیدا کردن جایگزین مناسب، برای جناب اسماء بنت عمیس و قرار دادن وی در روایت برآمده‌اند.

به عنوان مثال اربلی چنین می‌گوید: روایات بسیاری وجود دارد که اسماء، در شب زفاف حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، حضور داشته است، ولی در آن هنگام، اسماء بنت عمیس، به همراه همسرش جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام، در حبشه بوده‌اند و بازنگشتند مگر در روز فتح خیبر در سال ششم هجری، پس ایشان در شب زفاف حضور نداشته است، چرا که واقعه زفاف در ذی الحجه سال دوم هجری رخ داده است و آن کسی که در شب زفاف

۱ . کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۷۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۸؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۳؛ کشف الیقین، ص ۱۹۸

۲ . اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۹۲؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و همچنین ج ۹۵، ص ۳۴۵؛ مسار الشیعة، پاورقی ص ۳۶، عده ای، این واقعه را در سال دوم هجری می‌دانند: مصباح المتهجد، ص ۶۱۳؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶؛ المصباح، کفعمی، ج ۲، ص ۶۰

حضور داشته است، خواهر جناب اسماء، یعنی سلمی بنت عمیس می باشد، که همسر جناب حمزه علیه السلام می باشد و این که اخبار و روایات نام اسماء را به جای سلمی گفته اند، به خاطر شهرت اسماء، نزد راویان می باشد، یا اینکه شاید اشتباه راوی در نقل روایت بوده است.^۱

برخی نیز اسماء حاضر در شب زفاف را، اسماء بنت یزید بن سکن انصاری پنداشته اند و استدلال کرده اند به حضور اسماء بنت عمیس و همسرش جناب جعفر علیه السلام در حبشه و بازگشت ایشان در واقعه فتح خیبر در سال ششم هجری. بنابراین اسماء مذکور در روایت را اسماء بنت یزید می دانند.^۲

اما روایتی وجود دارد، که طبق آن اسماء مذکور در روایت، تنها می تواند اسماء بنت عمیس باشد:

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ خَطَبَا عَلَى النَّبِيِّ فَرَدَّهُمَا فَقَالَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ إِنْ أَنْتَ بِكَثْرَةِ مَالِكَ فَرَدَّهُ النَّبِيُّ أَيْضًا فَجَاءَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ لَهُ لَوْ خَطَبْتَهَا... - إِلَى أَنْ قَالَ فِي الْخَبَرِ - فَقَالَتْ أَسْمَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَطَبَ إِلَيْكَ ذَوُوا الْأَنْسَابِ وَالْأَمْوَالِ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَمْ تُزَوِّجْهُمْ وَزَوَّجْتَهَا مِنْ هَذَا الْغُلَامِ؟ فَقَالَ لَهَا يَا أَسْمَاءُ أَمَا إِنَّكَ سَتَزَوِّجِينَ هَذَا الْغُلَامَ وَتَلْدِينَ لَهُ غُلَامًا»

ابوبکر و عمر، به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام آمدند ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن ها را رد کردند. آن دو به عبدالرحمن ابن عوف گفتند: تو چون ثروتمند هستی، فاطمه را خواستگاری کن. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، او را هم رد کردند. آن دو سپس نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند تو او را خواستگاری کن - تا اینکه در خبر

۱. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷

۲. کفایة الطالب، باب ۸۲، ص ۳۰۷

آمده - اسماء به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله، ثروتمندان و بزرگان قریش، او را خواستگاری کردند و شما مخالفت کردی، و فاطمه را به این مرد تزویج نمودی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند، ای اسماء تو نیز روزی با این غلام ازدواج خواهی کرد و برای او فرزندی به دنیا خواهی آورد.^۱

بنابر آنچه، از این روایت فهمیده می‌شود، اسماء حاضر در هنگام خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام، اسماء بنت عمیس است، چرا که اوست که پس از شهادت جناب جعفر علیه السلام با ابوبکر ازدواج کرده و پس از مرگ وی به ازدواج حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درآمده و هیچ یک از مورخین ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام را، نه با سلمی بنت عمیس و نه با اسماء بنت یزید نقل نکرده‌اند.

گرچه مرحوم تستری این روایت را موضوع و جعلی می‌داند، آن هم تنها به این دلیل که اسماء را به همراه همسرش حاضر در حیشه می‌داند!^۲

و دلیل دیگر بر این که اسماء مذکور در روایت، نمی‌تواند اسماء بنت یزید باشد، این است که اسماء بنت یزید از انصار و اهل مدینه است و در زمان رحلت حضرت خدیجه علیها السلام، در مکه حضور نداشته است.

و از شواهد دیگر بر این مطلب، روایتی است که در آن هم، به نام اسماء و هم، به نام پدر وی، تصریح شده است:

«دَخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلِيَّ فَاطَمَةً علیها السلام وَ عَلِيٌّ علیه السلام فَأَبْصَرَ خِيَالًا مِنْ وَرَاءِ السَّيْرِ

۱. بحارالانوار، ج ۴۳ یا ۲۳، ص ۱۴۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۷۸؛ مستدرکات علم رجال

الحديث، ج ۸، ص ۵۴۷

۲. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۱۸۷

فقال: مَنْ هذا؟ فقالت: أسماء، قال: بنتُ عُمیس؟ قالت نعم، أنا التي أحرَسَ بتك يا رسول الله»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر فاطمه و علی علیه السلام وارد شد که سایه‌ای را از پشت پرده دید. فرمود، کیستی؟ عرض کردم: اسماء فرمود: بنت عُمیس؟ عرض کردم: بله یارسول الله من کسی هستم که دختر شما را حفظ می‌کنم.

بنا بر دلیل دیگری که وجود دارد، نام جناب جعفر علیه السلام در روایات شب عروسی حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

((أَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بَنَاتِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَ نِسَاءَ أَنْ يَمْضِينَ فِي صَحْبَةِ فَاطِمَةَ وَ أَنْ يَفْرَحْنَ وَ يَرْجُزْنَ وَ يُكَبِّرْنَ وَ يَحْمَدْنَ وَ لَا يَقُولْنَ مَا لَا يَرْضَى اللَّهُ. قَالَ جَابِرٌ: فَأَرَكَبَهَا عَلِيٌّ بَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ وَ أَخَذَ سَلْمَانَ زَمَامَهَا وَ حَوْلَهَا سَبْعُونَ حَوْرَاءَ وَ النَّبِيُّ وَ حَمْزَةُ وَ عَقِيلٌ وَ جَعْفَرٌ وَ أَهْلُ الْبَيْتِ يَمْشُونَ خَلْفَهَا مُشْهَرِينَ سُيُوفُهُمْ...))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به دختران عبدالمطلب و زنان، دستور دادند تا به همراه فاطمه علیه السلام حرکت کنند و شادی کنند و تکبیر بگویند و شکر گزار باشند و چیزی مخالف رضای خدا نگویند. جابر گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فاطمه را بر مرکب خود شهباء سوار کردند و زمام آن را به سلمان دادند و دور آن هفتاد حور بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت پشت سر آنان و در حالی که شمشیر کشیده بودند، حرکت می‌کردند.

۱. الأغانی، ج ۱۲، ص ۴۳

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۵؛ شجرة طوبی، ج ۲، ص ۲۵۳؛

جامع احادیث الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۶۹؛ الخصائص الفاطمية، ج ۲، ص ۵۵؛ مجمع النورین، ص ۶۰

با وجود این روایت حتی اگر، حضور اسماء را نپذیریم و یا نام اسماء را حمل بر کسانی دیگر کنیم، ناچاریم در برابر نام جناب جعفر عليه السلام در این روایت، سکوت نماییم و حضور ایشان را در مدینه و در آن تاریخ بپذیریم.

مؤید قول مذکور وجهی است که مرحوم سید کاظم قزوینی نقل نموده است:

اسماء حاضر در واقعه عروسی، دختر عمیس و همسر جعفر ابن ابیطالب است و او به همراه همسرش به حبشه هجرت کرد ولی به مکه برگشته و به مدینه هجرت نموده است و شاید سفر آنها به حبشه تکرار شده باشد، چون مسافت، دریایی بوده و سخت هم نبوده است بعید نیست. اگر چه تاریخ، رفت و آمد اسماء را نقل نکرده، همان طور که هجرت ابوذر به حبشه را نیز نقل نکرده، درحالی که ابوذر از مهاجرین به حبشه است.

اما مهمترین دلیل، که می توان برای این نظریه، اقامه کرد، روایتی است که احوالات ابوبکر، در همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار را بیان نموده است:

«عن ابی بکرٍ أنه قال لِعُمَرَ: أَوَلَمْ أُحَدِّثْكَ أَنَّ مُحَمَّدًا، قال لی و أنا فی الغارِ: إِنِّی أَرَى سَفِینَةَ جَعْفَرٍ و أَصْحَابِهِ، تَعُومُ فِی الْبَحْرِ، فَقُلْتُ: أَرْنِیْهَا، فَمَسَحَ وَجْهَی، فَتَنَظَرْتُ إِلَیْهَا، فَاسْتَبَقْتُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ سَاحِرٌ»

ابوبکر به عمر گفت: آیا قبلا به تو نگفتم که محمد هنگامی که با او در غار بودم به من گفت: من کشتی جعفر و یارانش را می بینم که در میان دریا حرکت می کند؛ پس به او گفتم: آن را به من نشان بده و او دستی به صورت من کشید و من آن کشتی را دیدم. آن گاه یقین پیدا کردم که او ساحر است.

۱ . فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد، ص ۲۴۹

۲ . سلیم بن قیس، ص ۳۴۸؛ الهدایة الكبرى، ص ۷۴ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۰۹؛ وفيات الائمة،

ص ۳۰؛ بیت الاحزان، ص ۱۳۲؛ الاسرار الفاطمية، ص ۱۱۹

نظیر این روایت، به نحوی دیگر از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است:
 خالد بن نجیح می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدای تو شوم! آیا
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ابوبکر را صدیق نامیده است؟ فرمود: بلی. گفتم: چگونه؟
 فرمود: هنگامی که در غار بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: من کشتی جعفر
 را می بینم که در دریا راه را، گم کرده است. ابوبکر به پیامبر گفت: آیا تو او را
 می بینی؟ فرمود: بلی.

دوباره پرسید: آیا می توانی آن را به من هم نشان دهی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
 فرمود: به من نزدیک شو. سپس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک شد و پیامبر صلی الله علیه و آله
 دستی به چشمان او کشیدند و فرمودند: نگاه کن.

ابوبکر نیز کشتی را، دید، که در دریا سرگردان است. با خود گفت: الان
 یقین کردم که تو - خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله - ساحر هستی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
 به او فرمودند: راست می گویی. (و با این گفتار کفر ابوبکر را تصدیق
 می فرمودند)^۱

با ملاحظه تاریخ هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از مکه به مدینه و همراهی
 ابوبکر با ایشان و در نظر گرفتن تاریخ هجرت مهاجرین به حبشه و به یاد
 داشتن فاصله شش یا هشت ساله میان این دو واقعه، دو راه باقی می ماند، یا
 اینکه این روایات را کنار بزنیم و نپذیریم، که راهی منطقی و عقلانی نیست و
 یا بپذیریم که مهاجرین، به مکه و مدینه مسافرت هایی داشته اند که جمع همه
 ادله و شواهد پذیرش این مطلب را میسر می کند.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۰۹؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۴۹؛ بحار

الأنوار، ج ۱۹، ص ۷۱ و همچنین ج ۱۰۸، ص ۲۵۱

البته شواهد دیگری نیز وجود دارد، که قابل تامل و بررسی می باشد،
به عنوان مثال می توان به قضیه میلاد امام حسن و امام حسین علیه السلام اشاره
نمود.^۱

۱ . جهت مطالعه بیشتر در این مورد مراجعه شود به کتاب الصحيح من سيرة النبي الاعظم، سيد جعفر مرتضى عاملی، ج ۸، ص ۴۵ و همچنین کتاب فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، رحمانی همدانی، ص ۴۸۵

فصل چهارم بازگشت از حبشه



یک : بازگشت از حبشه

سرانجام، پس از پانزده سال، دوران سختی و دوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ایام هجرت به حبشه به پایان رسید و زمان آن رسید که پیروز میدان استدلال و سفیر سربلند اسلام، پس از انجام رسالت خطیر خویش، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز گردد. رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله، پیش از آن که مدینه را به قصد فتح خیر ترک کند، نامه‌ای را توسط عمرو بن امیّه ضمری به سوی نجاشی پادشاه مسلمان شده، حبشه فرستاد و در آن، بازگشت مهاجرین را از وی درخواست نمود.^۱

نجاشی نیز پس از دریافت نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جناب جعفر و باقی ماندگان مهاجرین را، که شانزده نفر بودند^۲ آماده بازگشت به مدینه نمود و برادرزاده خویش را، جهت خدمتگذاری با ایشان روانه ساخت.^۳

کیفیت مراجعت مهاجرین از حبشه، به طور دقیق و کامل بر ما روشن نیست، ولی این مطلب که آنان به وسیله دو کشتی از حبشه بازگشتند و

۱. اعلام الوری، ص ۱۰۹؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۸ و همچنین ج ۲۱، ص ۲۳؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۴۰

۲. السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۸؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۹؛ موسوعه التاریخ الاسلامی، ج ۱، ص ۵۸۹؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۴۵؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۱۹؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹۱

۳. سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۱۵؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۷۸

۴. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۱۹؛ اعیان الشیعیه، ج ۶، ص ۲۹۰؛ موسوعه التاریخ الاسلامی، ج ۱، ص ۵۸۸؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۲۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۴۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۱۴۳ و همچنین ج ۱۱، ص ۹۲؛ الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۸، ص ۱۰۷

کشتی آنان در ساحل «بولا» [زولا]^۱ یا «الجار» لنگر انداخت و از کشتی پیاده شدند، تقریباً قطعی است.

در برخی از نقل‌های تاریخی، آمده است که به همراه جناب جعفر علیه السلام هفتاد نفر از مسیحیان نیز به مدینه آمدند. این جمع که متشکل از ۶۲ نفر حبشی و ۸ نفر شامی بود، پس از ملاقات با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شنیدن آیات مبارکه سوره یس مسلمان شدند.

زمانی که جناب جعفر علیه السلام به مدینه رسید، با خبر شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عزم فتح خیبر به آنجا عزیمت نموده‌اند. با شنیدن این خبر، بلافاصله خود را آماده حرکت به آن منطقه نمود.^۲

زمانی که ایشان به آن منطقه رسیدند، دستان خیبرگشای امیرالمؤمنین علی علیه السلام، گره از کار مسلمانان گشوده بود و خیبر توسط آنان فتح شده بود.

وقتی خبر بازگشت جناب جعفر علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و چشمان پیامبر به چهره جناب جعفر علیه السلام افتاد، از جا برخاسته و دوازده قدم^۳ به استقبال ایشان

رفته، او را در آغوش کشید و میان چشمانش را بوسیده و فرمود:

لَا أَدْرِي بِأَيِّهَا أَنَا أَشَدُّ فَرَحًا بِفَتْحِ خَيْرٍ أَوْ بِقُدُومِ جَعْفَرٍ!؟
نمی‌دانم به کدام یک خوشحال باشم؟

۱. الطبقات الكبرى، ص ۲۰۸؛ امتاع الاسماء، ج ۱، ص ۳۲۰

۲. الدر المشور، ج ۲، ص ۳۰۳؛ السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۷۵۷

۳. امتاع الاسماء، ج ۱، ص ۲۲۰

۴. خصال، ص ۴۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۶ آل البيت؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۴

آیا به فتح خیر یا به بازگشت جعفر؟^۱

البته این روایت به گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است، که علاوه بر بیان اهمیت واقعه فتح خیر، به بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و جناب جعفر علیه السلام می‌پردازد:

«ما أدری بآیها أنا أشدُّ فرحاً بقُدومك یا جعفر أم بفتح الله علی یدی
أخیک خیر؟»

نمی‌دانم به کدام یک خوشحال باشم، به آمدن توای جعفر و یا به فتح خداوند خیر را به دستان برادرت؟^۲

نسبت فتح خیر به خداوند، اکرام شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام است، چرا که ایشان اراده خداوند را محقق نموده است و اینکه خطاب به جناب جعفر علیه السلام شده است، به جهت خشنود نمودن ایشان به سبب پیروزی اسلام است.

۱. الأحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۷۷؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۰۸؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۶۲؛ موسوعة احاديث اهل البيت، ج ۱۰، ص ۳۲۸؛ البداية و النهاية، ج ۳، ص ۹۸ و ج ۴، ص ۲۳۴ و ج ۵، ص ۸۲ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۷۲ و ج ۴، ص ۳۰۷؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۲، ص ۱۶ و ج ۳، ص ۳۹۰ و ج ۴، ص ۱۳۵؛ كشف الغممة، ج ۱، ص ۳۸۳؛ المبسوط سرخسی، ج ۱، ص ۲۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۷؛ شرح معانی و الآثار، ج ۴، ص ۲۸۱؛ قصص الانبياء راوندی، ص ۳۴۵؛ خصال شيخ صدوق، ص ۴۸۴؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۲۰۸؛ المعتبر، ج ۲، ص ۳۷۱؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۵۹؛ روض الجنان، ص ۳۲۷؛ ذخيرة المعاد، ج ۱، ص ۳۴۹؛ الحقائق الناطقة، ج ۱۰، ص ۹۸؛ جواهر الكلام، ج ۱۲، ص ۲۰۰؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۴؛ جامع الاحاديث الشيعية، ج ۷، ص ۲۱۸؛ تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۵۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۴؛ تاريخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۰؛ المقنع صدوق، ص ۱۳۹؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۹؛ السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۴۸؛ مقاتل الطالبين، ص ۶؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۴؛ عمدة الطالب، ص ۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۰ و ج ۹، ص ۴۱۹؛ المصنف، ج ۷، ص ۵۱۶؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۶۵؛ سير اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۳ ...
۲. خصال صدوق، ص ۴۸۴؛ وسائل الشيعة، چاپ اسلاميه، ج ۸، ص ۵۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۴؛ عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۳۱؛ جامع احاديث الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۴؛ ثلاثيات الكليني، ص ۱۷۰

همین طور بیان نسبت اخوت و برادری میان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و جناب جعفر علیه السلام، نشان از علاقه و محبت خاص این دو برادر به هم دارد؛ قرابت و برادری که با هم سو بودن و همفکر بودن و اشتراک هدف آن دو بزرگوار، عجین شده و این رابطه را مستحکم تر ساخته است.

سعی بیهوده مخالفان

در این میان برخی همین فضیلت را نیز نتوانسته اند تحمل کرده و تلاشهای بیهوده ای را انجام داده اند. البتّه خودشان خوب می دانستند، که نمی توان این فضیلت را انکار کرد و تنها و سعی نمودند تا با ضعیف جلوه دادن این روایت، آتش بغض خود را افروخته و عقده های دل خویش را خالی کنند:

«وَرَوَى الطَّبْرَانِيُّ وَالثَّلَاثَةُ بِرِجَالٍ ثِقَاتٍ غَيْرِ أَنَسِ بْنِ مُسْلَمٍ... قَدِمَ جَعْفَرٌ...»

و یا در جایی دیگر:

«رَوَى أَبُو عَلِيٍّ بِرِجَالٍ صَحِيحٍ غَيْرِ مُجَالِدٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ جَعْفَرٌ مِنَ الْحَبَشَةِ عَانَقَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَوَى الطَّبْرَانِيُّ وَفِي سَنَدِهِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّعِينِيُّ وَهَذَا مِنْ مَنَاقِبِهِ...»

هدیه جناب جعفر علیه السلام به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از نخستین اقدامات جناب جعفر علیه السلام در آغاز رسیدن نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهدای قطیفه و پارچه مخملی گرانبها، به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و نکته جالب توجه، عکس العمل پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رابطه با این هدیه است:

وقتی جعفر از حبشه به مدینه آمد که پیامبر اکرم ﷺ در سرزمین خیبر بود. جعفر پارچه و پیراهن گران قیمتی، به پیامبر اکرم ﷺ هدیه داد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این لباس را، به مردی خواهیم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم، او را دوست دارند. اصحاب، گردن دراز کردند، تا مگر آن هدیه را بگیرند. اما پیامبر اکرم ﷺ فرمود: علی کجاست؟ عمار آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر کرد. چون امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد، به او فرمود: یا علی! بگیر این پیراهن برای توست.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیراهن را، گرفت و صبر کرد تا به مدینه آمد، سپس به بقیع، که بازار مدینه بود، رفت و دستور داد پیراهن را تکه تکه کرده و آن را به هزار مثقال طلا فروخت و پول آن را بین فقرا و مهاجر و انصار تقسیم کرد. سپس به منزل بازگشت، بدون آن که سکه‌ای از طلا و نقره با خود، همراه داشته باشد.

فردای آن روز، پیامبر اکرم ﷺ به همراه تعدادی از اصحابش، که حذیفه و عمار هم در میان آنها بودند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و فرمود: یا علی! تو دیروز هزار مثقال طلا گرفته‌ای، ناهار امروز من و یارانم با توست. در حالی که هیچ چیز از طلا و نقره با علی نبود، اما به جهت حیا و اکرام پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بلی یا رسول الله، در امن و گشایش وارد شوید و هر که با شماست و پیامبر اکرم ﷺ نیز داخل شد و به ما گفت که وارد شوید.

حذیفه می‌گوید: ما پنج نفر بودیم. من و عمار و سلمان و ابوذر و مقداد داخل شدیم و علی علیه السلام نزد فاطمه علیه السلام رفت، تا بلکه چیزی نزد او پیدا کند. پس دید، در وسط خانه ظرفی پر از غذا و میوه وجود دارد، که عطر مشک از آن

برمی خیزد. حضرت علی علیه السلام آن را آورد و مقابل ما گذشت و ما همه از آن خورديم تا سير شدیم ولی چیزی از آن غذا کم نشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاسته و به سراغ فاطمه علیها السلام رفت و پرسید این غذا از کجا بود ای فاطمه؟ حضرت در حالی که ما صدای ایشان را می شنیدیم، جواب سلام گفته و فرمود: این غذا از جانب خداست، خداوند هر کس را بخواهد، بدون حساب روزی می دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که می گریست، خارج شد و می فرمود: شکر خدایی را، که مرا نمیراند، تا آن که دیدم برای دخترم، آنچه را که زکریا برای مریم دید.

کلام پیامبر و جایگاه جعفر

از کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در رابطه با بازگشت جناب جعفر علیه السلام، به خوبی می توان به علو جایگاه وی در پیشگاه خداوند متعال پی برد. این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بازگشت وی را در اندازه و رتبه فتح خیبر می داند، مؤید این معناست.

از آنجا که، هر آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند، وحی است و از سوی خداوند متعال و از سوی دیگر خویشاوندی و قرابت فامیلی نیز، سبب قرابت به ایشان نبوده و تنها عامل قرب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فقط ارزشمندی شخص نزد خداوند متعال می باشد، این جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حاکی از آن است که جناب جعفر، انسانی الهی و شخصیتی است که اسلام در عمق جان وی رسوخ

۱. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۰۶؛ الدر النظیم، ص ۶۴؛ و به همین مضمون مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۵۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۱

کرده و او همان است که تمام وجودش را وقف اسلام نموده است.
برابری بازگشت جناب جعفر علیه السلام (و نه مهاجران به حبشه) با فتح خیبر، که اتفاقی بسیار مهم بوده و می توان گفت واقعه ای است که رعب و ترس را در دل همه دشمنان اسلام انداخت، حادثه ای که قدرت و شوکت اسلام را به همگان فهمانید، علامت و نشانه قیمت و ارزش والای این شخصیت بی نظیر اسلام است.

شراکت جناب جعفر علیه السلام و اصحابش در غنائم

تنها کسانی که در نبرد حضور نداشتند، ولی در غنائم خیبر سهیم شدند، جناب جعفر علیه السلام و یارانش بوده اند:

«فَمَا قَسَمَ لِأَحَدٍ غَابَ عَنْ فَتْحِ خَيْرٍ مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا لِمَنْ شَهِدَ مَعَهُ الْأَصْحَابُ السَّفِينَةِ جَعْفَرُ وَأَصْحَابَهُ قَسَمَ لَهُمْ مَعَهُمْ وَقَالَ لَكُمْ الْهَجْرَةُ مَرَّتَيْنِ...»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برای کسانی که در خیبر حاضر نبودند، سهمی از غنائم نگذاشت، جز برای اصحاب سفینه، جعفر و یاران مهاجرش و فرمود: شما دو هجرت کرده اید...

و یا چنانچه ابن اسحاق می گوید:

«إِنَّ جَعْفَرًا وَأَصْحَابَهُ قَدْ قَدِمُوا مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ بَعْدَ فَتْحِ خَيْرٍ فَقَسَمَ لَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي خَيْرٍ»

جعفر و مهاجران بعد از فتح خیبر از حبشه به مدینه بازگشتند ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از غنائم خیبر به آنان نیز داد.

۱. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۰۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۲، ص ۲۹؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۲۳؛ الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۵۱

۲. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۰

دو : نماز جناب جعفر طیار علیه السلام

از اتفاقاتی که پس از بازگشت جناب جعفر علیه السلام از حبشه رخ داده و نیازمند تأمل و بررسی است، هدیه گرانبهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جناب جعفر علیه السلام می باشد. هدیه ای ویژه و مناسب شأن جناب جعفر علیه السلام که به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: از تمام دنیا و هرآنچه در اوست، بهتر است و این هدیه نبود، مگر نماز تسبیح که پس از آن به نماز جناب جعفر معروف گشت:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی جعفر رفته، سپس نشسته و همه مردم اطراف ایشان نشستند، بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای جعفر. جعفر گفت: لایکای رسول خدا. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به تو هدیه ای ندهم؟ آیا به تو چیزی ندهم؟ جعفر گفت: بله ای رسول خدا.

مردم تصور کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواهد طلا و... به او بدهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی به تو می دهم که اگر آن را هر روز انجام دهی برای تو بهتر است از دنیا و هر چه در اوست و اگر دو روزی یک بار انجامش دهی خداوند گناهان مابین آن دو روزت را می بخشد و اگر هر جمعه یا هر ماه و یا هر سال آن را انجام دهی خدا ما بین آن هفته یا ماه یا سال را خواهد بخشید و لو اینکه گناهانت مانند ستارگان یا برگ درختان یا سنگ ریزه ها باشد.... چهار رکعت نماز بخوان، تکبیر بگو و بخوان، هر گاه از قرائت

فارغ شدی، پانزده بار بگو: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، پس به رکوع برو و ده بار آن ذکر را بگو و چون از رکوع برخاستی ده بار و در سجده نیز ده بار بگو و از سجده که برخاستی ده بار بگو و دوباره که به سجده رفتی ده بار بگو و پس از آن و پیش از این که بر خیزی ده بار دیگر، ذکر را بگو.

فضیلت نماز جناب جعفر طیار علیه السلام

فضایل بسیاری برای نماز جعفر طیار، در روایات اهل بیت علیهم السلام وجود دارد، که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

«عن إسحاق بن عمار قلت لأبي عبد الله علیه السلام: مَنْ صَلَّى صَلَاةَ جَعْفَرٍ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لجعفر؟ قال: اي والله»
اسحاق ابن عمار می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: هر که نماز جعفر را بخواند، آیا خداوند اجری را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جعفر وعده دادند را به او هم خواهد داد؟

حضرت فرمودند: بله، به خدا سوگند.^۲

و یا در روایتی دیگر ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

۱. المقنع شیخ صدوق، ص ۱۳۹؛ الهدایة شیخ صدوق، ص ۱۵۳؛ المعتمر، ج ۲، ص ۳۷۱؛ ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مختلف الشیعة، ج ۲، ص ۳۴۹؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۵۹؛ ذکر الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۴، ص ۲۴۱؛ روض الجنان، ص ۳۲۷؛ الحقائق، ج ۱۰، ص ۴۹۷؛ جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۱۹۹؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۲؛ العروة الوثقی، ج ۳، ص ۴۰۴؛ کافی، ج ۳، ص ۶۷۵؛ من لایحضر الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۸۶؛ وسائل الشیعة آل البیت، ج ۸، ص ۴۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۲۲، ص ۲۲؛ جمال الاسبوع، ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۴۲۱ و همچنین ج ۲۱، ص ۲۴. ۲. کافی، ج ۳، ص ۴۶۷؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۸۷؛ مستند الشیعة، ج ۶، ص ۳۷۰؛ جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۲۰۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۸۸؛ وسائل الشیعة آل البیت، ج ۸، ص ۵۰.

«مَنْ صَلَّى صَلَاةَ جَعْفَرٍ رحمۃ اللہ علیہ كُلَّ يَوْمٍ لَا يُكْتَبَ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ وَيُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ فِيهَا حَسَنَةٌ وَتُرْفَعُ لَهُ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ فَإِنْ لَمْ يَطُقْ كُلَّ يَوْمٍ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ وَإِنْ لَمْ يَطُقْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَإِنْ لَمْ يَطُقْ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِنَّكَ إِنْ صَلَّيْتَهَا حُجِّيَ عَنْكَ ذَنْبُكَ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ رِمَالٍ عَالِجٍ أَوْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ»

هر که نماز جعفر را هر روز بخواند، خداوند بدی هایش را نمی‌نویسد و در برابر هر تسبیحی که می‌گوید برایش حسنه‌ای می‌نویسد و درجه اش در بهشت بالا می‌رود و اگر نمی‌تواند هر روز بخواند، هر جمعه آن را بخواند و اگر نمی‌تواند هر ماه و اگر نمی‌تواند هر سال یک بار بخواند و اگر تو آن را بخوانی گناهانت محو می‌شود ولو مثل ریگ بیابان و یا کف دریا باشد.

بنابر تعالیم اهل بیت علیهم السلام خواندن نماز جعفر طیار رحمۃ اللہ علیہ، برای رفع گرفتاری‌ها و مشکلات، بسیار مؤثر است و بر آورده شدن حاجات به واسطه خواندن آن، تضمین شده است:

«قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: يَا مُفَضَّلُ، إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ مُهِمَّةٌ فَصَلِّ هَذِهِ الصَّلَاةَ وَادْعُ بِهَذَا الدَّعَاءِ، وَ سَلْ حَوَائِجَكَ، يَقْضِي اللَّهُ حَاجَتَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ بِهِ الثَّقَةُ»

ای مفصل، اگر خواسته مهمی داشتی، این نماز را بخوان و این دعا را بعد از آن بخوان و خواسته‌ات را بخواه، ان شاء الله خداوند، خواسته‌ات را برآورده می‌کند و مطمئن است.

۱. فقه الرضا، ص ۱۵۵، الهدایة شیخ صدوق، ص ۳۶، الینایع الفقه، ج ۳، ص ۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۲۰۹؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۷، ص ۲۳۰؛ وسائل الشیعه، چاپ اسلامی، ج ۵، ص ۲۰۰

۲. بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۰۰

علاوه بر فضیلت‌های گفته شده در روایات اهل بیت علیهم السلام، اوقات و مکان‌هایی نیز، برای این نماز بیان شده است؛ به عنوان مثال، خواندن این نماز در شب نیمه شعبان^۱ و یا در عصر روز جمعه^۲ و یا حتی پس از زیارت ائمه اطهار علیهم السلام و به خصوص امام رضا علیه السلام^۳ سفارش و تاکید شده است.

روایاتی نیز وجود دارد که در آنها به خواندن این نماز، توسط امام رضا علیه السلام، تصریح شده است.^۴

استحباب این نماز در همه حالات، تأکید شده است، در همه ساعات شبانه روز و همه ایام هفته، خواندن این نماز در سفر نیز سفارش شده است.^۵

حتی می‌توان آن را در نمازهای نافله نیز خواند و هم به ثواب نوافل رسید و هم از ثواب نماز جعفر طیار بهرمند شد:

«قال الصادق علیه السلام : إِنْ شِئْتَ حَسْبَتْكَ مِنْ نَوَافِلِ اللَّيْلِ، وَإِنْ شِئْتَ حَسْبَتْكَ مِنْ نَوَافِلِ النَّهَارِ، تُحْسَبُ لَكَ فِي نَوَافِلِكَ، وَتُحْسَبُ لَكَ فِي صَلَاةِ جَعْفَرٍ علیه السلام». امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر خواستی آن را در نوافل شب حساب کن و اگر خواستی در نوافل روز حساب کن، که هم در نوافل برایت محسوب شود و هم نماز جعفر علیه السلام.^۶

۱. تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۷۴ و همچنین ج ۲، ص ۲۸۸

۲. جامع الاحادیث الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۶

۳. مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۴۹؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، صص ۳۰۸ و ۵۹۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۳۳

۴. کتاب الصلوة، خویی، ج ۷، ص ۳۶۱؛ وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، ج ۸، ص ۵۷؛ وسائل الشیعه، چاپ اسلامیه، ج ۵، ص ۲۰۰

۵. وسائل الشیعه، چاپ آل البيت، ج ۸، ص ۵۸

۶. الهدایه، ص ۱۵۴

این نماز، حتی در صورت اضطرار نیز سفارش شده است، حتی اگر اضطرار به نحوی باشد که انجام تسبیحات آن ممکن نباشد، اصل نماز مورد سفارش است و تأکید شده که بعد از رفع اضطرار، تسبیحات را قضاء نماید:

قال الصادق علیه السلام: إِنْ كُنْتَ مُسْتَعِجِلًا فَصَلِّهَا مُجَرَّدَةً، ثُمَّ اقْضِ التَّسْبِيحَ.

امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر عجله داشتی، فقط نماز را بخوان و بعد تسبیحاتش را قضاء کن.^۱

اهمیت این نماز را از احکام بیان شده برای آن می توان فهمید، چون این نماز هم مانند نمازهای واجب، دارای احکام خاصی است که بخش هایی از کتب فقهی را به خود اختصاص داده است.

گفتنی درباره فضیلت نماز جناب جعفر طیار بسیار است، اما متأسفانه به رغم سفارش های بسیار پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام به خواندن نماز جناب جعفر طیار علیه السلام، این نماز در میان مسلمانان بسیار غریب بوده، به حدی که، نماز جناب جعفر علیه السلام، ضرب المثلی برای نماز و اعمال طولانی و دشوار شده است.

نماز جعفر طیار علیه السلام یا عباس؟!

برای محو این ویژگی جناب جعفر علیه السلام نیز دشمنان، تلاش وافر انجام داده اند، البته این تلاش ها دور از انتظار نیست، چرا که از کینه توز جز دشمنی، انتظاری نیست.

یکی از این تلاش ها، توسط، عکرمه غلام عبدالله بن عباس صورت گرفته است. وی این روایت خلاف واقع را، از خود ابن عباس نقل می کند. البته بعید

نیست که این روایت را به دروغ و برای این که به آن صورتی وجیه داده باشد، به ابن عباس نسبت داده باشد.

عکرمه، بر خلاف مشهور، صلاة التسبیح را تعلیم پیامبر، به عباس بن عبدالمطلب، می‌داند:

«ما رواه عكرمة عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله للعباس بن عبدالمطلب، يا عباس يا عمّاه ألا أعطيك ألا أمّحك ألا أحبوك ألا أفعل بك عشر خصالٍ إذا أنت فعلت ذلك غفر الله لك ذنبك أوله و آخره قديمه وحديثه؟... — إلي أن قال ...— عشر خصالٍ أن تُصلي أربع ركعات تقرأ... (صلاة التسبیح)»

عکرمه از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به عباس ابن عبدالمطلب فرمودند: ای عمو، ای عباس آیا هدیه به تو ندهم؟ آیا تو را عطا نکنم؟ آیا ده خصلت به تو ندهم که اگر آن را انجام دادی خداوند گناهانت را ببخشد، اول و آخر و قدیم و جدیدش را؟ — تا آنکه فرمود: ده خصلت اینست که چهار رکعت نماز بخوانی.... (و نماز تسبیح را به او می‌آموزد)^۱

مطالعه شرح حال عکرمه، غلام، عبد الله ابن عباس، خیال پردازی و دروغگویی او را، بر همگان روشن می‌سازد. او کسی است که برخلاف نظر همه مفسرین، آیه تطهیر را، تنها در شأن زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند.

۱ . المجموع نووی، ج ۴، ص ۵۴؛ البحر الرائق، ج ۲، ص ۵۲؛ الشرح الکبیر ابن قدامه، ج ۱، ص ۷۴۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۳؛ سنن ابی داود، ج ۱، ۲۹۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۱۸؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۵۱؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۲۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۹۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۱۰۳

علاوه بر این، برخی از علمای عامّه نیز، پس از نقل این روایت از ابن عباس، می گویند: این حدیث از شش طریق به ابن عباس می رسد و این حدیث از هر شش طریق، موضوع و جعلی است.^۱

بدیهی است، که این روایت ضعیف، با آن همه روایت معتبر از فریقین، که نماز تسبیح را، تعلیم پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به جناب جعفر رحمۃ اللہ علیہ می دانند، نمی تواند معارضه کند و حاصل این تلاش بیهوده، جز روسیاهی برای دروغگویان نیست.

متأسفانه آنان توجه نکردند که، نماز تسبیح در زمانی تشریع شده، که جناب عباس هنوز مسلمان نشده است!^۲ و حتی اگر اسلام ایشان، قبل از این تاریخ را بپذیریم (چنانچه برخی از اهل تسنّن قائلند) آمدن ایشان به مدینه، در هیچ جایی نقل و ثبت نشده است، بلکه حتّی خود اهل تسنّن نوشته اند، که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به او فرمود: در مکه بماند و باز همان ها نقل کرده اند، که اظهار اسلام عباس در روز فتح مکه بوده است.^۳

بنابراین چه اسلام عباس را، در زمان فتح خیبر، بپذیریم یا رد کنیم، تعلیم نماز تسبیح، به وی منتفی است.

بررسی اشکالاتی به نماز جعفر طیار رحمۃ اللہ علیہ

ممکن است، برای برخی این سوال پیش بیاید، که آنچه امروز، به عنوان نماز جناب جعفر طیار رحمۃ اللہ علیہ، مرسوم است و در کتابهای ادعیه آمده است،

۱. تذکرة الموضوعات، ص ۴۰

۲. برای مطالعه بیشتر راجع به اسلام عباس بن عبدالمطلب، مراجعه شود، به روایت امام صادق علیه السلام در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۰۴

۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۱۲

تفاوت‌هایی با آنچه در روایات از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، دارد.

آن طور که در مفاتیح‌الجنان آمده است، نماز جعفر طیار، علاوه بر آنچه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند، شرایط دیگری نیز دارد؛ به عنوان مثال در رکعت اول آن پس از حمد، سوره زلزال و در رکعت دوم پس از قرائت سوره حمد، سوره عادیات و در رکعت سوم پس از حمد، سوره نصر و در رکعت چهارم آن پس از سوره حمد، سوره توحید خوانده می‌شود.

علاوه بر این که در دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خواندن این سوره‌ها، سفارشی نشده است، اصلاً سوره عادیات و سوره نصر در آن تاریخ، هنوز، نازل نشده است.^۱

پاسخ این سؤال روشن است، که اگر چه، در دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خواندن سوره خاصی سفارش نشده، لکن مشخص است که اهل بیت علیهم السلام، جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، هستند و به غیر از مقام نبوت و رسالت، سایر شئون رسول خدا صلی الله علیه و آله را (که از جمله آنها قانونگذاری و تشریع می‌باشد) نیز دارا هستند و نماز جعفر طیار با سفارش اهل بیت علیهم السلام، تکامل تدریجی یافته و به این صورت امروز، در آمده است.^۲

اشکال دیگری که، به نماز جعفر طیار علیه السلام وارد شده، از جانب برخی علمای

۱. الخصال، صدوق، ص ۴۸۶؛ شرح اصول کافی، ج ۱۱، ص ۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۰۰ و ۶۶؛

مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۹۶؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۴۷؛

۲. برای آدرس دعا‌های نماز جناب جعفر طیار علیه السلام مراجعه شود به: الهدایه شیخ صدوق، ص ۱۵۴ و همچنین وسائل الشیعه، چاپ اسلامی، ج ۵، ص ۱۹۹ و برای اطلاع بیشتر در مورد سوره‌های آن مراجعه شود به: تهذیب، ج ۳، ص ۱۸۷؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۵۹؛ وسائل الشیعه، چاپ اسلامی،

اهل سنت در ذیل روایات ابن عباس آمده است.

اشکال آنان پس از بررسی احادیث ابن عباس و تضعیف آن‌ها، در این است، که نماز تسبیح را نمازی غیرمتداول و مخالف صورت معهوده، از نماز می‌دانند.^۱

پاسخ این اشکال نیز روشن است، چرا که انسان، به اطاعت بی چون و چرا، از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مأمور است^۲، و جایی که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم امر می‌فرمایند (و لو به نمازی به صورت غیرمعهود) بر ما اطاعت بی چون و چرای از ایشان لازم است و اشکالاتی از این قبیل نشانه عدم تعهد به رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دین مبارکش می‌باشد.

۱. تذکرة الموضوعات، ص ۴۰

۲. ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا

سه : اسکان جناب جعفر علیه السلام در مدینه

جناب جعفر علیه السلام پس از بازگشت از حبشه و ملاقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره همراه ایشان بودند و هیچ گاه از ایشان جدا نمی شدند.

در برخی از نقل های تاریخی آمده است که:

«وَبَقِيَ جَعْفَرٌ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُلَازِمًا لَهُ بَعْدَ هِجْرَتِهِ مِنَ الْحَبَشَةِ فِي حَضْرِهِ وَ سَفَرِهِ يَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ أَوْ الظِّلِّ صَاحِبِهِ»

جعفر علیه السلام پس از بازگشت از حبشه، همواره همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ماند، چه در سفر و چه در حضر چنانکه سایه همراه صاحبش هست و یا چنانکه بچه شتر همراه مادرش می رود.

اما پس از بازگشت جناب جعفر علیه السلام به مدینه، وی که اکنون برای همیشه به مدینه بازگشته، نیازمند خانه ای جهت اقامت و سکونت است.

بدین جهت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را، در خانه ای کنار مسجد مدینه، اسکان داد:

«وَأَنْزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى جَنْبِ الْمَسْجِدِ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جعفر را، در خانه کنار مسجد، اسکان دادند.^۲

اگر چه معلوم نیست، این خانه متعلق، به چه کسی بوده و معلوم نیست که،

۱. الاعلام من الصحابة و التابعين، ج ۷، ص ۴۰

۲. اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۷؛ المسترشد، پاورقی، ص ۳۳۳؛ الاعلام من الصحابة و التابعين، ج ۷، ص ۳۸

جناب جعفر علیه السلام این خانه را خریداری نموده و یا اجاره کرده و یا هدیه‌ای از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده، ولی حوادثی که سالهای بعد برای این خانه رخ داده است، علاوه بر این که قابل توجه است، علامتی است بر این که خانه متعلق به جناب جعفر علیه السلام بوده است.

سالها بعد از شهادت جناب جعفر علیه السلام و حتی شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در دوران خلافت غاصبانه عمر بن الخطاب، وی به بهانه کمبود جا برای نمازگزاران در مسجد النبی و گسترش آن، اقدام به خریداری و تخریب منازل اطراف مسجد مدینه نمود. در این میان، تنها خانه‌ای که خریداری نشده و غاصبانه تخریب شد، منزل جناب جعفر علیه السلام می باشد.

این مطلب را می توان، از اعتراض حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این اتفاق فهمید: «وَالْعَجَبُ لَهُدْمِهِ - عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - مَنْزِلَ أَخِي جَعْفَرٍ وَإِلْحَاقَهُ فِي الْمَسْجِدِ وَلَمْ يُعْطِ بَنِيهِ مِنْ ثَمَنِهِ قَلِيلاً وَ لَا كَثِيراً ثُمَّ لَمْ يَعْيبْ ذَلِكَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ لَمْ يُعَيَّرُوهُ فَكَأَنَّمَا أَخَذَ مَنْزِلَ رَجُلٍ مِنَ الدَّيْلَمِ [فِي رَوَايَةِ أُخْرَى] فَكَأَنَّمَا أَخَذَ دَارَ رَجُلٍ مِنْ تُرْكٍ أَوْ كَابُلٍ»

از خراب شدن خانه برادرم جعفر و ملحق شدن آن به مسجد، توسط عمر و نپرداختن بهای آن، تعجب می کنم، تعجب می کنم چرا کسی اعتراضی نمی کند گویا، خانه متعلق به مردی از دیلم و یا ترک و کابل است.

دلیل این کینه خلیفه دوم با جناب جعفر علیه السلام اگر سببی غیر از قرابت ایشان با امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، آن را نیافتیم.

چهار : مؤاخات جناب جعفر و معاذ ابن جبل

یکی از برگهای زندگی جناب جعفر علیه السلام که باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد، داستان مؤاخات بین مهاجرین و انصار، توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. این واقعه پس از مهاجرت به مدینه و به جهت انس بیشتر مهاجرین و انصار با یکدیگر، رخ داده است:

ابن عباس می گوید: هنگامی که آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین هم‌گون‌ها و شبیه‌ها برادری ایجاد کرد. پس بین ابوبکر و عمر و بین عثمان و عبدالرحمن و بین سعد ابن ابی وقاص و سعید ابن زید و بین طلحه و زبیر... و بین ابوذر و عبدالله ابن مسعود و بین سلمان و حذیفه و بین حمزه و زید ابن حارثه و بین ابودرداء و بلال و بین جعفر طیار و معاذ ابن جبل برادری ایجاد کرد، تا آنکه میان همه اصحابش با نظر به شانسان برادری خواند و سپس فرمود: ای علی تو برادر منی و من برادر تو.

ولی به نظر می‌رسد برادری جعفر طیار علیه السلام و معاذ بن جبل، هدف پیامبر اکرم را نتواند تامین کند، چرا که جناب جعفر طیار، در آن تاریخ در حبشه به سر می‌برده و در واقعه مؤاخات حضور نداشتند. لکن ناقلان داستان مؤاخات جناب

۱. الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۷، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۳۵؛

نهج الایمان ابی جبر، ص ۴۲۴

جعفر علیه السلام و معاذ بن جبل، که متوجه این نکته بودند، گفته اند:
 «آخي يَنْ جعفرِ ابنِ ابيطالب عليه السلام و هو غائبٌ بالحِشَّةِ و بينَ معاذِ بنِ
 جبَلِ اي اَرْضَدَ معاذَ لأخوةَ جعفرِ إذا قَدِمَ من الحِشَّةِ»
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بین جعفر و معاذ اخوت خواند در حالی که جعفر در حبشه
 بود، یعنی معاذ را برای برادری با جعفر آماده کرد، تا جعفر از حبشه بیاید.^۱
 دو نکته ای که باید مورد تامل و دقت قرار بگیرد، این است که ناقل روایت
 اخوت بین جعفر و معاذ ابن جبل، محمد ابن اسحاق می باشد،^۲ که شهرت
 خوبی در نقل وقایع تاریخی ندارد.

در ضمن باید دید، آیا همان طور که در روایات آمده است «آخي بين
 الاشكال والامثال»، یا «آخي بينهم علي قدر منازلهم» و یا «آخي بين اثنين
 شكين في العلم والحال»^۳ و یا در تعبیری صریح تر «فقام النبي صلی الله علیه و آله فوآخي بين
 المؤمن والمؤمن والمنافق والمنافق»^۴، آیا بین جناب جعفر علیه السلام و معاذ بن جبل،
 مثلث و مناسبتی وجود دارد یا خیر؟

بنابراین، ابتدا باید احوالات معاذ بن جبل را مورد بررسی قرار داد و تا قبل از این
 بررسی نمی توان نظری قطعی داد و البته تن به سخن مشهور هم نمی توان داد.

بررسی احوالات معاذ بن جبل

ابوعبدالرحمن، معاذ بن جبل الانصاری، از تیره خزرجیان بوده، که در زمان

۱. السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۲۹۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۰۷

۲. الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۴۰۳

۳. شرح احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۴۵۴

۴. نهج الايمان، ص ۴۱۴

پیمان عقبه دوم اهل یثرب^۱، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در حالیکه جوانی، هجده ساله بود، مسلمان شد و در حالی که حدود ۲۰ یا ۲۱ سال، سن داشت، در جنگ بدر شرکت کرد.^۳

او از کسانی است که در جمع آوری قرآن کریم، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فعالیت نموده است.^۴ در روایتی که احمد بن حنبل، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده او را اعلم امت پیامبر به حلال و حرام دانسته‌اند.^۵

او کسی است که، عمر بن الخطاب در هنگام مرگش می‌گوید:

«لَوْ أَدْرَكْتُ مَعَاذًا ثُمَّ وَلَّيْتُهُ ثُمَّ لَقِيتُ رَبِّي»

کاش معاذ را می‌دیدم و او را به خلافت می‌گماشتم و بعد به دیدار خدا می‌شتافتم.^۶

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۰۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۳۹۲

۲. الاحاد و المثانی، ج ۳، ص ۴۱۶؛ فیض القدر شرح جامع الصغیر، ج ۵، ص ۶۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۴۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۳۹۴؛ العلل، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۳۲

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۱؛ معجم الکبیر، ج ۶، ص ۵ و ج ۲۰، ص ۲۸؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۳۸۹

۴. سنن الکبری، ج ۶، ص ۲۱۱؛ الصحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۲۹؛ المسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۲؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۴۸

۵. المسند احمد، ج ۳، ص ۱۸۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۱۱، ص ۱۳۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۰۴؛ المبسوط سرخسی، ج ۲۳، ص ۱۴؛ شرح الازهار، ج ۱ مقدمه، ص ۳۹

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۴۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۵۴۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۴۳۰؛ تفسیر الرازی، ج ۲، پاورقی ص ۲۱۳؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۸۷؛ المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۳۲۲؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۰۴

همچنین نوشته‌اند که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، در آخرین سال حیات خویش، او را به سفارت در یمن منصوب نموده‌اند.

علمای اهل سنت، به روایات او اعتماد بسیاری دارند و او نیز، روایات بسیاری را از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده است. او همان کسی است که از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نقل می‌کند: «النَّظَرُ إِلَيَّ وَجْهِ عَلِيٍّ عليه السلام عِبَادَةً»^۱ نگاه به چهره علی عبادت است.

اهل سنت بسیار در مدح او کوشیده‌اند، تا آنجا که او را در جمله معروف عمر بن الخطاب «لولا علي هلك عمر» با امیر المؤمنین عليه السلام شریک کرده و از قول عمر نوشته‌اند: «لولا معاذ هلك عمر»^۲

وی را از جمله محدثین و مفتیان اصحاب پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم دانسته‌اند و چنانچه بخواهیم به مدح او، از کتب اهل سنت بپردازیم، بسیار باید بنویسیم و زیاده بگوییم.

وی سرانجام در سال هجدهم هجری و در عهد خلافت عمر بن الخطاب، بر اثر مرض طاعون درگذشت.^۴

۱. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۱۴۴؛ صحیح ابن خزيمة، ج ۴، ص ۱۱۱؛ سنن الکبری، ج ۴، ص ۹۸؛ المسند احمد، ج ۵، ص ۲۳۰؛ المجموع نووی، ج ۱۹، ص ۳۹۴؛ خلاصه عقبات الانوار، ج ۱، دراسات ۱۰۷ و همچنین ج ۳، ص ۹۵

۲. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۷۸۷ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۵۲؛ المسترشد، ص ۲۹۳

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۸۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲۸۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۴۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۵۲

۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۰؛ معرفة السنن و الآثار، ج ۱، ص ۴۴۴؛ الاستذکار، ج ۳، ص ۱۹۰؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۹۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۵۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۵۷؛ التاریخ الصغیر، ج ۱، ص ۲۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۴۸۹؛ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۱۸۷

نمونه‌هایی از اقدامات معاذ

صحیفه ملعونه

از جمله اقداماتی که، پیش از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام صورت گرفت، داستان هم پیمان شدن عده‌ای از منافقین است، که طی آن، عهدنامه‌ای نوشته و امضا کردند و متعهد گشتند که نگذارند، پس از رحلت یا کشته شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خلافت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام برسد و سپس نوشته را، توسط ابوعبیده جراح، در خانه کعبه دفن کردند. علاوه بر ابوبکر و عمر و...، یکی از کسانی که، آن صحیفه را، امضاء کرده و به مفاد آن متعهد شده، معاذ بن جبل است.

این را از حکایت لحظات آخر عمر معاذبن جبل می‌توان دریافت:

ابن غنم می‌گوید: معاذ بن جبل به مرض طاعون مرد. روزی که مرد، من نزد او بودم. شنیدم که در حال احتضار و در حالی که در خانه جز من کسی نبود، معاذ می‌گفت: وای بر من، وای بر من، وای بر من! پیش خودم، گفتم کسی که طاعون می‌گیرد، هذیان می‌گوید و حرفهای عجیب می‌زند. به او گفتم: خدا به تو رحم کند، هذیان می‌گویی؟! گفت: نه. گفتم: پس، این سخنان چیست که می‌گویی؟ و چرا خود را، نفرین می‌کنی؟! گفت: به خاطر دوستی و یاری دشمن خدا، بر دوست خدا. گفتم: آنان کیستند؟ گفت: برای دوستی و یاری دشمن خدا، ابوبکر و عمر، علیه خلیفه رسول الله، علی بن ابی طالب؛ گفتم: هذیان می‌گویی؟ گفت‌ای پسر غنم! به خدا هذیان نمی‌گویم، این رسول خدا و علی بن ابی طالب هستند، که می‌گویند: ای معاذ! بشارت باد بر تو و

یارانت که گفتید اگر پیامبر بمیرد و یا کشته شود، خلافت را از علی می گیریم و نمی گذاریم به آن برسد، تو و ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم، به آتش دوزخ. پرسیدم: معاذ! شما چه موقع این سخنان را گفته اید؟ گفت: در حجة الوداع گفتیم بر علی شورش می کنیم و تا ما زنده ایم، او به خلافت نمی رسد و چون پیامبر درگذشت، به دوستانم گفتم: من خاندانم انصار را و شما قریش را مراقبت کنید و بعد از آن بشیر بن سعید و اسید بن حضیر را نیز با خود همراه کردم، آنان نیز پذیرفتند.

گفتم: ای معاذ هذیان می گویی! گفت: صورتم را، بر خاک بگذار و آن قدر خود را نفرین کرد تا مرد.

شرکت در سقیفه

چنانچه از روایت قبل نیز، استفاده می شود، وی یکی از کسانی است که در راه ایجاد و تثبیت خلافت ابوبکر، در سقیفه بنی ساعده، حاضر بوده و نقش بسزایی داشته است.

در روایتی که ناقل آن جناب سلمان است، نام معاذ بن جبل، جزء اولین بیعت کنندگان با ابوبکر آمده است:

سلمان فارسی می گوید: (وقایع سقیفه را) به علی خبر دادم در حالی که او مشغول غسل پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود و گفتم که الان ابوبکر بر منبر پیامبر نشسته است و مردم نه با یک دست که با هر دو دست او، از چپ و راست بیعت می کنند.

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۶۳۴ و همچنین ج ۲۸، ص ۱۲۲ و همچنین ج ۳۰، ص ۱۲۷ و همچنین ج ۵۸، ص ۲۴۱؛ مجمع النورین، ص ۲۰۳؛ الصراط المستقیم، العاملی، ج ۳، ص ۱۵۳؛ کتاب الاربعین، شیرازی، ص ۵۷۴؛ مدینة المعاجز، ص ۸۹

امام علیه السلام فرمود: سلمان آیا فهمیدی اولین کسی که روی منبر با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه فقط دیدم که در سایبان بنی ساعده و در هنگام نزاع انصار اولین کسی که با او بیعت کرد مغیره ابن شعبه بود سپس بشیر ابن سعد و سپس ابوعبیده جراح و بعد عمر ابن خطاب و بعد از او سالم غلام حذیفه و سپس معاذ ابن جبل با او بیعت کردند.^۱

عدم یاری حضرت زهرا علیها السلام

بعد از غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و هم چنین پس از آن که محاجّه و استغاثه ایشان، در مقابل ابوبکر نتیجه نداد، شیوه مبارزه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، تغییر نموده و طی چهل روز، حضرت به همراه همسر و فرزندان خویش علیهم السلام به درب خانه مهاجرین و انصار رفته و با یادآوری بیعت آنان با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر، ایشان را به یاری می طلبیدند. پس از چهل روز که هیچ کس به یاری ایشان نیامد، شبی به خانه معاذ بن جبل رفتند:

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: ای معاذ ابن جبل! من آمده‌ام تا تو را به یاری خود فرا بخوانم. مگر تو با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت نکردی که او را یاری کنی و او و خاندانش را بر خود و خاندانت ترجیح بدهی؟ ابوبکر فدک را غصب کرده و وکیل مرا از آن اخراج کرده است. معاذ گفت: آیا کس دیگر برای کمک تو آمده است؟

۱. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۲؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۴۴؛ مدینه المعاجز، ج ۲، ص ۲۴۱؛ مجمع

النورین، ص ۷۲؛ غایة المرام، ج ۵، ص ۳۱۵

حضرت فرمودند: خیر هیچ کس مرا یاری نکرده است. معاذ گفت: پس کمک من چه فایده‌ای دارد؟

راوی می‌گوید: حضرت از پیش او رفتند، معاذ هم پیش پسرش رفت. پسرش پرسید: دختر محمد چه می‌خواست؟ گفت: آمده بود و از من در برابر ابوبکر کمک می‌خواست تا فدکش را پس بگیرد.

پسرش پرسید: تو چه جواب دادی؟ معاذ گفت: گفتم کمک من به تنهایی به چه درد می‌خورد.

پسر پرسید: پس او را یاری نکردی؟ گفت: بله.

... گفت: پس فاطمه رحمۃ اللہ علیہا از پیش او خارج شد، در حالی که می‌فرمود: به خدا سوگند کلمه‌ای با تو سخن نمی‌گوییم، تا این که من و تو نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حاضر شویم.

شرکت در کودتای غاصبین خلافت

پس از غصب خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عده‌ای از اصحاب باوفای حضرت، نظیر جناب سلمان و ابوذر و حذیفه و مقداد و... تصمیم به اقدام نظامی علیه دستگاه غاصب خلافت گرفتند، ولی با مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه شده و به تشویق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنا را بر این گذاشتند که به مسجد رسول الله رفته و هنگامی که ابوبکر قصد نشستن بر منبر رسول الله را، داشت، ایستاده و در برابر مردم، فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و واقعه غدیر خم را، یک به یک یادآوری نمایند.

۱. الاختصاص، ص ۱۸۴؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۱؛ موسوعة احادیث اهل البيت، ج ۸، ص ۴۳؛

اللمعة البيضاء، ص ۳۱۱؛ جواهر التاريخ، ج ۱، ص ۱۲۵؛ مجمع النورین، ص ۱۲۲

پس از این واقعه، ابوبکر که از پاسخ استدلال‌های آنان، درمانده شده بود، از فرار منبر پایین آمده و از ترس جان خویش و شورش مردم، در خانه خویش پنهان شد. اما دوستان وی، که قسم خویش را فراموش نکرده بودند، پس از سه روز، به همراه مردانی مسلح و به قصد کودتای نظامی شهر مدینه را، اشغال کردند. یکی از زحمت کشان و فعالان این واقعه، معاذ بن جبل بوده است:

در روز چهارم خارج شدند و خالد ابن ولید آمد به همراه هزار نفر و به آنان گفت: چه نشسته اید که بنی هاشم در خلافت طمع کرده‌اند. و سالم خارج شد به همراه هزار نفر و معاذ ابن جبل هم به همراه هزار نفر و همین طور جمع شدند تا چهار هزار نفر با شمشیرهای کشیده جمع شدند و پیشاپیش آنان عمر حرکت می‌کرد، تا به مسجد رسیدند. عمر گفت: به خدا سوگند، ای یاران علی، اگر کسی از شما حرفی بزند مثل حرف دیروز، چشمش را از حدقه بیرون می‌آورم.^۱

تابوت جهنم

از دیگر فضایل! معاذ بن جبل، روایتی است، که، کعب الأجبار، از عبدالله بن عمر، نقل می‌کند:

عبدالله بن عمر می‌گوید: هنگامی که وفات پدرم نزدیک شده بود، مرتب از هوش می‌رفت و چون به هوش آمد، گفت: پسر! پیش از آن که بمیرم علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد من بیاور. گفتم: با علی چه کار

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۲؛ مواقف الشیعة، ج ۱، ص ۴۰۳؛

الفوائد الرجالية، ج ۲، ص ۳۳۳؛ الهجوم الى بيت فاطمة، ص ۹۳؛ الصوارم المهرقة، ص ۵۸

داری، در حالی که تو شورا تشکیل دادی و علی را با دیگران شریک کرده‌ای؟ گفت: پسر، شنیدم که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرمود در جهنم تابوتی است که در آن دوازده نفر از اصحابم عذاب می شوند، سپس نگاه کرد به ابوبکر و فرمود: مواظب باش تو اولین آنها نباشی! بعد رو به معاذ بن جبل کرد و فرمود: معاذ مراقب باش که تو دومی نباشی! سپس نگاهی به من کرد و فرمود: ای عمر! مراقب باش تو سومین آنها نباشی! پدرم اینها را گفت و بیهوش شد؛ و چون به هوش آمد مرا صدا زد و گفت: علی را بیاور پسر! من تابوت را دیدم و جز ابوبکر و معاذ کسی در آن نبود و شک ندارم که من سومین آنان هستم.

عبدالله می گوید: نزد علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ رفتم و گفتم: ای پسرعموی رسول خدا، پدرم را چیزی ناراحت کرده و به خاطر آن تو را خوانده است. علی رضی اللہ عنہ برخاست و پیش عمر آمد، چون بر او داخل شد، عمر به ایشان گفت: ای پسرعموی رسول خدا! آیا اگر خلافت را به تو بدهم مرا می بخشی و از طرف خود و همسرت فاطمه حلال می کنی؟! امیرالمومنین رضی اللہ عنہ فرمود بلی، به شرط این که مهاجرین و انصار را جمع نمایی و در حضور آنان حقی را، که از ما گرفتی به ما برگردانی و به حق ما اقرار کنی، در آن صورت تو را می بخشم و حلال می کنم و تضمین می کنم برای تو از طرف دخترعمویم فاطمه. عبدالله می گوید: پدرم تا این را شنید رو به دیوار کرد و صدا زد یا امیرالمومنین به آتش می روم، ولی ننگ را نمی پذیرم.

با مشاهده این روایت، تردیدی باقی نمی‌ماند که معاذ بن جبل از جمله منافقین و غاصبین حق امیرالمؤمنین علیه السلام است و روایات عامه در مدح وی، به جهت سپاسگزاری از زحمات بی اندازه معاذ، در اثبات و تثبیت حکومت ابوبکر بوده و بدیهی است چنین منافقی، هرگز نمی‌تواند نظیر و مثل مومن پاک سیرتی چون جناب جعفر طیار علیه السلام باشد.

خصوصاً با روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام درباره نتیجه عدم حضور جناب جعفر، در سقیفه وجود دارد.

نظیر خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به قریشیان، که در آن می‌فرمایند:
 «فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ مَعِيَ رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي،
 فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَلَى الْمَوْتِ وَالْهَلَاكِ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ حِمْزَةٌ أَوْ أَخِي جَعْفَرٌ،
 مَا بَايَعْتُ كُرْهًا»

نگاه کردم ولی هیچ یار و یآوری نداشتم جز خانواده‌ام که از مرگ و هلاکت بر آنان ترسیدم و اگر حمزه و جعفر بودند، من به زور بیعت نمی‌کردم.

با مطالعه احوالات معاذ بن جبل در می‌یابیم، که به رغم نظر اهل سنت و متاسفانه برخی از شیعیان، عقد اخوت میان مدافع امیرالمؤمنین علیه السلام و مدافع سقیفه، به هیچ وجه، نمی‌تواند برقرار شده باشد.

دلیل این سخن نیز روشن است، زیرا همانطور که از روایات استفاده می‌شود، مواخات بین اصحاب، بنابر شأن ایشان، صورت پذیرفته است و یا طبق همان تعبیر صریح که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بین مومنین با هم و بین منافقین

با هم مواخات ایجاد کردند، نمی‌توان مؤمن راستینی چون جعفر طیار رحمۃ اللہ علیہ را برادر منافقی چون معاذ دانست.

دلیل نفاق معاذ نیز، پس از مطالعه شرح حال وی و نمونه‌ای از اقدامات وی علیه امیرمومنان رحمۃ اللہ علیہ و مطالعه روایت زیر، کاملاً روشن می‌شود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَسَخَ حَبِيَّ وَ حُبَّكَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَسَخَ بُغْضِي وَ بُغْضِكَ فِي قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ فَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ كَافِرٌ.»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: [ای علی] خداوند عزوجل، حب من و تو را در قلب‌های مومنین قرار داده و بغض من و تو را در دل منافقین، پس تو را دوست نمی‌دارد، مگر مومن با تقوا و تو را دشمن نمی‌دارد، مگر منافق کافر.

نظری دیگر درباره برادری معاذ

با اطمینان، از این که، عقد مؤاخات بین جناب جعفر و معاذ، برقرار نگشته، حال باید به این سوال پاسخ داد، که برادر معاذ (که در آن تاریخ در مدینه بوده) چه کسی است؟

بدیهی است که یافتن این پاسخ، در کتب تاریخی دشوار است، اما به هر حال، از آن جا که جوینده یابنده است، قولی را یافتیم، که بنا بر آن، عقد اخوت معاذ با ثوبان^۲ انجام شده است:

۱. مصباح البلاغه، ج ۳، ص ۱۷۷؛ قریب به همین مضمون: امالی، شیخ صدوق، ص ۱۹۷؛ الفارات، ج ۲، ص ۵۲۰؛ شرح الاخبار، ج ۱ ص ۱۵۲؛ الارشاد، ج ۱ ص ۴۰؛ المسند، احمد، ج ۱ ص ۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۵ ص ۳۰۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸ و ...
۲. که احتمالاً ثوبان خادم رسول الله ﷺ مراد است

«وَالْمِثْلَةُ بَيْنَ كُلِّ اثْنَيْنِ فِي الدَّرَجَاتِ النَّفْسِيَّةِ... وَوَقَعَتِ الْمُوَاخَاةُ فِيهَا بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَبَيْنَ عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ... وَبَيْنَ مُعَاذٍ وَثُوبَانَ...»

شبهت از نظر روحی ملاک بود... پس مواخاه میان ابوبکر و عمر و میان عثمان و عبدالرحمن و معاذ و ثوبان واقع شد.

برادر جناب جعفر طیار کیست؟

پس از آن چه گذشت، به نظر می‌رسد که اگر قول مشهور را قبول نکرده و برادری ایشان با معاذ را نپذیریم، پس برادر جناب جعفر کیست؟ متأسفانه، به دلیل این که حدیث مؤاخات متضمن یکی از بزرگترین فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و تمام حواس علمای شیعه، نیز به آن معطوف است، ناخواسته اجحافی، در حق جناب جعفر علیه السلام صورت پذیرفته و مع الأسف هیچ دقتی، در نام برادر مؤاخاتی جناب جعفر (بنا به نظر مشهور) و حالات وی نشده است!

به نظر می‌رسد، بر خلاف مشهور نقل‌های تاریخی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ اخوتی بین جناب جعفر و هیچ فرد دیگری، برقرار نساخته‌اند، چرا که اولاً ایشان، در آن تاریخ در مدینه، حضور نداشته‌اند و ثانیاً چه ارتباط برادرانه‌ای، پرافتخارتر و بهتر، برای جناب جعفر علیه السلام از برادری با حضرت امیرالمؤمنین

۱. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۲، ص ۱۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۹۰ و ص ۲۰۰؛ اسدالغابة، ج ۲، ص ۲۲۱؛ نظرة في الكتاب الفصل في الملل، ص ۶۱؛ شرح المواهب، ج ۱، ص ۳۷۳؛ ارشاد الساری، ج ۶، ص ۲۲۷؛ و روایت دیگری نیز وجود دارد که ضمن انکار اخوت بین جناب جعفر با معاذ قائل به اجرای عقد اخوت میان معاذ و ابن مسعود می‌باشد. فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۱

علی علیه السلام است و دلیلی وجود ندارد، که برای این برادر، جایگزینی دیگر قرار داده شود، خصوصاً این که، برادری نسبّی، با قرابت دینی و ایمانی نیز قرین گشته است.

بنا بر این تصور می شود، بهترین نام و گزینه، برای برادری با جناب جعفر علیه السلام، وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد.
لازم به ذکر است بر این مدعا، شواهدی نیز وجود دارد، که خواهد آمد.

فصل پنجم

خانواده



یک : جناب اسماء بنت عمیس

یکی از مواردی که در زندگی جناب جعفر علیه السلام باید مورد بررسی قرار گیرد، خانواده ایشان شامل همسر و فرزندان ایشان است. بلکه به واسطه شناخت آنان، کمک بسیاری به شناخت بهتر و بیشتر شخصیت والای وی شود. برای جناب جعفر علیه السلام در کتب تاریخی، به غیر از جناب اسماء بنت عمیس، همسر دیگری، نام نبرده‌اند.

نام کامل این بانوی بزرگوار، اسماء بنت عمیس^۱ بن معد بن حارث^۲ بن تیم و یا بنا بر نقلی دیگر اسماء بنت عمیس بن مالک بن نعمان و از قبیله خثعم^۳ می‌باشد.

مادر اسماء، هند بنت عوف بن زهیر^۴ است.

اسماء دارای هشت خواهر، از طرف مادر بوده، که از مشاهیر، آنان می‌توان به میمونه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلمی، همسر جناب حمزه اشاره کرد.^۵

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۳

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۷

۳. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۵۳؛ الاصابة، ج ۴، ص ۲۳۵

۴. الاستيعاب، ج ۲، ص ۱۷۸۴

۵. المستدرک، ج ۴، ص ۳۰؛ الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۷۸۴؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۳۹۵

۶. امتاع الاسماء، ج ۶، ص ۹۰؛ المستدرک علی الصحيحین، ج ۴، ص ۳۰؛ مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۲۳؛ الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۹۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۳۲

۷. تهذيب الكمال، ج ۱۵، ص ۸۲

وی از متقدمین در اسلام نیز هست. البته کیفیت و زمان دقیق اسلام ایشان معلوم نیست، اما گفته اند:

«أَسْلَمْتُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ رَسُولُ اللَّهِ دَارَ الْأَرْقَمِ»

اسماء، پیش از ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دار الارقم، مسلمان شد.^۲

بر اساس این روایت، اسلام وی قبل از علنی شدن دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

تاریخ ازدواج ایشان، با جناب جعفر علیه السلام نیز، مانند تاریخ ولادتش، مشخص نیست، اما مسلم است که ازدواج این دو بزرگوار، پیش از هجرت مسلمانان به حبشه است. زیرا در همه نقل های تاریخی، آنجا که سخن از خانواده های مهاجر، به میان می آید، نام ایشان، در کنار یکدیگر وجود دارد.^۳

پس از پایان دوران هجرت، خانواده جناب جعفر علیه السلام، برای همیشه به مدینه بازگشت و اسماء نیز تا شهادت جناب جعفر علیه السلام در جنگ موته، در کنار ایشان زیست.

۱. غنائم الایام، ج ۱، ص ۲۴۵؛ اسدالغابة، ج ۵، ص ۳۹۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۸۵؛ الاصابة، ج ۸، ص ۱۸۵؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۴۹۸؛ امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۲۷۴
۲. المجموع، ج ۵، ص ۱۳۰؛ الاصابة، ج ۸، ص ۱۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۸۰
۳. الهدایه، ص ۱۰۱؛ غنائم الایام، ج ۱، ص ۲۴۵؛ وسایل الشیعه، چاپ اسلامی، ج ۱۹، ص ۱۲۸؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۷؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۵؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۷۷؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۸۴؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۷۴؛ فیض القدیر شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۲۷۷؛ الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۴۹؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۴۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۸۰؛ اسدالغابة، ج ۵، ص ۳۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۶۲؛ الاصابة، ج ۸، ص ۱۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۹؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۳؛ انساب الاشراف، ص ۴۳

این بانوی بزرگوار، خدماتی نیز به اسلام کرده است، که از آن جمله می‌توان، به شرکت ایشان در جنگ‌ها، جهت مداوای مجروحین اشاره نمود.^۱
از جمله صفات برجسته وی ذکاوت و هوشیاری است، که نمونه‌هایی از آن در جریانات نبرد موته، خواهد آمد.^۲

بعد از شهادت جناب جعفر علیه السلام وی به ازدواج ابوبکر در آمد، که محمد بن ابی بکر حاصل آن است. بدیهی است ولایت و محبتی که محمد بن ابی بکر نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، مرهون تربیت جناب اسماء، است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«مَحَمَّدُ ابْنِي إِلَّا أَنَّهُ مِنْ صُلْبِ أَبِي بَكْرٍ»

محمد پسر من است، جز اینکه از صلب ابوبکر است.^۳

پس از مرگ ابوبکر، اخبار غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، محقق گشت و جناب اسماء، به ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السلام درآمد.

حاصل این ازدواج، ولادت یحیی بن علی است.^۴

سرانجام، چراغ عمر این بانوی گرانقدر، در ایام حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، خاموش گشته و وی در جوار حق به آرامش رسید.^۵

اسماء را می‌توان از نزدیکان به خاندان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، دانست، که در

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۳۲۲

۲. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۶؛ الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۱، ص ۹۶

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۹؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۳

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱؛ المغنی ابن قدامة، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الخصائص الفاطمیه، ج ۲، ص ۱۸۴

۵. الدر المشور، ص ۳۵؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۳۹۵؛ الاصابة، ج ۴، ص ۲۲۵

لحظات شادی و سرور و ماتم و غم، در کنار ایشان، حاضر بوده است. وی در شب عروسی حضرت زهرا علیها السلام طبق وصیت حضرت خدیجه علیها السلام، همراه ایشان بود و نیز هنگام غسل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در کنار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته و به ایشان کمک می کرد.

و همان طور که در ایام نقاهت حضرت زهرا علیها السلام پس از ولادت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام، در کنار ایشان بود، در روزهای بیماری منجر به شهادت ایشان نیز، حضرت را تنها نگذاشت و از آن جا که جزء موالیان و مقربان خاص حضرات اهل بیت علیهم السلام بوده، در شب شهادت آن بانوی بزرگوار نیز به وصیت ایشان، عمل کرده و مانع از ورود اغیار، می گردید.

بانویی که، در فتنه سقیفه نیز، حضوری پر رنگ، در دفاع از امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشته است. طبق برخی از نقل ها، زمانی که حضرت زهرا علیها السلام، شاهدانی را برای مطالبه ارث خویش، به مسجد آورد، جناب اسماء یکی از شهود است، هر چند که شهادت او پذیرفته نشد، به این بهانه که:

«أَمَّا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَمِيْسٍ وَ قَدْ كَانَتْ تَحْتَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَهِيَ تَشْهَدُ لِبَنِي هَاشِمٍ وَ قَدْ كَانَتْ تَخْدُمُ فَاطِمَةَ وَ كُلُّهُوَ لَا يَجُزُّونَ إِلَيَّ أَنْفُسَهُمْ»
اما اسماء بنت عمیس، او در خانه جعفر ابن ابی طالب بوده است، پس باید به نفع بنی هاشم شهادت بدهد و او خادم فاطمه است و همه اینها به نفع خود حرف می زنند.

نقش او، فراتر از این سخنان است. او کسی است که، وقتی متوجه توطئه ابوبکر و نقشه قتل امیرالمؤمنین علیه السلام توسط خالد بن ولید می شود، با وجود آن

که در آن زمان، همسر ابوبکر بوده است، اما ولایت مداری خویش را به نمایش گذاشته و کنیز خود را، نزد امیرالمومنین علیه السلام می فرستد و ایشان را از توطئه آگاه می نماید:

وقتی اسماء، نقشه قتل امیرالمومنین علیه السلام را، شنید به کنیز خود، گفت: به خانه علی و فاطمه علیهما السلام برو و سلام مرا به فاطمه برسان و به حضرت علی علیه السلام بگو: ﴿إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْمُرُونَ بِكَ...﴾^۱ کنیز، نزد ایشان آمد و به امیرالمومنین علیه السلام عرضه داشت: اسماء بنت عمیس، سلام رسانده و گفته است: ﴿إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾

امیرالمومنین علیه السلام به او فرمود: خداوند، بین آنان و نیتی که، دارند حائل خواهد شد.^۲

او، بانویی است، که امام باقر علیه السلام، در شأن ایشان می فرماید:

«(رحم الله الأخوات من أهل الجنة، أسماء بنت عمیس و كانت تحت جعفر بن أبي طالب علیه السلام و سلمی بنت عمیس و كانت تحت حمزة و...)»

خداوند خواهران بهشتی را رحمت کند، اسماء بنت عمیس را که همسر جعفر ^۳ ابن ابی طالب بوده و سلمی بنت عمیس را که همسر حمزه بوده است و...

۱. سوره قصص، آیه ۲۰

۲. المسترشد، ص ۴۵۲؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۱۵۲؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۹؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۸؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۱۸۶؛ الانوار العلویه، ص ۳۱۲؛ غایة المرام، ج ۵، ص ۳۴۵

۳. خصال شیخ صدوق، ص ۳۶۳؛ به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۷؛ مستدرک سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۴؛ الخصائص الفاطمیه، ج ۲، ص ۱۷۷

دو : فرزندان جناب جعفر طیار علیه السلام

اختلافی که در این مورد وجود دارد، مربوط به تعداد فرزندان آن جناب، است. عده‌ای بر این باورند، که جناب جعفر علیه السلام سه فرزند پسر، به نامهای عبدالله، عون و محمد داشته است.

برخلاف این نظر عده‌ای قائلند که جناب جعفر علیه السلام دارای هشت فرزند پسر به نامهای عبدالله، عون، محمد الاکبر، محمد الاصغر، حمید، حسین، عبدالله الاکبر و عبدالله الاصغر، می باشد و شهادت محمد الاکبر، در واقعه صفین و شهادت عون و محمد الاصغر، در واقعه کربلا را، شاهد ادعای خویش، دانسته‌اند.^۱

البته برخی، عون و محمد، که در کربلا به شهادت رسیده‌اند را، فرزندان عبدالله بن جعفر می‌دانند.^۲

اما مشهور در تعداد فرزندان جناب جعفر علیه السلام سه فرزند پسر است، که هر سه آنها در حبشه متولد شده‌اند و مادر هر سه نفرشان، جناب اسماء بنت عمیس، است.^۳

۱ . عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، صص ۳۵ و ۳۶؛ احتجاج، ج ۱، پاورقی ص ۱۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۹؛ الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۶

۲ . معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۸۶ و همچنین ۱۶، ص ۱۶۶؛ الخصائص الفاطمیة، ج ۲، ص ۱۷۹؛ الاختصاص، ص ۹۳ مستدرک سفینة البحار، ج ۴، ص ۳۱۶؛ انساب العرب، ص ۶۸

۳ . الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۵

۴ . مقاتل الطالبیین، ص ۱۱؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۴؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۹؛ انساب الاشراف، ص ۴۴؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۹

در این میان، قول نادری نیز، وجود دارد، که برای جناب جعفر علیه السلام سه فرزند دختر، به نامهای ام‌جعفر، فاطمه و صفیه و نیز چهار فرزند پسر، به نامهای محمد، علی، حسین و قاسم را، بر می‌شمارد.^۱

عبدالله

وی، اولین فرزند جناب جعفر علیه السلام است. او اولین فرزندی است که در سرزمین حبشه برای مسلمانان به دنیا آمده است و پس از سالهای هجرت به حبشه، در زمان فتح خیبر، به همراه خانواده خویش، به مدینه بازگشت. عبدالله کسی است که در دوران کودکی و در حالی که هفت سال سن داشت، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز، چون او را دید، لبخندی زده و دست خویش را، برای بیعت گشود.^۲ و در روایتی دیگر آمده است:

نقل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار عبدالله گذشتند، در حالی که او با گل اسباب بازی کودکان درست می‌کرد. فرمودند: با این چه خواهی کرد؟ عرض کرد می‌فروشمش. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پولش را چه خواهی کرد؟ عرض کرد: با آن خرما می‌خرم و می‌خورم.

۱ . المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۲۵

۲ . ذخائرالعقبی، ص ۲۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۵۱؛ الناصریات، پاورقی ص ۲۲۹؛ الغارات، ج ۲، ص ۶۹۴؛ عمدة الغاری، ج ۲۱، ص ۶۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۷۸۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۳۱؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۵۰۱؛ اسدالغایة، ج ۳، ص ۱۳۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۳۶۷؛ امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۲۹۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۲

۳ . ذخائر العقبی، ص ۲۱۹؛ المستدرک، ج ۳، ص ۵۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۵؛ المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۳۶۰؛ التمهید ابن عبدالبر، ج ۱۲، ص ۲۴۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۵۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خدایا به معاملاتش برکت بده.

خود عبدالله بن جعفر می گوید: پس از دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی نخریدم، مگر این که سود کردم.^۱

او نیز، مانند پدر بزرگوار خویش، بسیار کریم و سخاوتمند بوده است.
او به حدی در این زمینه شهره بود، که او را قطب السخاء^۲ و یا بحر الجود^۳ می نامیدند. روایت است که در اسلام، سخاوتمندتر از عبدالله، وجود نداشته^۴ است.

نقل است، که بعضی او را، به علت کثرت بخشش، عتاب نمودند. او در جواب آنها گفت: مدتی است که مردم را به انعام خود عادت داده ام و از آن می ترسم که اگر انعام خویش را، از ایشان قطع نمایم، خداوند متعال نیز، عطای خود را، از من قطع نماید.^۵

معروف است که اهل مدینه، قرض کرده و وعده می دادند که چون وقت

۱ . مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۸۹ و به همین مضمون: ذخائر العقبی، ص ۲۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۶؛ الاحاد و المثنی، ج ۲، ص ۳۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۴۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۲

۲ . تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۶۷؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۸۸۱؛ عمدة الغاری، ج ۱۵، ص ۵۳ و همچنین ج ۲۱، ص ۶۶؛ معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۹۶؛ الغارات، ج ۲، ص ۶۹۲؛ اسدالغابة، ج ۳، ص ۱۳۴؛ مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۲۲۶؛ ذخائر العقبی، ص ۲۲۰

۳ . الناصریات، پاورقی ص ۲۴۹؛ مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۳۶؛ الثقات، ج ۳، ص ۲۰۷؛ مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۵۰

۴ . الغارات، ج ۲، ص ۶۹۴؛ ذخائر العقبی، ص ۲۲۰؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۵۹؛ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۳۶۷؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۸۱؛ عمدة الغاری، ج ۲۱، ص ۶۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۳

۵ . مجالس المومنین، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۵

عطای عبدالله بن جعفر فرا رسد، دین و قرض خود را ادا می‌کنیم.^۱
و نیز روایت شده است، که او را در کثرت بخشش و جود ملامت می‌کردند، ولی عبدالله در پاسخ می‌گفت:

لست أخشي قلة العدم ما اتّقيت الله في كرمي
كلّما أنفقت يخلفه لي رب واسع النعم

سن وی را، در هنگام شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ده سال نوشته‌اند^۲ که البته این مطلب، با قولی که تاریخ ولادت عبدالله را، سال سوم هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند، منافات دارد.^۳

برخی روایات ایشان را، نیز از جمله کسانی دانسته‌اند، که شباهت ظاهری و اخلاقی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته‌اند:

((أما عبدالله فيشبه خلقي و خلقي))

اما عبدالله پس در اخلاق و سیما، شبیه من است.^۴

روزگار تاریخ، گذشت و ایام خوشبختی و سعادت جناب عبدالله بن جعفر، فرا رسید و او، که از شیعیان و یاران عموی گرانقدر خویش امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، افتخار دامادی حضرتش را، نیز به دست آورد.
امیرالمؤمنین علی علیه السلام، که در پاسخ رد، به خواستگاری عمر بن الخطاب فرمود:

۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۱۸

۲ . المعجذی، ص ۲۹۷-۲۹۸

۳ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۹۶؛ المستدرک، ج ۳، ص ۵۶۷

۴ . عمدة الطالب، ص ۲۷

۵ . ذخائر العقبی، ص ۲۲۰؛ الاصابة، ج ۴، ص ۳۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سبل الهدی و الرشاد،

ج ۱۱، ص ۱۱۳

«أَنَا حَسِبْتُ بَنَاتِي عَلَى أَبْنَاءِ جَعْفَرٍ»: من دخترانم را برای پسران جعفر نگه داشته‌ام، دختر بزرگ و بزرگوار خویش، حضرت زینب کبری علیها السلام را، به ازدواج جناب عبدالله بن جعفر، درآورد و این گونه بود، که عبدالله، به شرافت دامادی عمومی عظیم الشان خویش مفتخر گشت.^۲

حاصل این ازدواج مسعود، دو فرزند به نام‌های عون و محمد، می‌باشد، که هر دوی آنها، به افتخار شهادت در رکاب سیدالشهداء علیه السلام، در کربلا، نائل شدند.^۳

بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تاریخ، شاهد رشادت‌ها و فداکاری‌های عبدالله بن جعفر، در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، چنانچه او در جنگ صفین از شجاعان صحنه نبرد به شمار رفته است.

وی، در هنگام شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، همراه با امام حسن و امام حسین علیه السلام و با کمک محمد بن حنفیه و گروهی از اهل بیت علیهم السلام، جنازه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را، تشییع نموده و شبانه آن را پشت کوفه (نجف) دفن

۱. افحام الاعداء و الخصوم، ص ۱۳۱؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۲۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، صص ۴۶۳ و ۳۴۰؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸۶؛ العقد الفريد، ج ۶، ص ۹۰؛ الاصابة، ج ۸، ص ۴۶۵؛ اعيان الشيعة، ج ۳، ص ۴۸۶؛ الانتصار، ج ۶، ص ۴۴۹؛ منتخب كنز العمال، ج ۵، ص ۲۷۴

۲. تكملة حاشية رد المختار، ج ۱، ص ۲۶۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۵؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۳، ص ۱۷۹؛ المعارف، ابن قتيبة، ص ۲۱۱؛ فتح الباري، ج ۹ ص ۱۳۳؛ مستدرک سفينة البحار، ج ۴، ص ۳۱۴؛ ذخائر العقبى، صص ۱۱۷ و ۱۶۷؛ الخرائج و الجرائج، ج ۱، ص ۲۰۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۹۰

۳. لواعج الاشجان، صص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ الاختصاص، ص ۸۳؛ وسائل الشيعة، چاپ آل البيت، ج ۳۰، ص ۴۴۴؛ شرح الاخبار، ج ۳، پاورقی ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛ مواقف الشيعة، ج ۱، ص ۴۸۶؛ رجال الطوسي، ص ۱۰۲؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۶، ص ۱۴۳؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۸؛ لباب الانساب، ابن فندق، ص ۱۴۰۰

نمودند و قبر آن حضرت را، بنا بر سفارش ایشان، مساوی زمین قرار دادند تا مخفی باشد و از گزند بنی امیه در امان بماند.

ابان بن سلیم از عبدالله بن جعفر نقل می‌کند: که نزد معاویه بودم و امام حسن و امام حسین علیهما السلام با من بودند و عبدالله بن عباس نیز، نزد او حضور داشت.

معاویه رو به من کرد و گفت: ای عبدالله! چرا این قدر در مقابل حسن و حسین علیهما السلام، تعظیم می‌کنی و آنان را بزرگ می‌شماری، در حالی که آنان، بهتر از تو نیستند و پدر آنان نیز، بهتر از پدر تو نبود و اگر فاطمه دختر رسول خدا، نبود می‌گفتم، که مادرت اسماء بنت عمیس نیز کمتر از مادر آنان نبود!

به معاویه گفتم: به خدا سوگند درباره حسن و حسین و پدرشان و مادرشان علیهما السلام کم اطلاع هستی!

به خدا سوگند، آن دو بهتر از من هستند، پدرشان بهتر از پدر من و مادرشان بهتر از مادر من هستند.

ای معاویه! تو از آنچه من از رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره آنان و پدرشان و مادرشان شنیده و حفظ کردم و به خاطر سپرده و روایت کرده‌ام، غافل هستی! آن گاه، مناظره بین معاویه و عبدالله بن جعفر، درباره مقام اهل بیت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام با استناد به آیات قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت گرفت و معاویه محکوم و منکوب شد.

۱. فرحة الغری، باب ۵، ص ۹۰؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۲۲، ح ۳۰

۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۵

چرا عبدالله بن جعفر در کربلا حضور نداشت؟

در این میان سوال مهمی به نظر می رسد، که چرا، عبدالله بن جعفر، که همواره از اصحاب با وفای امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یاوران ایشان و از فرماندهان جنگ جمل نیز بوده است و با توجه به حضور همسر و فرزندانش در واقعه کربلا، خود در کربلا، حاضر نبوده است؟!

بعضی علت عدم حضور ایشان در کربلا را، ناینمایی ایشان، در آن تاریخ ذکر کرده اند^۱ و گر نه، روایات و علامات بسیاری، مبنی بر ارادت و اطاعت ایشان، از سید الشهداء علیه السلام وجود دارد، که به عنوان مثال، هنگامی که غلام او، شهادت فرزندان عبدالله بن جعفر را مصیبتی، از جانب اباعبدالله علیه السلام، می داند، عبدالله کفش خود را، به سوی او، پرتاب می کند و می گوید:

«يَا بَنَ اللَّخْنَاءِ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَقْتُلْ هٰذَا؟ وَ اَللهُ لَوْ شَهِدْتُهُ لَمَّا فَارَقْتُهُ، حَتَّى اَقْتُلَ مَعَهُ وَ اَللهُ اِنَّهُمْ لَمَّا يَسْخِي بِالنَّفْسِ عَنْهَا وَ يُهَوِّنُ عَلَيَّ الْمَصَابِ بِهِمَا، اَنْهُمْ اَصَابَا مَعَ اَخِي وَ ابْنِ عَمِّي، مُوَاسِينَ لَهُ، صَابِرِينَ مَعَهُ، اِلَى اَنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَزَّ عَلَيَّ بِمَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، اِنْ لَا اَكُنْ اَسِيْتُ حَسِيْنًا بِيَدِي فَقَدْ اَسِيْتُهٖ بِوَلَدِيَّ»^۲

سرانجام عبدالله بن جعفر، در سال هشتاد هجری و در سن نود سالگی، از دنیا رفته و پس از آن که ابان بن عثمان، بر او نماز گذارد، وی را در بقیع، به خاک سپردند.^۴

۱. عمدة الطالب، ص ۳۷

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۴؛ مقتل الحسين ابومخنف، پاورقی ص ۱۴۶؛ عمدة المطالب، پاورقی ص ۳۷؛

المجدی، صص ۲۹۸-۳۰۶

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۷

۴. عمدة المطالب، ص ۳۷

برخی نیز گفته‌اند، که او در سال نود هجری، در ابواء از دنیا رفته و پس از آنکه، سلیمان بن عبدالملک، بر او نماز گذاشت، او را در ابواء به خاک سپردند.^۱
 لکن با وجود همه این اقوال، قبر منسوب به ایشان که در قبرستان باب الصغیر شهر دمشق، وجود دارد، حاکی از وفات ایشان در شام است.

محمد و عون

جناب جعفر طیار، دارای دو فرزند پسر دیگر، به نام‌های محمد و عون نیز هست، که هر دو نفر، در حبشه متولد شده و مادر بزرگوارشان، جناب اسماء بنت عمیس است.^۲

بنا بر روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محمد شباهت بسیاری، به حضرت ابوطالب عليه السلام داشته است:

«أَمَّا مُحَمَّدٌ فَشِبْهُ عَمَّنَا أَبُو طَالِبٍ»^۳

و نیز بنا بر همان روایت، عون به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شبیه بوده:

«وَأَمَّا عَوْنٌ فَشِبْهُ خَلْقِي وَخُلُقِي»^۴

چنانچه در فصل قبل آمد، حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام دختران خویش را،

۱. عمدة المطالب، ص ۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۲۷، ص ۲۹۶

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۵۰؛ انساب الاشراف، ص ۴۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵

۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۱۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۳؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۴۶

۴. افحام الاعداء و الخصوم، ص ۱۸۳؛ المصنف، ج ۸، ص ۵۴۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۶؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۵۶۰؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۴۲؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۷؛ الاصابة، ج ۴، ص ۶۱۸

برای تزویج پسران جناب جعفر طیار علیه السلام نگه داشته بود، فلذا ام کلثوم، دختر خویش را به ازدواج عون، درآورد و بدین سان عون نیز همچون برادر خویش، افتخار دامادی عمومی بزرگوار خویش را، به دست آورد.^۱

در بحثی دیگر، راجع به تاریخ شهادت ایشان، سه قول وجود دارد:

۱- عون و محمد، اُنْهَما اسْتُشْهِدا جَمِیعاً بِتَسْتُرٍ فِی خِلاَفَةِ عُمَرِ بْنِ الْخَطَّابِ.

عون و محمد، در زمان خلافت عمر ابن خطاب و در نبرد فتح تستر (شوشتر) به شهادت رسیدند.^۲

طبق این نقل شهادت این دو نفر، زمانی اتفاق افتاد که عمر بن الخطاب، لشکری را جهت فتح ایران، اعزام نموده و آن لشکر در شوشتر با سپاه ایران، درگیر شد. اما به تصریح برخی از نویسندگان اهل سنت، این قول، غلط و اشتباه است و آنها تاریخ دیگری، برای شهادت این دو نفر برگزیده‌اند.^۳

۲- اُنْهَما قُتِلَا بِالطَّفِّ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ حَمَلِ ابْنِ زِيَادٍ رَوْسَهُمَا مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ.

آن دو در کربلا و به همراه حسین ابن علی علیه السلام به شهادت رسیدند و ابن زیاد سر آن دو را نیز با سر امام حسین علیه السلام برای یزید ابن معاویه فرستاد.^۴

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۸۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۰؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۱؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۷۰؛ انساب الاشراف، ص ۱۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۷۹؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۶۳؛ سیره ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۲۳

۲. ذخائر العقبی، ص ۲۲۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۲۷؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۲۰۶؛ الانساب الاشراف، ص ۴۴؛ سبل الهادی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۰۶

۳. الانساب و الاشراف، ج ۲، ص ۴۵

۴. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۵۵؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعة، ص ۱۸۴

انساب الاشراف، ص ۴۵

بنا بر این نقل، شهادت آن دو بزرگوار، در عاشورای سال ۶۱ هجری و در رکاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام است، ولی با توجه به آن چه که در فصل قبل گذشت، برخی از مورخین عون و محمد را که در کربلا به شهادت رسیده‌اند، از فرزندان عبدالله بن جعفر می‌دانند، نه فرزندان جناب جعفر طیار علیه السلام.

البته ناگفته نماند این که آن دو، از نوه‌های جناب جعفر علیه السلام باشند، منافاتی با رجز معروف آن دو نفر ندارد:

إِنْ تُكْرُونِي فَأَنَا بَنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صَدَقَ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرُ
يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرٍ كَفَى بِهَذَا شَرَفٌ بِمَحْشَرٍ^۱

به هر حال نوادگان جناب جعفر علیه السلام را می‌توان جزء فرزندان ایشان، به حساب آورده و از بنی جعفر برشمرد.

۳- إِنْ عَوْنُ بَنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَخَاهُ مُحَمَّدًا قُتِلَا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، بِصَفَيْنَ.

عون و برادرش محمد، در جنگ صفین به همراه امام علی ابن ابیطالب علیه السلام به شهادت رسیدند.^۲

بنا بر ظاهر نقل‌های مشهور، تاریخ شهادت این دو بزرگوار همین قول است، که طبق آن هر دو نفر ایشان در یاری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در جنگ صفین به شهادت رسیدند.

هر چند بعید نیست، که شهادت هر یک از ایشان در یکی از جنگ‌ها اتفاق

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛

اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۲

۲. انساب الاشراف، ص ۳۲۲

افتاده باشد، یعنی عون در جنگ صفین و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام و محمد نیز در کربلا و در رکاب حضرت اباعبدالله علیه السلام.

شاهد بر این مدعا نیز، نقلی است که راجع به ازدواج ام کلثوم، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام با عون بن جعفر می باشد، که بنا بر آن، پس از شهادت عون بن جعفر، ام کلثوم به تزویج محمد بن جعفر، در می آید و پس از شهادت محمد نیز به ازدواج عبدالله بن جعفر، که ازدواج اخیر، پس از رحلت حضرت زینب کبری علیه السلام صورت گرفت.^۱

نسل جناب جعفر طیار علیه السلام، تنها از طریق فرزندش، عبدالله ادامه یافته است و این که محمد و عون فرزندی نداشته اند، تقریباً اتفاق مورخین است،^۲ مگر یک قول، که بنا بر آن شخصی به نام، المسار یا المسور را از فرزندان عون دانسته اند.^۳

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۸۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۷ و ص ۱۷۰؛ افحام الاعداء و الخصوم،

ص ۱۳۴؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۷۰؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۱

۲. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵

۳. الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۳۵؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵

۴. المعارف ابن قتیبہ، ص ۲۰۶

سه : ذریّه جناب جعفر طیار علیه السلام

دانستیم، نسل جناب جعفر طیار علیه السلام تنها از طریق عبدالله بن جعفر، تداوم یافته و در ادامه نیز، خاندان جناب جعفر، به شاخه‌های متعددی تقسیم شدند: بنی جعفر، بنی عریض، بنی موسی الجون، بنی عجزه، بنی جحاف، بنی ادريس، و جعفره که اینان در مناطق حجاز، عراق، مصر، دمشق، مغرب، افغانستان، اصفهان، اهواز، گرگان، کرمان، شوشتر و... سکونت داشته‌اند.

نویسندگان تراجم، مشهورین این خاندان را، با عنوان جعفری به جناب جعفر طیار علیه السلام منسوب می‌کنند.^۲

از جمله شیعیان مطرح منسوب به جناب جعفر طیار می‌توان، از ابوهاشم داوود بن قاسم بن عبدالله بن جعفر الطیار معروف به ابوهاشم جعفری نام برد، که از اصحاب بزرگ، چهار امام معصوم علیهم السلام است.

وی محضر حضرات امام جواد، امام رضا، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام را، درک کرده و به حضور مقدس امام زمان علیه السلام نیز نائل شده است.^۳

ذکر این نکته جالب است که از خاندان جناب جعفر، در علائم ظهور نیز، نشانی آمده است:

۱ . المعارف ابن قتیبه، ص ۲۰۷ - ۲۰۸؛ اسدالغابة، ج ۲، ص ۲۸۷؛ عمدة الطالب، ص ۳۶ - ۵۷

۲ . الانساب سمعانی، ج ۲، صص ۶۶۶ و ۶۶۷

۳ . معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۸۴

«عن الصادق علیه السلام في خبر، أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله إلتَفَتَ إلی عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ قَالَ: بلي. فقال: أَخْبَرَنِي جَبْرئِيلُ أَنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ التَفَتَ إلی جَعْفَرٍ. فقال: أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ قَالَ: بلي. قال: أَخْبَرَنِي جَبْرئِيلُ أَنَّ الَّذِي يَدْفَعُهَا إلی الْقَائِمِ هُوَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ...»

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده و فرمودند: آیا به تو بشارت ندهم؟ فرمود: بلی، یا رسول الله، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من خبر داد، قائمی که در آخر الزمان خروج می کند از نسل تو و از فرزندان حسین است، سپس رو به جعفر کرده و فرمودند: آیا به تو بشارت ندهم؟ عرض کرد: بلی یا رسول الله، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آن کسی که پرچم را به قائم خواهد داد، از فرزندان توست.^۱

فصل هشتم

نبرد موت



یکی دیگر از مهمترین اتفاقات زندگی جناب
جعفر علیه السلام بی شک، نبرد موته و به تبع آن رشادت‌ها و
دلاوری‌ها و بالاخره شهادت ایشان، است.

این برگ از تاریخ اسلام، نیز، مانند غالب وقایع آن،
دچار اضطراب بوده و به همین خاطر از اختلاف نقل‌ها
و روایات، در امان نمانده است. لذا پیش از پرداختن به
ماجرای سربه موته، باید نکات مورد اختلاف را، بررسی
نمود و مطالب درست را از غلط آن، جدا کرده و آنگاه،
به نقل داستان پرداخت.

یک : علت وقوع نبرد موته

پس از آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سفرایی را به سوی حاکمان بزرگ دنیا فرستادند، نامه‌ای را نیز، توسط حارث بن عمیر ^۱آزدي، به سوی پادشاه بُصری^۱ ارسال نمودند. هنگامی که حارث بن عمیر، به موته رسید، شرحبیل بن عمرو غسانی، که از سوی قیصر، حاکم مناطقی از شام بود، راه را بر او بسته و او را مورد بازجویی قرار داده و از مقصدش سوال کرد.

حارث گفت: من فرستاده رسول الله صلی الله علیه و آله هستم.

شرحبیل دستور داد، تا وی را در بند کشیده و سر از بدنش، جدا کنند و این تنها فرستاده رسول خدا بود که کشته شد.

خبر شهادت حارث بن عمیر، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، رسید، بعد از اطلاع از این حادثه گران رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را با خبر ساخته و داستان شهادت حارث را، به اطلاع آنان رساند و سپس دستور داد، تا لشکری تشکیل شود و خود نیز، با آنان خارج شد و در منطقه جرف (مکانی در سه مایلی مدینه به سمت شام) ^۲اردو زدند.

۱ . ناحیه ای در کرک اردن، که در آن روزگار، تحت حاکمیت و حکومت شام بوده است: الاعلام،

ج ۲، ص ۵۶

۲ . معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۸

۳ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۷ و همچنین ج ۱۱، ص ۴۶۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۹؛ امتاع

الاسماع، ج ۱۳، ص ۳۵۹؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۷۸۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۶۸۲؛ الاعلام، ج ۲، ص ۵۶؛

التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۵۰

مشهور مورخین، این حادثه را، تنها سبب وقوع جنگ موته، می دانند. اما می توان در آن تشکیک کرد، آن هم به اعتبار این، که راوی این داستان، در اصل، واقدی، است و دیگران همه، از او، نقل کرده اند.^۱

برخی دیگر، علت جنگ موته را، انتقام سربۀ ذات اطلاق، می دانند، که در آن، چهارده نفر از مسلمانان، در منطقه بُلُقَاء، که تحت حاکمیت فردی، به نام حارث بن ابی شمر غسانی، بوده است، به شهادت رسیدند و حارث بن ابی شمر، پس از کشتن مسلمانان، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را، به حمله نظامی، تهدید کرد و پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، نیز، برای مقابله با تهدیدات حارث، سپاه موته را تجهیز نمود.^۲

لیکن، به این نقل نیز، مناقشات و اشکالاتی، وارد است و از طرفی، اضطراباتی که حول این داستان وجود دارد، انسان را دچار تردید، در اصل واقعه می نماید.^۳

برای رد ارتباط بین جنگ موته و انتقام کشتگان ذات اطلاق همین مقدار که آن ۱۴ نفر مسلمان، به دست قبیله قضاعه، به ریاست فردی به نام سدوس^۴ کشته شدند، کافی است.

به رغم وجود این دو نظریه، برخی از محققین، نظریه سومی، ارایه کرده اند، که منصفانه و صحیح، به نظر می رسد، که بنا بر آن، با ملاحظه تعداد و تجهیزات سپاه روم و سپاه اسلام و اختلاف زیاد میان آن دو، این احتمال وجود

۱. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱۹، ص ۲۸۷

۲. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱۹، ص ۲۸۶ به نقل از کتاب معارف الاسلام

۳. اضطراباتی همچون داستان مسلمان شدن حارث و یا نامه پیامبر به منذر بن حارث... مراجعه شود

به الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱۹، صص ۲۸۷ و ۲۸۸

۴. تاريخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۳؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۲۳۰

دارد که، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اطلاع از نقشه رومیان، مبتنی بر، قصد حمله به حجاز و از میان برداشتن اسلام و مسلمانان (و شاید سلطه بر جزیره العرب) با فرستادن این سپاه دلاور، به عنوان پیش قراولان لشکر اسلام اقدام به ایجاد رعب در رومیان و به تبع آن دفع خطر نمود. البته شهادت حارث بن عمیر انگیزه‌ای بود تا مسلمانان قدرت خویش را به نمایش بگذارند.

تعداد لشکریان روم (که عدد آنها را بین صد تا دویست هزار نفر نوشته‌اند)^۱ ما را به دو نکته رهنمون می‌شود:

اول این که، تجهیز چنین لشکری نمی‌تواند، در مدتی کوتاه صورت پذیرد، بنابراین تجهیز لشکر روم، می‌بایست از مدتها قبل، صورت پذیرفته باشد.

دوم آن که، برای قلع و قمع لشکری، سه هزار نفری^۲ نیازی به، فرستادن صد هزار نفر نیست. لهذا می‌توان نتیجه گرفت که سپاهیان روم، قصد حمله به حجاز و تسلط بر آن و از بین بردن اسلام را، داشته‌اند.

شاهد دیگر، بر این ادعا این است، که گرچه مسلمانان در سرزمین موته با رومیان، درگیر شدند، ولی مشهور میان مسلمانان این بوده است، که به جنگ روم می‌روند.

به خصوص این که، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند، کسری و قیصر، از وجود او، احساس خطر کرده و هرگز ساکت نخواهند نشست و سرانجام علیه پیامبر، اقدام خواهند نمود.

با این حساب ممکن نیست، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به تحرکات آنان، غافل

۱. تفسیر الرازی، ج ۱۵، ص ۱۹۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۸۱؛ تفسیر البحر المحیط، ج ۴، ص ۵۱۲

۲. تفسیر الرازی، ج ۱۵، ص ۱۹۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۸۱؛ تفسیر بحر المحیط، ج ۴، ص ۵۱۲

بوده باشد، لذا سپاه موته را، تدارک دیده و به جنگ رومیان می فرستد، تا رومیان، با مشاهده مجاهدتها و فداکاری های این لشکر (که پیش قراولان سپاه اسلام بودند) حساب کار خویش، نموده و از حمله به حجاز، منصرف شوند.

در واقع وقتی، لشکری سه هزار نفری با آن تجهیزات اندک بتواند، در برابر صد هزار نفر مرد جنگی بدون واهمه مبارزه کند، چگونه است، حال لشکری که، در پس این لشکر و در حجاز حضور دارد و در میان آنان، شجاعان و پهلوانانی، نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام (که خبر شجاعت هایش، به خصوص کندن درب خیبر و فتح آن به گوش رومیان، رسیده بود) حضور دارند.

اگر چه پس از شهادت هر سه امیر سپاه، مسلمانان، به دستور خالد بن ولید،^۱ فرار کردند، اما، به هر حال گوشه ای از قدرت خویش را، به رومیان نمایاندند.

تاریخ نبرد موته

از دیگر اختلافاتی که در مورد جنگ موته، باید به آن پرداخته شود، تاریخ وقوع سربه موته است.

بین مورخین معروف است که، این جنگ، در جمادی الاولی سال هشتم هجری، رخ داده است.^۲

۱ . الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱۹، صص ۲۸۸-۲۹۱

۲ . مقاتل الطالبيين، ص ۹۸ کتاب سليم بن قيس، پاورقی ص ۱۹۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۵ و همچنین ج ۶۹، پاورقی ص ۱۴۵؛ النص و الاجتهاد، ص ۲۶؛ شرح مسلم نووی، ج ۱۵، ص ۱۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۹۳؛ عمدة الغاری، ج ۷، ص ۲۱۴ و همچنین ج ۱۶، ص ۲۴۵؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۰۵؛ الاستيعاب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۵؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۱، ص ۱۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، صص ۴۶ و ۵۳۰؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۶؛ اسدالغابة، ج ۱، ص ۲۸۸

البتّه در این میان، دو قول دیگر نیز وجود دارد، که اولی منسوب، به ترمذی^۱ است، که تاریخ نبرد موته را، قبل از عمرة القضاء، می‌داند.

البتّه به نظر ذهبی، این قول، غلط است و جنگ موته، شش ماه پس از عمرة القضاء رخ داده است.^۲

قول دیگر، منسوب به خلیفه بن خیاط، است، که نبرد موته را، از حوادث سال هفتم هجری، می‌داند.^۳ ولی او نیز در، کتاب تاریخ خویش، این جنگ را، در وقایع سال هشتم هجری، آورده است.^۴

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۱۷

۲. سیر اعلام النبلا، ج ۱، ص ۲۳۶

۳. سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۵۷

۴. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۵۲

دو : امیر سپاه موته

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در جرف، سپاه خویش را تجهیز نمود و پس از آن که نماز ظهر را، همراه ایشان خواند، در میان اصحاب خود نشست و فرمود:

«زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ أَمِيرُ النَّاسِ، فَإِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنْ أَصِيبَ جَعْفَرُ، فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رُوَاحَةَ، فَإِنْ أَصِيبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رُوَاحَةَ، فَلْيَرْتَضِ الْمُسْلِمُونَ رَجُلًا مِنْهُمْ فَلْيَجْعَلُوهُ عَلَيْهِمْ»

زید ابن حارثه امیر سپاه است، اگر کشته شد، جعفر ابن ابیطالب امیر است و اگر او کشته شد، پس عبدالله ابن رواحه امیر سپاه است. اگر عبدالله ابن رواحه نیز کشته شد، مسلمانان به هر کسی که راضی شدند، همان امیر سپاه است.

در آن میان، فردی یهودی، به نام نعمان بن مهض - فنهص^۱ - صدا زد:

اگر تو، پیامبر باشی، تمام اینانی که، نام بردی، کشته خواهند شد، چرا که پیامبران بنی اسرائیل، هرگاه کسی را، به سرپرستی قوم، می گماشتند و سپس می گفتند، اگر او کشته شد، فلانی، امیر شماست، اگر صد نفر را، نام می برد، همه کشته می شدند.^۲

۱ . البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۴۱

۲ . بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۹؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۷۵؛ السيرة النبوية ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۵۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۶۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۹۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۸۲؛ امتاع الاسماع، ج ۱۳، ص ۳۶۰ و ج ۱، ص ۳۳۸

و آنگاه حضرت، پرچم سفیدی را به زید بن حارثه داد و سفارش نمود تا به مقتل حارث بن عمیر، برود و اهل آنجا را به اسلام دعوت کند و در صورت مخالفت با توکل و استعانت از خداوند متعال با آنان بجنگد.^۱

قولی که خوانده شد، نظر مشهور عامه می باشد و بیشتر ایشان، آن را پذیرفته اند. مطابق این نقل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پسر خوانده خویش، زید را، به فرماندهی و امارت سپاه منصوب کرد و جناب جعفر علیه السلام را، امیر دوم سپاه، قرار داد. از طرفی، جمله آخر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (فلیرتض المسلمون...)، حاکی از آن است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین امیری سپاه را، بر عهده خود لشکریان قرار داده است.

بدیهی است، این ادعا صحیح نبوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختیار تعیین فرمانده را، نه در جنگ موته و نه در هیچ یک از وقایع عمرش، به توافق و اجماع مسلمانان واگذار نکرده است. شاهد بر این مطلب، محاجه و مناظره عبدالله بن عباس یا عبدالله بن جعفر، با معاویه می باشد:

ای معاویه آیا نمی دانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، هنگامی که سپاهی را به موته فرستاد، جعفر ابن ابی طالب را بر آن امیر نمود، سپس فرمود: اگر جعفر کشته شد، زید ابن حارثه و اگر او هم کشته شد، عبدالله ابن رواحه امیر سپاه باشند و هرگز راضی نشد که خودشان برای خود، امیر انتخاب کنند.^۲

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ۱۲۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۴؛ عمدة الغاری، ج ۱۷، ص ۲۶۸؛ السيرة الحلییه، ج ۲، ص ۷۸۷

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ۲۶۹؛ مواقف الشیعه، ج ۲، ص ۷۱؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۰؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۷۲۸

بعید نیست، که روایت مذکور، با انگیزه توجیه اتفاقات سقیفه، جعل شده باشد، تا با این استدلال، اتفاق و رضایت مسلمانان، بر خلافت ابوبکر را، دارای سابقه و پیشینه جلوه دهند، به عبارت دیگر بنا بر قول ایشان اگر امروز، ابوبکر، با رضایت مردم خلیفه شده، در نبرد موته نیز، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم امارت سپاه را، مشروط به رضایت لشکریان مسلمان کرده بود.

به هر حال، نظر شیعه و برخی اهل سنت، غیر از این مطلب است، چرا که، ایشان قائلند، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، جناب جعفر طیار رحمۃ اللہ علیہ را، به فرماندهی سپاه اسلام منصوب نمودند، و بر این نظریه، دلایل بسیاری را اقامه می کنند.

شواهد امیری زید بن حارثه

علاوه بر روایتی، که در ابتدا آمد و اغلب محدثین اهل سنت، آن را در کتب خویش آورده اند، دو نقل دیگر نیز، به عنوان مؤید این مطلب، مطرح است.

۱- حدیث عایشه:

«ما بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ فِي سَرِيَّةٍ إِلَّا أَمَرَهُ عَلَيْهِمْ وَلَوْ بَقِيَ لَأَسْتَخْلَفَهُ»

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، زید ابن حارثه را به سریه ای نفرستاد مگر اینکه او را امیر سپاه نمود و اگر او زنده بود، جانشین پیامبر می شد.

۱ . المسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۷؛ فضائل الصحابة نسائی، ص ۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۹؛ عمدة الغاری، ج ۸، ص ۹۴؛ المصنف، ج ۷، ص ۵۳۳؛ السنن الكبرى نسائی، ج ۵، ص ۵۲؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۳۶۶؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۳۶؛ الاصابة، ج ۲، ص ۴۹۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۵؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۹۰؛ السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۱

برآورد از عبارت فوق اصرار زیاد عائشه بر مقام زید است تا آنجا که می‌گوید: زید در هر سریه‌ای که حضور داشته، امیر سپاه اسلام، بوده و کار را تا آنجا، ادامه می‌دهد، که می‌گوید: اگر زید، زنده بود، جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شد!

بنا بر این استدلال، وقتی جناب زید، در هر سریه‌ای امیر، است، طبیعی، به نظر می‌رسد، که، امیر نبرد موته نیز، او باشد.

هر چند ذیل حدیث، به یقین با روایات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در تعارض است و به نظر می‌رسد، کینه و دشمنی عائشه، با امیرالمؤمنین علیه السلام، سبب بیان چنین کلامی باشد.

واضح است، که هدف عائشه، تعریف و تمجید، از زید، به تنهایی نیست، بلکه عداوت و کینه با امیرالمؤمنین علیه السلام، سبب تعریف از زید شده است. البته، ما منکر جایگاه جناب زید نیستیم، لیکن معتقدیم این گونه اقرار دشمن به فضیلت زید، فقط برای انکار فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام، است.

۲- اعتراض جناب جعفر علیه السلام :

داستانی که - به فرض صحت! - می‌تواند، دلیلی بر امارت زید باشد، اعتراض جناب جعفر علیه السلام، به امیری زید است.

پس از آن که، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، زید را، به امیری سپاه، برگزید، جناب جعفر علیه السلام، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت:

«ما كُنْتُ أَذْهَبُ [أَرْغَبُ] إِنْ تَسَعَمَلْ عَلَيَّ زَيْدٌ»

اگر زید را بر من بگماری من به جنگ نمی روم [دوست ندارم که بروم]
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نیز، در جواب فرمود:

((إِمضِ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّ ذَلِكَ خَيْرٌ))^۱

برو تو نمی دانی که کدام یک از این ها خیر است.

بنا بر نقل دیگر، جناب جعفر علیه السلام، فرمود:

((مَا كُنْتُ أَرْهَبُ إِنْ تَسْتَعْمَلَ عَلِيَّ زَيْدًا))^۲

من از این که زید امیرم باشد، نمی هراسم.

میان مفهوم هر دو قول، تفاوت بسیاری، وجود دارد، چرا که، بنا بر قول اول، جناب جعفر علیه السلام، از امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده و از رفتن به جنگ، امتناع می ورزد، ولی بنا بر قول دوم، امیری زید را، می پذیرد و با سپاه اسلام نیز، همراه خواهد شد، ولی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، راجع به امیر شدن زید، علّت را، جویا می شود. ولی، آنچه، در هر دو قول، مشترک است، امیری زید، بر جناب جعفر علیه السلام و سپاه موته است.

صحت این روایت مورد تردید است، بلکه می توان گفت جعلی بودن آن، مورد اطمینان و یقین است، چرا که اولاً، با شأن و جایگاه جناب جعفر علیه السلام، سازگاری ندارد و دوم این که، اضطراب و تصحیف موجود، در نقل، ما را به شک و تردید می اندازد و سوم، این که، دلایل محکمی، بر امیری اول جناب جعفر علیه السلام، وجود دارد.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۱۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲۲

۲. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۹۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۴؛ امتناع

الاسماع، ج ۱۳، ص ۳۶۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۵

شواهد امیری جناب جعفر علیه السلام

دلایل و شواهد بسیاری، بر امیری جناب جعفر علیه السلام وجود دارد، که مهمترین آنها روایاتی است که از ائمه اطهار علیهم السلام به ما رسیده، است، که به قول مرحوم سید شرف الدین، روایات ما، در این باب، از ائمه اطهار علیهم السلام بسیار است.

به عنوان مثال، روایتی که، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّهُ إِسْتَعْمَلَ عَلَيْهِم جَعْفَرًا فَإِنْ قُتِلَ فَزَيْدٌ فَإِنْ قُتِلَ فِإِبْنُ رُوحَةَ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر آن سپاه جعفر را گماشت و اگر او کشته شد، زید و سپس ابن رواحه را گماشت.^۱

و یا می توان، همان داستان محاجّه و مناظره عبدالله بن جعفر یا عبدالله بن عباس، با معاویه را، یادآوری نمود، که در آن، جناب جعفر علیه السلام، امیر اول سپاه موته، معرفی گشته و معاویه و اطرافیان وی نیز، مخالفتی نکرده اند.

دلیل دیگر، داستانی است، که ابن سعد، به نقل از ابی عامر، نقل کرده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مرا به شام فرستاد، در بازگشت به دوستان مسلمانم رسیدم که در موته با مشرکین می جنگیدند... پس جعفر ابن ابی طالب، لواء را برداشت و سلاح برداشت و در حالی که او امیر سپاه بود، حمله کرد... پس زخمی شد و چون به شهادت رسید، لواء را زید برداشت.^۲

۱. النص و الاجتهاد، ص ۸۵

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۶؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۵؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۷۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۱۲

۳. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۹

در این میان، حسان بن ثابت و کعب بن مالک نیز، با اشعار خویش، که در رثای شهدای موته سروده‌اند، کمک بسیاری به اثبات امیری جناب جعفر علیه السلام، نموده‌اند.

حسان بن ثابت چنین سروده است:

فلا یبعدن الله قتلی تتابعوا بمؤتة منهم ذوالجناحین جعفر
و زید، فعبدا لله، حیث تتابعوا جمیعاً و اسباب المینة تحظر
غداة مضوا بالمومنین یقودهم إلی الحرب میمون النقیة أزهـر
أغر كضوء البدر من آل هاشم أبی إذا سیم الظلالة مجسر^۱
این شعر، علاوه بر آن که، تتابع جناب جعفر و زید و عبدالله را، بیان می‌کند، تصریح دارد، به این مطلب، که قائد و رهبر نبرد موته، از بنی هاشم می‌باشد و صفاتی را، که برای وی، ذکر می‌کند، تنها بر جناب جعفر علیه السلام، منطبق، است.

کعب بن مالک الأنصاری نیز چنین سروده است:

فكأنما بین الجوانح و الحشا ممّا تأوَّبني شهاب مدخل
وجدا علی النفر الذین تتابعوا یوما بمؤتة أسندوا لم ینقلوا
... إلی أن قال

فمضوا أمام المسلمین یقودهم فنق علیهنّ الحدید المرفل
إذ یهتدون بجعفر و لوائه قدام أوّهم فنعم الأوّل

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳۷؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۱؛ البداية و النهایة، ج ۴، ص ۲۹۷؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۷۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۶۲؛ الاصابة، ج ۱، ص ۵۹۴؛ ثلاثیات کلینی، پاورقی ص ۱۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۰؛ شجرة طوبی، ج ۲، ص ۲۹۷

حَتَّى تَفْرَجَ الصَّفُوفَ وَ جَعْفَرٌ حَيْثُ التَّقِي وَعَثَ الصَّفُوفَ مَجْدِلٌ^۱

شعر فوق تصریح دارد، بر این که جناب جعفر علیه السلام، امیر اول و رهبر سپاه موته، بوده است و ایشان با لواپی، که در دستش بوده، پیشاپیش لشکر اسلام، حرکت، می کرده است.

احتجاج امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه، دلیل دیگری، بر این مدعاست:

«وَقَدْ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَيْشًا يَوْمَ مَوْتِهِ، فَقَالَ عَلَيْكُمْ جَعْفَرُ، إِنَّ هَلَكَ فَزِيدٌ فَإِنْ هَلَكَ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَقَتَلُوا جَمِيعًا، فَتَرَاهُ يَتْرُكُ الْأُمَّةَ وَ لَمْ يُعَيِّنْ لَهُم مِّنَ الْخُلَيفَةِ بَعْدَهُ؟!»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، لشگری را در روز موته فرستاد و فرمود: امیر شما جعفر است و اگر کشته شد، زید و سپس عبدالله ابن رواحه، امیر هستند و همه آنان کشته شدند. آیا فکر می کنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امت را ترک کند و نگوید که خلیفه پس از او کیست؟^۲

و یا خبرهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از وقایع نبرد موته، که انس بن مالک، آن را، نقل کرده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در حالی که چشمانش اشک ریزان بود، برای ما خطبه ای خواند و فرمود: جعفر، پرچم را برداشت و کشته شد، سپس آن را زید ابن حارثه برداشت و کشته شد، سپس عبدالله ابن رواحه آن را

۱ . مقاتل الطالبیین، ص ۹؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۱؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۴۲؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۹۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۶۳؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۷۳؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳۸؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲

۲ . الاحتجاج، ج ۲، ص ۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۹؛ مواقف الشیعة، ج ۱، ص ۳۳۸؛ الدر النظیم، ص ۴۹۹؛ جواهر التاریخ، ج ۳، ص ۱۸۷

برداشت و کشته شد و بالاخره، خالد ابن ولید آن را برداشت.^۱

علاوه بر این مطالب، شواهد و مؤیداتی نیز، در این مسئله، وجود دارد، که به عنوان مثال، یعقوبی در کتاب تاریخ، خود می نویسد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جعفر ابن ابی طالب و زید ابن حارثه و عبدالله ابن رواحه را در لشکری، برای جنگ با رومیان به شام فرستاد، در سال هشتم.^۲

و فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به معاویه خواندنی است:

«و كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ وَ أَحْجَمَ النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَ بَهِمِ أَصْحَابِهِ حَرَّ السُّيُوفِ وَ الْأَسِنَّةِ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر گاه کار سخت می شد و اتفاقی می افتاد، خاندانش را مقدم می کرد و به وسیله ایشان، یارانشان را از شمشیرها و نیزه نجات می داد. و سپس نتیجه می گیرد که:

«فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ قُتِلَ حَمْرَةُ أَحَدٌ وَ قُتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مَوْتِهِ»

پس عبیده ابن حارث در روز بدر و حمزه در روز احد و جعفر در روز موته^۳ کشته شدند.

که جمع این دو جمله، شاهی است بر امیری جناب جعفر علیه السلام، چرا که از، طرفی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند اهل بیت پیامبر، پیشگام مسلمانان، در حوادث بوده اند و از طرف دیگر، جناب جعفر علیه السلام را، پیشگام نبرد موته، می دانند.

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۶

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۷؛ نهج البلاغه شیخ محمد عبده، ج ۳، ص ۹؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۱۵؛ میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۲۳۰؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۴۷۳؛ نورالبراهین، ج ۲، ص ۴۱۸

چنان که روشن شد، در هر دو قول، دلایل و شواهدی، وجود دارد، ولی آنچه، مناسب شأن و مقام جناب جعفر علیه السلام، بوده و هیچ کس در آن، تردید نمی کند، افضلیت جناب جعفر علیه السلام، بر جناب زید بن حارثه است. کلام آخر این که چگونه ممکن است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مفضول را^۱، بر افضل مقدم نماید؟!^۲

۱. نفحات الازهار، ج ۳، ص ۲۶۶

۲. عمدة الطالب، ص ۳۵

سه : داستان نبرد ماته

پس از آن که، خبر شهادت حارث بن عمیر، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که پیش از این، از آماده شدن رومیان برای حمله به حجاز، مطلع شده بودند، سپاهی را تجهیز نمود و همراه با آنان در جرف، اردو زد و پس از آن که، نماز ظهر را، در میان مسلمانان، اقامه نمود، برخاسته و امیران سپاه اسلام را، به این ترتیب مشخص نمود: جناب جعفر علیه السلام را به امارت اول سپاه گماشت و در صورت شهادت جناب جعفر علیه السلام، زید بن حارثه را امیر سپاه نمود و در صورت شهادت زید نیز، عبدالله بن رواحه را امیر سپاه قرار داد و سپس فرمود:

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَبِمَنْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، أَغْزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، لَا تَغْدَرُوا وَلَا تَغْلُوا وَلَا تَقْتُلُوا وَلِيدًا وَإِذَا لَقِيتُمْ عَدُوَّكُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَادْعُوهُمْ إِلَى إِحْدَى ثَلَاثٍ، فَإَيُّهُمْ مَا أَجَابَكُمْ إِلَيْهَا فَاقْبَلُوا مِنْهُمْ وَكُفُّوا عَنْهُمْ الْأَذَى ثُمَّ ادْعُوهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ فَعَلُوا فَأَخْبَرُوهُمْ، أَنْ هُمْ مَا لِلْمُهَاجِرِينَ وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا، فَأَخْبَرُوهُمْ أَنَّ هُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ - يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللَّهِ [الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ] وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفَيْءِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ أَبَوْا فَسَلُّوهُمْ

الْجَزِيَّةَ، فَإِنْ فَعَلُوا فَأَقْبَلُوا مِنْهُمْ وَكُفُّوا عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ وَقَاتِلُوهُمْ»

سفارش می‌کنم شما را، به تقوای الهی و به نیکی با مسلمانانی که همراه شما هستند، بجنگید به نام خدا و در راه خدا، با کسانی که به خدا کافر شده‌اند، بیرنگ نزنید، زیاده روی ننمایید و کودکی را نکشید و چون دشمنان مشرکتان را دیدید آنها را، به این سه چیز دعوت کنید و هر کدام را که قبول کردند، شما نیز، از آنان بپذیرید و دست از آزارشان بردارید.

آنها را دعوت کنید به آمدن به دار مهاجرین، اگر قبول کردند، بگویید آنچه برای مهاجرین هست برای ایشان هم هست و هر تکلیفی که بر مهاجرین هست بر ایشان نیز هست و اگر از آمدن سرپیچی کردند به آنان بگویید می‌توانند، مانند مسلمانان عادی باشند و حکم خدا، که بر مومنین جاری است، بر آنان جاری می‌شود، ولی در غنیمت و فیء، سهمی ندارند، مگر این که به جهاد بروند، اگر این را هم نپذیرفتند، از آنان بخواهید جزیه بپردازند و اگر پذیرفتند، قبول کنید و دست از ایشان بردارید، ولی اگر خودداری کردند از خدا یاری بخواهید و با آنان بجنگید.^۱

از فحواى سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می‌توان فهمید که هدف از ارسال سپاه موته، تنها پیشگیری از حمله رومیان نبوده، بلکه هدفی دیگر مورد نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، که متأسفانه، بی تدبیری خالد بن ولید و فراری دادن لشکر، مسلمانان را، از رسیدن به این مهم، باز داشت.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۶۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۶؛ السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۹۸۷؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۵۹؛ اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۱۲۴

حدیث ضبابه:

برخی از مورخین، گفته‌اند زمانی که لشکر آماده حرکت از مدینه شد، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به آنان سفارش کرد که مبادا به سمت موته بروند، ولی در میان راه، ابرهای غلیظ و باد سختی، بر آنان وزیدن گرفت، به حدی که چشم‌های آنان دیگر توان دیدن نداشت. هنگامی ابرها از بین رفتند که، مسلمانان، بر خلاف نظر پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم، به موته رسیده بودند.^۱

داستان مذکور نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا، وقتی، آنان برای انتقام خون حارث بن عمیر، از مدینه خارج می‌شوند، لزومی ندارد تا به موته نروند، بلکه حتی برای این منظور، می‌بایست لزوماً به موته بروند.

اسباب عادی سفر نیز به خصوص برای این مهم، باید فراهم باشد. لهذا حرکت بدون راه شناس و در مسیری که که به آن آگاهی ندارند، آن قدر غیرعقلایی است، که قبول داستان ضبابه را مشکل می‌سازد.^۲

ادامه داستان نبرد

مسلمانان و به خصوص امرای سپاه، که نوید شهادت خویش را، از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم شنیده بودند، با خانواده‌های خویش وداع کرده و آماده سفر شدند. زید بن ارقم، که در آن تاریخ، نوجوانی بوده و تحت کفالت عبدالله بن رواحه، می‌گوید: عبدالله مرا بر مرکب خویش نشانده بود و اشعاری را می‌خواند

۱. السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۷۸۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۸

۲. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱۹، ص ۳۲۱. داستانهایی ساختگی نظیر حدیث ضبابه راجع به واقعه موته فراوان می‌باشد که جهت مطالعه بیشتر در این مورد می‌توانید مراجعه نمایید به کتاب الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱۹، ص ۲۷۰ به بعد

که، از آن بوی وداع و نوید شهادت می‌آمد. هنگامی که، من آن اشعار را، شنیدم، گریستم. وقتی او گریه‌های مرا دید، ضربه‌ای با تازیانه به من زد و گفت: خداوند شهادت را نصیب من می‌کند و از دنیا و هم و غمش راحت می‌شوم و تو باز خواهی گشت، پس تو را چه می‌شود؟!^۱

پس از آن که، مسلمانان به سرزمین معان، رسیدند در این هنگام خبر لشکر صد یا دویست هزار نفری روم، به گوش سپاهیان رسید. تاثیر این خبر به حدّی بود که غالب مسلمانان، خود را باخته و از کثرت لشکریان دشمن، بیمناک شده، به همین سبب دو شب را، در معان مانده و در پی چاره‌ای بودند.

پس از آن، به این نتیجه رسیدند که نامه‌ای به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نوشته و اوضاع را، برای ایشان تشریح نمایند و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بخواهند یا افرادی را برای کمک به ایشان بفرستد و یا ایشان را، امر به بازگشت نماید.

در این هنگام عبدالله بن رواحه برخاسته و گفت:

ای مردم به خدا سوگند، آنچه از آن بیم دارید، همان شهادت است که به خاطرش، از مدینه خارج شده‌اید، ما با نفرات و سلاح و برتری نیرو، نمی‌جنگیم، بلکه به وسیله دین خود می‌جنگیم، دینی که خدا ما را با آن گرامی داشته است، پس حرکت کنید که در این جنگ یکی از دو خوبی وجود دارد، یا پیروز می‌شویم و یا به شهادت می‌رسیم و این دو بد نیست.

۱ . تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۱؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۷۸؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳۲؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۳، ص ۴۶۰؛ سبل الهدى و الرشاد، ج ۶،

این تشجیع عبدالله بن رواحه، موثر واقع شد و مسلمانان، آماده حرکت به منطقه بلقاء [موته] شدند.^۱

آغاز جنگ موته و رشادت‌های جناب جعفر علیه السلام

پس از آنکه دو سپاه، با یکدیگر، روبرو شدند، جنگ آغاز شده و دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند.^۲

جناب جعفر علیه السلام که امیر و علمدار سپاه نیز بود، سلحشورانه و دلیرانه در حالی که، اشعاری را، زمزمه می کرد، به صفوف دشمنان، حمله نموده و با آنان می جنگید:

يَا حَبْذَ الْجَنَّةِ وَاقْتِرِ اِيَّهَا طِيَّةً وَبَارِدًا شَرَابُهَا
وَالرُّومُ رَوْمٌ قَدْ دَنَا عَذَابُهَا كَافِرَةٌ بَعِيدَةٌ اَنْصَابُهَا
عَلَيَّ اِذْ لَاقَيْتُهَا ضُرَابُهَا^۳

در این میان جراحاتی بر پیکر مطهر ایشان، وارد آمده بود، پس از مدتی نبرد، از مرکب خویش پیاده شد و آن را ذبح (بنا به برخی از نقل‌ها، زخمی)

۱ . بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۵۵؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۱۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۸؛ اسدالغابة، ج ۳، ص ۱۵۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۸۱؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳۱

۲ . بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۵۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۱۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۸؛ المعجم الكبير، ج ۵، ص ۸۵؛ الاصابة، ج ۵، ص ۳۴۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲۱؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۳۹۸؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳۲؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۳، ص ۴۶۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۸

۳ . الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۸؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۷۸؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۸۴۹

نمود و پرچم لشکر اسلام، را در دست راست خود گرفته و به دل لشکر دشمن حمله کرد.

در این هنگام، مردی از دشمنان، به ایشان حمله کرده و دست راست ایشان را، از بدن جدا نمود، اما ایشان، که عظمت اسلام را، بر جان خویش مقدم می‌شمارد، پرچم را، به دست چپ خویش گرفت و با رشادت و شجاعت بیشتر، مجدداً به حمله خویش ادامه داد.

دشمن، که علاوه بر قتل جناب جعفر، به از میان برداشتن اسلام، می‌اندیشید، برای سرنگون کردن پرچم اسلام، دوباره به جناب جعفر علیه السلام، حمله ور شد و دست چپ ایشان را از بدن جدا نمود.

اما این کار هم، سبب از پا افتادن جناب جعفر علیه السلام، نشد، چرا که، ایشان با بقایای دستان خویش، پرچم را، به پهلوی کشید و پرچم اسلام را در اهتزاز نگاه داشت:

«و كَانَتْ قَدْ طَعِنَتْ يَدَهُ الْيُمْنِي ثُمَّ الْيُسْرَى وَ هُوَ مُمَسِّكٌ لِلْوَاءِ فَلَمَّا فَقَدَهُمَا احْتَضَنَهُ حَتَّى قُتِلَ وَ هُوَ كَذَلِكَ»

ابتداءً، دست راست جعفر مجروح شد و سپس دست چپش، در حالی که با دستش پرچم را نگه داشته بود، هنگامی که هر دو دستش جدا شد، پرچم را به سینه گرفت و در همین حال بود تا به شهادت رسید.

اصرار ایشان، برای برپا نگاه داشتن پرچم اسلام، علاوه بر این که، روحیه مسلمانان را افزایش می‌داد، باعث درهم شکستن روحیه دشمنان اسلام نیز می‌شد. چرا که، با این شجاعت و شهامت، تصویر رعب انگیزی، از قدرت

اسلام و مسلمانان پاک سیرت را، در اذهان دشمنان اسلام، نقش می بست.
تا جایی که امکان داشت، جناب جعفر علیه السلام، پرچم را، در اهتزاز نگاه داشت.
تا آن که به شهادت رسید.

بنا به برخی نقل ها، هنگامی که هر دو دست جناب جعفر علیه السلام از بدن جدا
شد و پرچم را، با زحمت بسیار در میانه میدان برافراشته نگاه داشت، مردی از
رومیان به ایشان نزدیک شد و با ضربت شمشیر، پیکر مطهر ایشان را، به دو
نیمه کرد.^۱

سرانجام، این فرمانده دلیر سپاه اسلام، در روز ششم جمادی الاولی و در
حالی، که چهل و یک سال از عمرش می گذشت، به شهادت رسید.
پس از ایشان، زید بن حارثه، پرچم را برداشته و پس از شهادت وی،
عبدالله بن رواحه، این کار را انجام داد، تا به شهادت رسید.

پس از آنکه، هر سه امیر سپاه، به شهادت رسیدند، خالد بن ولید، پرچم
لشکر را، برداشته و فرار کرد و سپاهیان نیز به دنبال او، پا به فرار گذاشتند.^۲
گرچه، امروز، این کار خالد بن ولید را، شجاعت و حسن فرماندهی وی،
می دانند،^۳ لکن تنها با این اقدام، پیروزی و نصرتی که با خون شهدای مویه، در

۱. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۴۰؛ عمدة القاری، ج ۱۷، ص ۲۳۸؛ البدایة و النہایة، ج ۴، ص ۲۹۲؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۴

۲. الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۹؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۲۰ و ...

۳. المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۰۳ و همچنین ج ۴، ص ۳۴؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۶؛ فتح الباری، ج ۷، صص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ السنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۸۰، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۵۵؛ تفسیر السمعی، ج ۵، ص ۴۲۵؛ کنز العنال، ج ۱۰، ص ۳۸۷؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵ و ...

شرف تحقق بود از کف رفته و حاصلی نیز، جز هزیمت و شکست برای سپاه اسلام به همراه نداشت.

شهید روزه دار

عبدالله بن عمر می گوید: هنگامی که، جعفر بن ابی طالب، بر زمین افتاده بود و لحظات آخر عمر خویش را سپری می کرد، بالای سرش آمد:

«فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ الْمَاءَ، فَقَالَ: إِنِّي صَائِمٌ فَضَعُهُ فِي تَرْسِي عِنْدَ رَأْسِي، فَإِنْ عِشْتُ حَتَّى تَغْرِبَ الشَّمْسُ أَفْطُرُ...»

به او ظرف آبی دادم تا بنوشد، اما به من گفت من روزه دارم، آب را در سپرم بریز و آن را بالای سرم بگذار، اگر تا غروب زنده بودم آن را می نوشم.

عبدالله بن عمر می گوید: جعفر، پیش از غروب، در حالی که، روزه دار بود،^۱ به شهادت رسید.

برخی که نتوانسته اند، این فضیلت جناب جعفر عليه السلام را تحمل کنند، نوشته اند:

«كُونُهُ عليه السلام مَاتَ صَائِمًا لَا يُنَاسِبُ كُونُهُ شَقَّ نِصْفَيْنِ»

اینکه جعفر عليه السلام روزه دار بوده است، با دو نیم شدن پیکر ایشان، مناسبتی ندارد.^۲

البته، هیچ توضیحی نداده اند، که چرا بین این دو، هیچ مناسبتی نیست و دو نیم شدن جناب جعفر عليه السلام توسط دشمن چه منافاتی با روزه دار بودن ایشان دارد، در حالی که نه موجب افطار است و نه مفسد روزه؟!

۱ . السيرة الحلیة، ج ۲، ص ۷۹۱

۲ . السيرة الحلیة، ج ۲، ص ۷۹۲

جراحات و صدمات وارده بر جناب جعفر علیه السلام

رشادت‌های جناب جعفر، در میدان جنگ به حدی بوده است، که ضربات و صدمات وارد بر ایشان را، خارج از حد تحمل یک انسان عادی، نوشته‌اند.

ابن عمر می‌گوید:

در روز موته، جعفر را در آغوش کشیدم و دیدم که در روبروی بدنش چهل و چند زخم وجود داشت.

در نقل دیگر، ضربات وارد بر ایشان را، پنجاه ضربه نیزه و شمشیر، آن هم در جلوی بدن ایشان، نوشته‌اند.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«أَصِيبَ يَوْمَئِذٍ جَعْفَرٌ وَبِهِ خَمْسُونَ جَرَاْحًا، خَمْسٌ وَعِشْرُونَ مِنْهَا فِي وَجْهِهِ»

جعفر آسیب دید و پنجاه زخم خورده بود که بیست و پنج ضربه آن در صورتش بود.

و نیز بخاری و بیهقی، جراحات وارده بر ایشان را، شصت ضربه می‌دانند.

و یا وقتی از عبدالله بن عمر، علّت ارادتش به عبدالله بن جعفر را،

می‌پرسند، می‌گوید:

۱ . سیر اعلام النبلاء ج ۱ ص ۲۱۰

۲ . السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۳، ص ۴۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، پاورقی ص ۲۱۰؛ العمدة لابن البطريق، ص ۴۰۸؛ صحيح البخاری، ج ۵، ص ۸۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۵۷؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۸۰

۳ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۶

۴ . سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۹

اگر پدر او را دیده بودید شما نیز او را دوست می داشتید، در مقابل بدن پدرش از سر تا قدم، هفتاد زخم شمشیر و نیزه وجود داشت.^۱

عده ای از کسانی که دو نیم شدن جناب جعفر علیه السلام را، پذیرفته اند، گفته اند، تنها در یکی از دو نیمه بدن ایشان، هشتاد و چند زخم، وجود داشته است.^۲

برخی دیگر نیز جراحات جناب جعفر علیه السلام را، نود ضربه نیزه و شمشیر و برخی دیگر، هفتاد و چند ضربه دانسته اند.^۳

به هر ترتیب، جمع میان این آرای مختلف، ممکن است.

چرا که، هر روایت متضمن نوعی از جراحات، بوده است: برخی جراحات ناشی از نیزه و شمشیر را، ذکر، چرا کرده اند و برخی دیگر جراحات ناشی از تیر را نیز شمرده اند، فلذا بین عبارات، منافاتی، وجود ندارد.^۴

مطلب دیگری که از مجموعه این روایات استفاده می شود، نادرست بودن قولی است که می گوید پیکر جناب جعفر علیه السلام بر اثر ضربت شمشیر دو نیم شده، چون در هیچ کدام از روایات فوق مطلبی دال بر این نکته وجود ندارد.

۱ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۶۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۳۷۱

۲ . السیرة الحلیة، ج ۲، ص ۷۹۱

۳ . اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۲۸؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۸۷ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۸؛ ذخائر العقبی،

ص ۲۱۸؛ العمدة، ابن الطریق، ص ۴۰۸؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۴۸

۴ . الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۲۰، ص ۱۷

چهار : خبر دادن پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم به مسلمانان

شکی نیست که، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نسبت به اتفاقات گوناگون، آگاهی داشته و این آگاهی که در برخی موارد، از طریق اخبار غیبی بوده است را، گهگاه به مسلمانان نیز خبر می دادند، تا علاوه بر این که آنان را در جریان امر بگذارند، گوشه‌ای از اعجاز خویش را نیز، برای تقویت قلوب مسلمانان، به نمایش بگذارند. یکی از این موارد، مربوط به جنگ موته و شهادت فرماندهان سپاه اسلام است.

چون مردم در موته درگیر شدند، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بر منبر نشست و فاصله بین ایشان و شام برداشته شد و ایشان نظاره گر جنگ شدند و سپس فرمودند: پرچم را، جعفر بن ابی طالب برداشته و شیطان به سراغش آمد و زندگی را، در نظر او آورد و مرگ را، برایش بد جلوه داد و او را به دنیا ترغیب کرد. او گفت: الآن که زمان تقویت ایمان در قلب مومنین است، دنیا را، در چشم من می‌آوری، پس به میدان رفت و به شهادت رسید. پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بر او نماز خواند و برایش دعا کرد و فرمود: برای برادران استغفار کنید که او شهید است و داخل بهشت شده و با دو بال از یاقوت به هر کجای بهشت، که بخواهد پرواز می‌کند.

۱ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۶۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۳۶۸؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۸۱؛ السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۶۶؛ و به همین مضمون: الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۲۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۲۹

روایتی نیز، از امام صادق علیه السلام وجود دارد، که ایشان در آن روایت، علاوه بر اخبار پیامبر از شهادت جناب جعفر علیه السلام، حزن و ناراحتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز، بیان کرده‌اند:

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بينما رسول الله في المسجد، إذ خَفَضَ لَهُ كُلَّ رَفِيعٍ وَرَفَعَ لَهُ كُلَّ خَفِيزٍ حَتَّى نَظَرَ إِلَى جَعْفَرٍ عليه السلام، يُقَاتِلُ الْكُفَّارَ، قال: فَقُتِلَ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: قُتِلَ جَعْفَرٌ، وَ أَخَذَهُ مَغْصٌ فِي بَطْنِهِ»

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در مسجد نشسته بودند، همه بلندی‌ها کوتاه شد و همه فرو رفتگی‌ها، برآمد تا آنکه نگاهش به جعفر علیه السلام افتاد، که با کفار می‌جنگد، امام صادق می‌فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جعفر کشته شد، در این هنگام دردی در سینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار شد.

آخرین تلاش شیطان

وقتی، جناب جعفر علیه السلام، پرچم اسلام را، در دست گرفت، شیطان، برای وی، مجسم شده و سختی مرگ را به ایشان نشان داد تا بتواند او را دل بسته دنیا کند. غافل از اینکه، در برابر کسی ایستاده است، که نه تنها از شهادت، نمی‌هراسد، بلکه عاشق شهادت در راه خداوند متعال است. در این هنگام جناب جعفر علیه السلام رو به او کرده و فرمودند:

«الآن حِينَ اسْتَحْكَمَ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ثَمَنِي الدُّنْيَا»

الان که وقت استحکام ایمان است به سراغ من آمده‌ای و دنیا را در چشم من می‌آوری؟

پس از آن، به نبرد خویش، ادامه دادند، تا به شهادت رسیدند.^۱
 گرچه شیطان از گمراه کردن هیچ کس، مایوس نیست و دست از هیچ اقدامی نخواهد کشید، لیکن رجز معروف جناب جعفر علیه السلام و مطالعه روحیات و شخصیت ایشان، نمایانگر بیهوده بودن تلاش شیطان، است.
 روایت مشهور دیگری، همین استقامت جناب جعفر علیه السلام را، وجه تمایز ایشان از زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه، دانسته است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُثُلُ إِلَيَّ جَعْفَرُ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فِي خِيَمَةٍ مِنْ دَرٍّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَي سَرِيرٍ فَرَأَيْتُ زَيْدًا وَ ابْنَ رَوَاحَةَ أَعْنَاقِهِمَا صُدُودٌ وَ رَأَيْتُ جَعْفَرًا مُسْتَقِيمًا لَيْسَ فِيهِ صُدُودٌ، فَسَأَلْتُ، فَقِيلَ لِي إِنَّهُمَا حِينَ غُشِيَهُمَا الْمَوْتُ أَعْرَضَا وَ كَأَنَّهُمَا صَدَّابُوجَهُمَا وَ أَمَّا جَعْفَرُ فَإِنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ»^۲

خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس

پس از آن که، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خبر شهادت جناب جعفر علیه السلام را، به مردم اعلام نمود، به خانه جعفر طیار رفته و همسر و فرزندان او را نیز ضمن تعزیت و تسلیت، از واقعه شهادت جناب جعفر طیار علیه السلام، مطلع نمودند:
 اسماء بنت عمیس می گوید: صبح روزی که جعفر به شهادت رسید، من

۱. الثاقب فی المناقب، طوسی، ص ۱۰۲؛ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۱۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۸۷؛ اتباع الاسماء، ج ۱، ص ۳۴۲
 ۲. ذخائر العقبی، ص ۲۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۶۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۳؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۴؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۶۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۵۳

فرزندانش را نظافت می‌کردم و روغن می‌مالیدم، که پیامبر اکرم ﷺ وارد خانه ما شد و فرمود: ای اسماء فرزندان جعفر کجایند؟ من فرزندانم را آوردم، پیامبر اکرم ﷺ آنان را در آغوش کشید و آنان را می‌بویید، سپس چشمانش پر اشک شد و گریست. عرض کردم: یا رسول الله، گویا خیری از جعفر به شما رسیده است؟ فرمود: او امروز به شهادت رسید. برخاستم و فریاد زدم و زنان دورم جمع شدند.

در روایت دیگری جناب عبدالله بن جعفر نقل می‌کند:

به یاد می‌آورم، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ وارد خانه ما شد و خبر شهادت پدرم را به مادرم داد، من به نگاه می‌کردم که دست بر سر من و برادر می‌کشید و چشمانش نمناک از اشک بود و اشک بر محاسنش می‌چکید، سپس فرمود: خدایا جعفر به بهترین ثواب‌ها پیشگام شده، جای او را در فرزندانم پر کن، آنگونه که برای بهترین بندگان، جانشین گذاشته‌ای... سپس فرمود: مرد، با برادر و پسر عمویش بزرگ [و محکم] است، بدانید که جعفر به شهادت رسید.

پس از آنکه، پیامبر اکرم ﷺ شهادت جناب جعفر علی‌ه السلام را، به همسر ایشان خبر دادند، اسماء (که از مطالعه زندگیش، ارادت و علاقه اش به جناب جعفر علی‌ه السلام کاملاً مشهود است)، برای ایشان مرثیه‌هایی، سروده و می‌خواند:

یا جعفر الطیار خیر مضرِب للخیل یوم تطاعن و تشاح

۱. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۰؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۸۲؛

تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۶۰

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۴۶

قد كنت لي جبلاً ألوذ بظله فتركتني أمشي بأجر دضاحي
قد كنت ذاهميه ما عشت لي أمشي البراز و أنت كنت جناحي
فالיום أخشع للذليل و أتقي منه و أدفع ظالمي بالراح

در همین روز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وضعیت و حال جناب جعفر علیه السلام، در برزخ و بهشت را به اسماء بنت عمیس، بشارت می دهند، که در فصل آینده خواهد آمد.

خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علی علیه السلام

شاید، سخت ترین کار در روز شهادت جعفر طیار علیه السلام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه، بتوان خبر دادن از واقعه به امیر المؤمنین علیه السلام دانست.

چرا که، میان این دو برادر، ارتباط و علاقه عجیبی، برقرار بوده است، به طوری که امیر المؤمنین علیه السلام بعدها، از دوری جعفر طیار علیه السلام، بسیار شکوه می کند. بدیهی است، که شهادت جعفر طیار، برای امیر المؤمنین علیه السلام، بسیار دردناک و تلخ باشد. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از آنکه، مردم راه، از واقعه مطلع می سازند، خود انجام این کار راه، بر عهده می گیرند:

((...إلى أن أخبرَ بِشهادته و بكي رسول الله و جميع من حَضَرَ و لم يكن عليَّ حاضرًا، فعند ذلك دَخَلَ عليٌّ علیه السلام في المسجد، فلما بَصَرَ به النَّبي، قال: إِنَّ عَلِيًّا لَا يُطِيقُ و اسْكُتُوا. فَسَكُتُوا، فلما دَخَلَ عليٌّ و نَظَرَ في وجوه النَّاس. قال: يا رسول الله، هل لكَ علمٌ بأخي جعفر؟ فَبَكَي رسول الله صلی الله علیه و آله و قال: آجَرَكَ الله، يا أبا الحسن، لَقَدْ قُتِلَ. فَبَكَي أميرُ المؤمنین علیه السلام و قال: إِنَّا لله و إِنَّا إليه راجعون، أَلَا انْقَصَمَ [انفصم] ظَهري...))

تا آنکه شهادتش را خبر داد و پیامبر اکرم ﷺ و هر که در مسجد بود، گریستند در حالی که، علی علیه السلام در مسجد نبود، ناگهان ایشان داخل مسجد شد، تا پیامبر اکرم ﷺ، ایشان را دید، فرمود: علی طاقت ندارد، پس ساکت شوید. هنگامی که علی علیه السلام داخل شد و در چهره مردم نگاه کرد فرمود: یارسول الله آیا، از برادرم جعفر، خبری داری؟ پیامبر اکرم ﷺ، گریست و فرمود: یا ابالحسن، خدا اجرت بدهد، جعفر به شهادت رسید. امیرالمؤمنین علیه السلام، بسیار گریست و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، الان کمرم آسیب دید. [پشتم خالی شد].^۱

عمّا جعفر! عمّا عباس!

بی شک حضرت عباس ابن علی علیه السلام را می توان شبیه ترین فرد، به حضرت جعفر طیار علیه السلام دانست. چرا که، هم از لحاظ ایمان و هم از لحاظ ارادت به اهل بیت، بسیار همانند، هستند.

این شباهت به حدّی، زیاد است، که حتّی در نحوه شهادت و... نیز وجود دارد: قطع هر دو دست، پرواز در بهشت و... حتّی، تلخی شهادت هر دو بزرگوار، برای خانواده ها و به خصوص برادرانشان، نیز همگون است.

وقتی، حال امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از شنیدن خبر شهادت جناب جعفر علیه السلام را، می بینیم، ناخودآگاه، به یاد واقعه کربلا و شهادت قمر بنی هاشم علیه السلام و حال سید الشهداء علیه السلام، در کنار ایشان می افتیم.

۱. شجرة طوبی، ج ۲، ص ۲۹۹

۲. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰؛ الانوار العلویه، ص ۴۴۲؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۵۰

.....
❖ ۲۰۰ جعفر طیار علیه السلام مردی که اگر می بود ...
.....

اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام، فرمود: أَلان انقصم ظهري، فرزندش نیز، در
کربلا فرمود: أَلان انکسر ظهري و چه سخت بود تحمل این داغ برای
سیدالشهداء علیه السلام

پنج : الطّیار

ظاهرا، اولین بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این لقب را، پس از دادن خبر شهادت جناب جعفر علیه السلام، در حضور اسماء بنت عمیس، به جناب جعفر علیه السلام نسبت داده‌اند.

چنانچه، گذشت، پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت جناب جعفر علیه السلام را به خانواده ایشان خبر داد، آنان را، در این ماتم دلداری داده و از مقام و جایگاه ایشان، در بهشت به اسماء بنت عمیس بشارت دادند، در همان جا بود که برای نخستین بار (ظاهراً) جناب جعفر علیه السلام را به الطّیار ملقب نمودند:

عبدالله ابن جعفر می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسماء آیا به تو بشارت ندهم؟ مادرم گفت: بله، پدر و مادرم فدای شما. فرمود: خداوند، برای جعفر، دو بال قرار داده که با آن در بهشت پرواز می‌کند.

اسماء گفت: پدر و مادرم فدای شما، این مطلب را به مردم نیز بگویید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از عقل او تعجب کرد.

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دستم را گرفت و دست بر سرم کشید، بالای منبر رفت و مرا مقابل خود و یک پله پایین‌تر نشانید، و می‌شد حزن و ناراحتی را در چهره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دید، پس فرمود: مرد به وسیله برادر و پسر عمویش بزرگ است، بدانید که جعفر کشته شده و خداوند به او دو بال [از یاقوت سرخ]

داده است که با آن در بهشت پرواز می کند.^۱

البته، اعطای لقب طیار، به جناب جعفر علیه السلام، به گونه های دیگری نیز، نقل شده است، که در اینجا به برخی از آنها، اشاره کنیم:

ابن عباس می گوید: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایی نشسته بودند و اسماء بنت عمیس نزدیک ایشان بود ناگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام کسی را جواب داد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسماء، این، جعفر ابن ابی طالب است که با جبرئیل و میکائیل بر ما می گذرد و من جواب سلام آنان را دادم. او به من خبر می دهد که در روز موته هفتاد و سه ضربه به مقابل بدنم اصابت کردم و من پرچم را با دست راستم گرفتم تا قطع شد و سپس آن را به دست چپم دادم، آن نیز قطع شد، خداوند نیز در عوض دو دستم به من دو بال عطا نموده، که با آن دو، به همراه جبرئیل و میکائیل در بهشت پرواز می کنم و از میوه های آن می خورم.

اسماء گفت: گوارای توای جعفر [و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد:] می ترسم مردم، مرا تصدیق نکنند، پس شما به منبر بروید و به مردم نیز خبر بدهید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به منبر رفته، حمد و ثنای خدا گفته و فرمود: ای مردم! جعفر ابن ابی طالب به همراه جبرئیل و میکائیل است و خداوند در عوض دو دستش به او دو بال اعطاء نموده است، که با آن در بهشت می پرد، هر جا که بخواهد. او به من سلام کرده و از روز جنگش خبر داد. پس از آن بر مردم

۱. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۵؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۱۴؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۴۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۵۷؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۱

روشن شد که جعفر آنها را می‌بیند و پس از آن، او را جعفر الطیار خطاب کردند.^۱
 برخی نیز، تاریخ اعطای این لقب را، مدت‌ها پیش از واقعه موته، یعنی درست، پس از اسلام آوردن جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام دانسته و نقل می‌کنند، پس از آن که جناب جعفر علیه السلام به دستور پدر بزرگوارشان حضرت ابوطالب علیه السلام پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد بعد از اتمام نماز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به جناب جعفر علیه السلام نموده و فرمود:

«یا جعفر، وَصَلْتَ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ، إِنَّ اللَّهَ يُعَوِّضُكَ مِنْ ذَلِكَ جَنَاحَيْنِ تَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ»

ای جعفر، پشت پسر عمویت را محکم کردی، خداوند به خاطر این کارت، دو بال به تو خواهد داد، که با آن در بهشت پرواز کنی.^۲
 البته، پذیرش این قول نیز، دور از ذهن نیست، چرا که موافق با علم غیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و مطابق آن، ایشان از روز نخست ایمان جناب جعفر علیه السلام، بشارت بهشت را به ایشان داده بودند.

نظیر این ماجرا، حتی مدت‌ها پیش از این واقعه نیز، اتفاق افتاده است، که به زمان اولین نزول‌های جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مربوط می‌شود:
 «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي فِي ثَلَاثَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَأَنَا سَيِّدُ الثَّلَاثَةِ... اخْتَارَنِي وَعَلِيًّا وَجَعْفَرًا ابْنَيْ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْرَةَ بْنَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ،

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۹؛ المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۹۷ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۱؛ امتاع الاسماع، ج ۱۳، ص ۳۳۳؛ سیل الہدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۰۹

۲. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۲۱؛ الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۷؛ الانوار العلویة، ص ۱۰

كُنَّا رُقُودًا بِالْأَبْطَحِ، لَيْسَ مِنَّا إِلَّا مَسْجِيٌّ بِثَوْبِهِ عَلَى وَجْهِهِ، عَلَى بَنُ أَبِي
طَالِبٍ عَنْ يَمِينِي وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَنْ يَسَارِي وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلُبِ
عِنْدَ رِجْلِي.... فَانْتَبَهْتُ إِلَى رَقْدَتِي وَجَبْرِئِيلَ فِي ثَلَاثَةِ أَمْلاَكٍ، يَقُولُ لَهُ
أَحُدُ الْأَمْلاَكِ الثَّلَاثَةِ: يَا جَبْرِئِيلُ، إِلَى أَيِّ هَوَلَاءِ الْأَرْبَعَةِ أُرْسِلْتَ؟ فَرَفَسَنِي
بِرِجْلِهِ، فَقَالَ إِلَى هَذَا، قَالَ: وَمَنْ هَذَا؟... فَقَالَ: هَذَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ صلوات الله عليه وآله
وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَهَذَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَهُ
جَنَاحَانِ خَضِييَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ وَهَذَا حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلُبِ
سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ»

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود: خدای من، مرا در میان سه تن از خانواده ام برگزید و
من آقای آن سه نفر هستم... مرا برگزید، در حالی که با علی و جعفر پسران
ابوطالب و حمزه پسر عبدالمطلب، در ابطح، خوابیده بودیم و لباسهای خود را،
بر صورت انداخته بودیم. علی بن ابی طالب راست من و جعفر بن ابی طالب
سمت چپ من و حمزه بن عبدالمطلب پایین پای من، خوابیده بودند. ناگاه از
خواب بیدار شدم و جبرئیل را به همراه سه ملک دیدم، یکی از آنها پرسید: ای
جبرئیل! بر کدام یک از چهار نفر فرستاده شده ای؟ جبرئیل با پایش به من زد و
گفت: به این، ملایک پرسیدند: این کیست؟ جبرئیل گفت: این محمد، آقای
پیامبران است و این علی بن ابی طالب سید اوصیاست و این جعفر بن ابی
طالب است، که دو بال خونین دارد و با آن دو، در بهشت پرواز می کند و این
نیز، حمزه بن عبدالمطلب سید شهداست.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۴۳؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۷؛ شواهد التنزیل،

ج ۲، ص ۴۸؛ غایة المرام، ج ۴، ص ۱۵۳

ولی معروف شدن جناب جعفر علیه السلام به لقب طَّيَّار، به طور قطع، پس از واقعه موته بوده و تا پیش از آن، ایشان و فرزندان‌شان را، به عنوان طَّيَّار، معرفی نمی‌کرده‌اند.

خویشاوندی، سبب ملقب شدن!

در این میان، برخی علت دیگری را ذکر کرده‌اند، که البته این علت، نه مناسب شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نه حتی مناسبتی با رتبه جناب جعفر علیه السلام دارد. اینان اعطای دو بال، به جناب جعفر علیه السلام و پرواز وی در بهشت را، محصول خویشاوندی او با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته و تصریح می‌کنند، که اگر این قرابت و خویشاوندی نبود، زید چیزی، کمتر از جناب جعفر علیه السلام نداشت:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: رَأَيْتُ جَعْفَرًا مَلَكًا يَطِيرُ فِي الْجَنَّةِ تُدْمِي قَادِمَتَاهُ وَ رَأَيْتُ زَيْدًا دُونَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ: مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ زَيْدًا دُونَ جَعْفَرٍ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ، فَقَالَ: إِنَّ زَيْدًا لَيْسَ بِدُونَ جَعْفَرٍ وَلَكِنْ فَضَّلْنَا جَعْفَرًا لِقَرَابَتِهِ مِنْكَ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جعفر را دیدم که چون ملکی در بهشت پرواز می‌کند و مقابل بدنش خون‌رنگ است، ولی زید را در غیر این حال دیدم. گفتم: فکر نمی‌کردم زید کمتر از جعفر باشد. جبرئیل نازل شد و گفت: زید، کمتر از جعفر نیست ولی ما جعفر را به خاطر قرابت به [با] تو، برتری دادیم.

اگر مراد اینان از قرابت، نزدیک بودن ایمانی جناب جعفر علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، این مطلب، قابل قبول بوده و در آن حرفی نیست.

ولی اگر مرادشان از قربات، خویشاوندی است، که در این صورت، به هیچ وجه، این روایت قابل پذیرش نیست.

شاید این گونه امور، در نزد انسانهای عادی، ملاک تفضیل قرار گیرد، اما نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سبب فضیلت و برتری، تنها قرب به خدا، تقوا و ایمان است. توجه به این نکته ضروری است، که مدارج ایمان، متفاوت است و جناب زید با همه فضایلش، در رتبه‌ای پایین‌تر از جناب جعفر علیه السلام قرار دارد.

اگر خویشاوندی، ملاک تفضیل بود، عموی ایشان را می‌توان، بالطبع، نزدیک‌تر برشمرد، حال آن که، عباس و دیگران، هرگز دارای چنین فضیلتی نبوده‌اند.

از طرفی، فضایل جناب جعفر علیه السلام، آن قدر زیاد است، که به یقین، جناب زید، در مرتبه‌ای، پایین‌تر از ایشان قرار دارد. در حالی که این روایت، جناب جعفر علیه السلام را، برابر با زید معرفی می‌کند و تنها، فضیلت ویژه جناب جعفر علیه السلام را، خویشاوندی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، می‌داند!

و گویا متوجه نبوده‌اند که زید بن حارثه، پسر خوانده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، است! به هر حال صحت این روایت، مورد تشکیک و تردید است. بنابراین بهتر است دلیل اعطای لقب طیار را، در روایات قبل، جستجو نمود.

شش : دلجویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خانواده جعفر علیه السلام

از دیگر اتفاقات مورد توجه که پس از شهادت جناب جعفر علیه السلام روی داد، دلجوئی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خانواده جناب جعفر علیه السلام است. چنانچه گذشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از اطلاع، از شهادت جناب جعفر علیه السلام به خانه ایشان، رفته و فرزندان را، مورد عنایت و تفقد قرار دادند: در روزی که خبر شهادت جعفر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، ایشان وارد منزل اسماء بنت عمیس شدند و فرمودند: فرزندانم کجایند؟ او هر سه فرزندش یعنی عبدالله و عون و محمد را آورد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سر ایشان دست کشیدند. اسماء گفت: چنان دست بر سر ایشان می کشی، گویا اینان یتیم شده اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عقل و فهم او تعجب کردند و فرمودند: ای اسماء، آیا نمی دانی که جعفر به شهادت رسیده است؟^۱ در روایتی، عبدالله ابن جعفر می گوید: پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را از شهادت پدرم، آگاه کرد، من و بردارم را، به منزل خویش برده و مهربانی و لطف بسیاری به ما، نمود و برای ما دعا کرده و فرمود:

۱ . المحاسن البرقی، ج ۲، ص ۴۲۰؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۵۵؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۳ ص ۴۵۵،

«اللهم اخلف جعفرًا في ولده»

خدا یا برای جعفر، در فرزندانش جانشین [خوب] قرار بده.

پس از خانه جعفر علیه السلام، بیرون آمده و به خانه حضرت زهرا علیها السلام رفتند. در حالی، بر ایشان وارد شدند، که ایشان به گریه و عزاداری بر جناب جعفر طیار علیه السلام، مشغول بودند و ناله و اعماه سر داده بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«علي مثل جعفر فلتبك البواكي»

بر کسی مثل جعفر، باید بگریند گریه کنندگان.

سپس فرمودند:

«اصنعوا لآل جعفر طعاماً، فقد شغلوا بأنفسهم اليوم»

برای خانواده جعفر، غذا، تهیه کنید، که آنان امروز به خود مشغولند.

و حضرت زهرا علیها السلام را، مامور رسیدگی به خانواده جناب جعفر علیه السلام نمودند، که

مطابق نقل های تاریخی، این دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عمل حضرت زهرا علیها السلام

(مبنی بر رسیدگی به خانواده مصیبت دیده) سنت شد.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۵۴ و ۲۵۸؛ ذخائر العقبی ص ۲۱۹؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۳؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۸۷؛ التاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۱۹۴؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۲۹؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۴

۲. السنن الکبری، بیهقی، ج ۴، ص ۶۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۱۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۳؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۹؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۷؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۶۳؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۶۲؛ حاشیه رد المختار، ج ۲، ص ۲۶۰؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۴۶۶؛ نهایه الاحکام، ج ۲، ص ۲۹۲؛ المجموع، ج ۵، ص ۳۱۸؛ فتح الوهاب، ج ۱؛ ص ۱۷۸؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۲، ص ۴۱۳؛ تلخیص الحییر، ج ۵، ص ۲۵۲؛ نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۸۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۸۰

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَمَّا قُتِلَ جَعْفَرُ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ علیها السلام [أَنْ تَأْتِيَ] أَسْمَاءَ بِنْتَ عَمِيسٍ وَ نِسَائَهَا [و] أَنْ تَصْنَعَ لَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَجَرَتْ بِذَلِكَ السُّنَّةَ»

هنگامی که جعفر کشته شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام امر کردند، که نزد اسماء و زنان برود و تا سه روز برای ایشان غذا تهیه کند، پس از آن این کار سنت شد.^۱

در این میان برخی تصور کرده‌اند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، عائشه را، مامور انجام این کار کرده است.^۲

البته چون در برخی از، روایات به تعبیر واعیاء تصریح شده است، مامور شدن، عائشه مورد قبول نیست. چون دلیلی ندارد که عائشه، جناب جعفر علیه السلام را عمو خطاب کند!

خانواده جناب جعفر علیه السلام و به خصوص همسر ایشان، در این مصیبت، بسیار بی‌تابی می‌کردند، به حدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر حال خویش بیمناک نمودند: «عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عَمِيسٍ: لَمَّا جَاءَ نَعْيُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا بَعَيْنِي مِنْ أَثَرِ الْبُكَاءِ فَخَافَ عَلَيَّ بَصْرِي أَنْ يَذْهَبَ وَ نَظَرَ إِلَيَّ ذِرَاعِي قَدْ تَشَقَّقَتْ فَعَزَّائِي عَنْ جَعْفَرٍ وَ قَالَ عَزَمْتُ عَلَيْكَ يَا أَسْمَاءُ إِلَّا اكْتَحَلْتِ وَ صَفَرْتِ ذِرَاعِيكَ»^۳

لذا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از سه روز، به خانه جناب جعفر علیه السلام آمده و فرمودند:

۱. نهاية الاحكام، ج ۲؛ ص ۲۹۲؛ من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۲

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۸۲

۳. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۹۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۳۶۱؛ جامع احاديث الشيعة، ج ۲۲، ص ۳۳۱

از امروز، دیگر، برای برادرم جعفر، گریه نکنید. سپس فرزندان جناب جعفر علیه السلام را خواسته و موهای سر ایشان را تراشیدند و با این کار، ایشان را از عزا بیرون آوردند.

سپس فرمودند: محمد، شبیه عموی ما، ابوطالب است و عون، شبیه من، است، خدایا، به عبدالله، برکت بده و سپس فرمودند: **اللهم اخلف جعفرًا في ولده**^۱

مسلم است، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این کار را، تنها، برای آرامش بخشیدن به خانواده جناب جعفر علیه السلام انجام داده‌اند و گرنه خود تا مدت‌ها در این عزا، محزون و غمگین بودند و این مطلب، غیر قابل انکار است.

۱ . المجموع نووی، ج ۱، ص ۲۹۶؛ الشرح الكبير، ج ۱، ص ۱۰۶؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۹؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سنن النسائی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۹۴؛ السنن الكبرى نسائی، ج ۵، ص ۱۸۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۵۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۵۶؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۸۸؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۳، ص ۴۶۷؛ اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۱۲۵

هفت : حزن پیامبر در شهادت جعفر

((قالت عائشة: لما أتى وفاة جعفر عَرَفْنَا فِي وَجهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، الْحُزْنَ))

عائشه می گوید: هنگامی که خبر شهادت جعفر آمد، ما در چهره پیامبر اکرم ﷺ حزن را دیدیم.^۱

غم از دست دادن جناب جعفر علیّه السلام بر پیامبر اکرم ﷺ بسیار سنگین بود. پیامبر اکرم ﷺ که روزی از خبر بازگشت جناب جعفر علیّه السلام، آنچنان مسرور شده بود، که بازگشت جناب جعفر علیّه السلام را با شوق فتح خیبر، برابر می دانست، امروز، در فراق وی به گونه ای محزون است، که همگان این حزن را، در چهره پیامبر اکرم ﷺ مشاهده نمودند و حتی گریستن پیامبر اکرم ﷺ را، نیز در این روز دیدند.

حتی تا مدتی، هر گاه پیامبر اکرم ﷺ به یاد ایشان می افتاد، بسیار می گریست و همواره از دست دادن جناب جعفر علیّه السلام را، واقعه ای تلخ و حزن انگیز می دانست:

((إِنَّ النَّبِيَّ حِينَ جَاءَتْهُ وَفَاةُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، كَانَ

۱ . المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۰۹؛ المصنف، ج ۳، ص ۲۶۵؛ مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۱۱۳؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۲۲؛ اسدالغابة، ج ۱، ص ۲۸۹؛ الاصابة، ج ۱، ص ۵۹۴؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۸۷؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳۵؛ السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۵

إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ، كَثُرَ بَكَاءُهُ عَلَيْهَا جَدًّا وَيَقُولُ كَانَا يُحَدِّثَانِي وَيُؤْنِسَانِي فَذَهَبَا جَمِيعًا»

هنگامی که خبر شهادت جعفر ابن ابی طالب و زید ابن حارثه، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید، ایشان هر گاه داخل خانه می شدند، بسیار، برایشان می گریستند و می فرمود: این دو با من سخن می گفتند و مونس من بودند و هر دو رفتند.^۱ ایشان، علاوه بر آن که، خود در این مصیبت داغدار بود، مردم را نیز به گریستن برای جناب جعفر علیه السلام امر می نمود و می فرمود: «عَلِي مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي»^۲

برخی نوشته اند، حزن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شدت ادامه داشت، تا آن جا که، جبرئیل می آمد و با یادآوری جایگاه جناب جعفر علیه السلام، در بهشت، حضرتش را تسلی می داد.^۳

طبق بعضی روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از تعزیت و تسلیت خانواده جناب جعفر علیه السلام، همراه اصحاب خویش به مسجد بازگشتند و مجلس عزایی، برای جناب جعفر علیه السلام بر پا نمودند، در آن هنگام، حسان بن ثابت برخاسته و اشعاری را، در رثای جعفر طیار علیه السلام، قرائت نمود.^۴

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۷؛ وسائل الشیعة، طبع آل البیت، ج ۳، ص ۲۸۰؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۵۵

۲. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۵۵؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۸؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۳؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۱؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۸۲؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۶۲؛ انساب الاشراف، ص ۴۳؛ السیرة الحلیة، ج ۲، ص ۷۹۰

۳. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۲؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۹

۴. الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۷، ص ۶۶

این فعل پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بهترین دلیل جواز گریه، بر اموات است و بهترین پاسخ، به جماعتی است، که ادعا کرده‌اند، پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از گریه بر اموات نهی کرده‌اند:

«لَقَدْ بَكَى النَّبِيُّ عَلَى حَمْزَةٍ وَقَالَ: أَمَّا حَمْزَةُ فَلَا بُوَائِي لَهُ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَكَى عَلَى جَعْفَرٍ وَقَالَ: عَلَى مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلَتَبَكِّ الْبُوَائِي... وَكُلُّ ذَلِكَ فَضْلًا عَنْ أَنَّهُ لَا يَدُلُّ عَلَى الْمَنْعِ مِنَ الْبُكَاءِ، بَلْ يَدُلُّ عَلَى مَطْلُوبِيَّةِ الْبُكَاءِ وَ عَلَى رَغْبَتِهِ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي صُدُورِهِ مِنْهُمْ»

پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بر حمزه می‌گریستند و می‌فرمودند، حمزه، کسی را ندارد که بر او، گریه، کند و بعد از آن بر جعفر گریستند و فرمودند: بر مثل جعفر باید، گریست... همه اینها علاوه بر اینکه مانع گریه نیست، دلالت دارد بر مطلوب بودن گریه و میل پیامبر اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این کار.^۱

۱ . مراجعه شود به: النَّصِّ و الاجتهاد، ص ۲۳۰؛ الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۶، ص ۲۷۳

هشت : مرقد و مزار جناب جعفر علیه السلام

این که جناب جعفر علیه السلام و ده شهید دیگر جنگ موته، توسط چه کسی به خاک سپرده شدند معلوم نیست، ولی آنچه مسلم است، ایشان در همان منطقه‌ای که به شهادت رسیدند، دفن شده‌اند.

عده‌ای معتقدند که هر سه امیر سپاه، در یک قبر، به خاک سپرده شده‌اند^۱، ولی آنچه امروزه وجود دارد، سه مقبره و مرقد جداگانه برای هر سه امیر سپاه است، که مزار جناب جعفر علیه السلام با شکوه‌ترین آن سه مزار، است.

جناب جعفر علیه السلام مخفیانه به خاک سپرده شده و قبر ایشان تا سالها بعد، مخفی بود. چرا که آن منطقه، تا مدتها پس از شهادت ایشان، در دست دشمنان اسلام و پس از آن نیز، جولانگاه معاویه و در دست دشمنان آل ابی طالب، بوده است.^۲

موقعیت جغرافیایی مزار جناب جعفر علیه السلام

مرقد جناب جعفر علیه السلام، در موته و در ده کیلومتری جنوب منطقه کرک اردن، در شهری بنام مزار جنوبی، واقع شده است. این شهر، در فاصله ۱۲۰ کیلومتری امان - پایتخت کشور اردن - قرار دارد.

۱. عمدة الطالب، ص ۶۳

۲. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲۰، ص ۱۵۵

تاریخ ساخت این مرقد شریف، به دوران ایوبی‌ها، باز می‌گردد. آنان، بر مزار آن بزرگوار، ضریح و گنبد بنا کردند و پس از آن، عثمانی‌ها توجه فراوانی به این مزار نمودند و گنبدهای متعددی بر آن بنا نمودند و ضریح‌هایی از سنگ مرمر، بر آن ساختند. این مرقد شریف، چندین مرتبه در اثر زلزله و جنگ‌های صلیبی ویران شده است.

مرقد جناب جعفر علیه السلام و شهدای موته، بارها، طی سالیان مختلف بازسازی و توسعه یافته است.

داخل حرم مطهر ایشان، علاوه بر ضریحی که علامت مرقد ایشان است، ضریحی مرمرین وجود دارد، که نشانه مکان شهادت ایشان است. در ۵۰۰ متری جنوب این مکان، نیز مزار عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه، واقع شده است.

شیعیان اردن، هر ساله در مناسبت‌های گوناگون، مانند عاشورا و اربعین حسینی، به شهر مزار جنوبی، شتافته و در آن مکان، اقدام به سوگواری و عزاداری و پخش نذورات می‌کنند.

اعدام صدام، دیکتاتور سابق عراق (با توجه به روابط صمیمی وی با خاندان پادشاهی اردن) سبب تأثر شدید سران عشایر سنی اردن، شده بود. لذا (برای انتقام گرفتن از شیعیان!) عزاداری ماه محرم، در بارگاه جناب جعفر علیه السلام راه، ممنوع کرده و از ورود شیعیان، به شهر مزار جلوگیری به عمل آوردند. به رغم همه این تلاشها، مراسم عزای حسینی، در کنار بارگاه جناب جعفر علیه السلام، برگزار می‌شود.

متأسفانه، ساکنان سنی منطقه، ضمن اعلام نامگذاری خیابان منتهی به مرقد جناب جعفر علیه السلام، به نام صدام حسین، طی چند سال اخیر، مزاحمت هایی، برای شیعیان آنجا ایجاد کرده اند، تا آن جا که حتی با کاروان عزاداران حسینی، در مسیر بارگاه جناب جعفر طیار علیه السلام نیز درگیر شده بودند.^۱

در پایان تذکر این نکته ضروری است که، در این باب سعی شد، تا نوشتاری جامع، پیرامون جناب جعفر علیه السلام در نبرد موته، ارائه شود.

راجع به جنگ موته، گفتنی های بسیاری وجود دارد، که از عهده این نوشتار، خارج است. ممکن است، مطالبی دیگر راجع به جناب جعفر علیه السلام، وجود داشته باشد، که به رغم تلاشمان در این نوشتار، نیامده باشد، ولی سعی شده است تا آنجا که ممکن است تمام موارد مربوط به آن، در این مقال آورده شود.

فصل ہفتم فضائل



.....

پس از پرداختن، به زندگی و معرفی شخصیت جناب
جعفر علیه السلام نوبت، به بیان گوشه‌ای از فضایل و مناقب
ایشان، در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام می‌رسد.

.....

یک : آیات

با مطالعه و پژوهش در روایات معصومین علیهم السلام و تفاسیر مربوط، در می‌یابیم که آیات بسیاری از قرآن کریم، درباره ایشان نازل شده است و یا ائمه اطهار علیهم السلام وی را، مصداق بارز این آیات، معرفی کرده‌اند که در این فصل نمونه‌هایی از آن آیات را، می‌خوانیم:

۱- ﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^۱

این آیه شریفه، طبق روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده است، راجع به جناب جعفر علیه السلام می‌باشد: «عن أبي جعفر عليه السلام من المؤمنين صدقوا ما عاهدوا الله عليه ألا يفرّوا أبداً فمنهم من قضى نحبه أي أجله وهو حمزة و جعفر ابن أبي طالب ومنهم من ينتظر أجله يعني علياً عليه السلام»

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: برخی از مومنین، در آنچه با خدا عهد بسته‌اند راست گفتارند، که از آن هرگز فرار نکنند، برخی از ایشان وعده شان سر آمد، یعنی عمرشان به سر آمد، و آن‌ها حمزه و جعفر ابن ابی طالب هستند و برخی دیگر، منتظر هستند، یعنی منتظر اجل هستند یعنی علی علیه السلام.

۱ . سوره احزاب، آیه شریفه ۲۳

۲ . الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۳۲، و ج ۲۲، ص ۲۷۷، ج ۳۵، ص ۴۰۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ نهج الایمان، ص ۵۱۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۸؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۵

امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز در روایتی، این گونه می فرماید:

«لَقَدْ كُنْتُ عَاهِدْتُ اللَّهَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَعَمِّي حمزة وأخي جعفر و ابن عمِّي عُبَيْدَةَ، عَلِيٍّ وَأَمْرٍ وَفِينَا بِهِ اللَّهُ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِرَسُولِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقَدَّمَنِي أَصْحَابِي وَتَخَلَّفْتُ بَعْدَهُمْ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا حمزة و جعفر و عبیده و أنا والله المنتظر»

من و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده، با خداوند وَعَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبر اکرم وَعَلَيْهِ السَّلَامُ پیمان بستیم بر امری که به خدا و رسولش وفا کنیم، یارانم بر من پیشی گرفتند و من ماندم تا اراده خدا پیش آید. خداوند راجع به ما نازل کرده: «(من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا)»، حمزه و عبیده و جعفر [رفتند] و به خدا سوگند، من نیز منتظر هستم.

۲- ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ﴾

طبق این آیه و روایت، صفت مؤمن و مجاهد حقیقی (که رتبه ای است
عالی نزد خداوند متعال) مختص به حضرت امیرالمؤمنین و جناب حمزه و
جناب جعفر علیه السلام می باشد:

۱. خصال، شیخ صدوق، ص ۳۷۳؛ مصباح البلاغة، ج ۳، ص ۱۴۱؛ شرح الخبر، ج ۱، ص ۳۵۱؛ الاختصاص، ص ۱۷۴؛ حلیة الأبرار ج ۲، ص ۳۷۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۳۴۹؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶
۲. سوره توبه، آیه ۱۹

«أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَلَيْكَ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ، نَزَلَتْ فِي حَمْزَةٍ وَعَلِيٍّ وَ جَعْفَرٍ وَالْعَبَّاسِ وَ الشَّيْبَةِ، إِنَّهُمْ فَخَرُوا بِالسَّقَايَةِ وَ الْحِجَابَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ هَذِهِ الْآيَةَ وَ كَانَ عَلِيٌّ وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرُ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ»

ابوبصیر از یکی از دو امام (امام باقر یا امام صادق علیه السلام) راجع به آیه شریفه ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾، نقل می کند، که حضرت فرموده اند: این آیه راجع به حمزه، علی و جعفر و عباس و شیبیه نازل شده است، هنگامی که آن دو به سقایت حجاج و پرده داری کعبه افتخار می کردند، خداوند این آیه را، فرستاد و علی و حمزه و جعفر، کسانی هستند که ایمان آورده اند، به خدا و روز جزا و در راه خداوند، مجاهدت کردند و کسی با آنان برابر نیست، نزد خدا.

۳- ﴿وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾^۲

همچنین این آیه شریفه که درباره متقین و شرح وضعیت آنان در بهشت است، نیز در شأن آن جناب، نازل شده است:

«قَالَ عَلِي بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنَا أَمْ فَاطِمَةُ؟

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۶؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۶؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۲۸؛ کافی،

ج ۴، ص ۲۰۴

۲. سوره مبارکه حجر، آیه شریفه ۴۷

قال: فاطمةُ أحبُّ إليَّ منك و أنتَ أعزُّ عليَّ منها و كَأَنِّي بكَ و أنتَ عليَّ
الحوضِ تَدُوذُ عنه النَّاسُ و إِنَّ عليه الأباريقَ مثْلَ عددِ نجومِ السَّماءِ و أنتَ
و الحسن و الحسين و فاطمة و حمزة [عقيل] و جعفر في الجنةِ إخواناً عليَّ
سُرُرٍ مُتقابلينَ أنتَ معي و شيعتُكَ في الجنةِ»

امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول

خدا، کدام یک از ما نزد تو محبوبتر هستیم، من یا فاطمه؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه محبوبتر است و تو برایم عزیزتر هستی، گویا
می بینم تو را که بر حوض ایستاده ای و مردم را از آن سیراب می کنی و
کاسه هایی آنجاست به تعداد ستارگان آسمان و تو و حسن و حسین و فاطمه و
حمزه [وعقيل] و جعفر در بهشت هستید، برادرانی که بر روی تخت ها روبروی
هم نشسته اند، تو با من هستی و شیعه تو در بهشت است.

البته طبق نقلی از ابن عباس، آیه فوق در شأن امیرالمؤمنین، حمزه، جعفر،
عقيل، ابوذر، سلمان، مقداد و امام حسن و امام حسین علیه السلام، نازل شده است.^۲

۴- ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾^۳

و نیز این آیه که، در شأن بهشتیان و سبب بهشتی شدن ایشان نازل شده

است (بنابر روایات) در شان جناب جعفر علیه السلام می باشد:

«عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۷۲، و ج ۳۷، ص ۸۶؛ الغدير، ج ۱۰، ص ۱۲۱، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۳؛

المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۳۴۳؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۷۶؛ كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱،

ص ۳۳۲؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۳۹۵؛ غاية المرام، ج ۴، ص ۱۹۷

۲. شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۱۳؛ شرح احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۶۰۳

۳. سورة مبارکه حج، آیه شریفه ۲۴

إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ، قال: ذلك حمزة و جعفر و عبيدة و سلمان و أبوذر و المقداد ابن الأسود و عمار، هُذُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) امام صادق (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، راجع به آیه شریفه ﴿ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴾، فرمودند: اینان حمزه و جعفر و عبيده سلمان و ابوذر و مقداد ابن اسود و عمار، هستند که [مردم را] به [ولایت] امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، دعوت می کردند.^۱

در واقع این آیه شریفه مؤیدی است بر آنچه پیشتر گفته شد. یعنی می توان از آن، علاقه و ارادت جناب جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به حضرت امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ولایت مداری ایشان را، استفاده نمود.

۵- ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَهْدً مَتَّ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۲

آیه شریفه فوق، که اشاره ای به هجرت حبشه و هجرت پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به مدینه دارد، نیز، بنا بر روایات و تفاسیر در شأن آن جناب نازل شده است: (سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقُلْتُ لَهُ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ، قَالَ: نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ، ثُمَّ جَرَتْ فِي الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ))

۱. شرح اصول کافی مازندرانی، ج ۷، ص ۹۵، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۹۲؛ بحارالانوار، ج ۳۶،

ص ۱۰۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۸۰

۲. سوره مبارکه حج، آیه شریفه ۴۰

از امام باقر علیه السلام، راجع به کسانی که به ناحق از دیارشان، اخراج شدند، سوال کردم، که اینان، کیستند؟

فرمود: این آیه راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حمزه و جعفر، نازل شده است و در باره امام حسین علیه السلام نیز جاری است.^۱

این روایت اشاره‌ای نیز، به خروج امام حسین علیه السلام از مدینه و مکه، به سمت کوفه و علت آن، دارد.

آیه دیگری نیز با همین مضمون تفسیری، وجود دارد:^۲

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^۳

در این میان، عبدالله ابن عباس، نیز، آیاتی از قرآن را، در شأن جناب جعفر علیه السلام تفسیر نموده است:

۱- ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۴

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ عَلَيَّ وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام وَ لَا الْأَمْوَاتُ كُفَّارُ مَكَّةَ»

ابن عباس می گوید: زندگان یعنی علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین علیهم السلام، با مردگان، یعنی، کفار مکه، مساوی نیستند.^۵

۱ . شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۲۱؛ کافی، ج ۸، ص ۳۳۸؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۴۷؛ تفسیر الاصفی، ج ۲، ص ۸۰۹

۲ . بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۴

۳ . سوره مبارکه حج، آیه شریفه ۳۹

۴ . سوره مبارکه فاطر، آیه شریفه ۲۲

۵ . مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷۸؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۹۶؛ مستدرک سفیه البحار، ج ۲، ص ۶۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۵۴؛ نهج الایمان، ص ۵۶۷

۲- ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: وَالَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي صَدَقُوا بِاللَّهِ أَنَّهُ وَاحِدٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلُبِ وَجَعْفَرُ الطَّيَّارِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»

ابن عباس می گوید: کسانی که به خداوند، ایمان آورده اند، یعنی تصدیق کرده اند که او یکتاست، علی ابن ابی طالب و حمزه ابن عبدالمطلب و جعفر طیار هستند، اینان، راست گویانند.

۳- ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾.

«قال ابن عباس: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا يَعْنِي لَمْ يَشْكُوا فِي إِيْمَانِهِمْ، نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَجَعْفَرٍ وَحَمْزَةَ وَجَاهَدُوا الْأَعْدَاءَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي طَاعَتِهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ فِي إِيْمَانِهِمْ، فَشَهِدَ اللَّهُ لَهُمُ بِالصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ»

ابن عباس می گوید: مومنین، فقط، کسانی هستند که به خدا و رسولش، ایمان بیاورند و سپس تردید نکنند، یعنی در ایمان خود شک نکنند، این آیه راجع به علی و جعفر و حمزه نازل شده است که در راه اطاعت خدا، با مال و جان خویش مجاهدت کرده اند، اینان راست گویانند در ایمانشان و خداوند به

۱. سوره مبارکه حدید، آیه شریفه ۱۹

۲. الباقین، ص ۴۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۱۳ و ج ۳۸، ص ۲۱۳؛ نهج الایمان، ص ۵۱۵؛ غایة المرام، ج ۴، ص ۲۶۳

راستی و وفای ایشان شهادت داده است.^۱

۴- ﴿أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾^۲

«عن ابن عباس قال: نَزَلَتْ قَوْلُهُ تَعَالَى أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فِي حَمْزَةٍ وَجَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ»

ابن عباس می گوید: آیه شریفه ﴿أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا﴾ راجع به حمزه و جعفر و علی نازل شده است.^۳

۵- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمُ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۴

«عن ابن عباس: يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ لَا يُعَذِّبُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ، نُورُهُمْ يَسْعَىٰ يُضِيءُ عَلَيَّ الصَّرَاطِ»

ابن عباس می گوید: روزی که خداوند پیامبرش را گرفتار نمی کند، روزی است که او را عذاب نمی کند و کسانی که ایمان آورده اند را نیز عذاب نمی کند؛ علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر علیه السلام را عذاب

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۴؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۳۵

۲. سوره مبارکه قصص، آیه شریفه ۶۱

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۸۶

۴. سوره مبارکه تحریم، آیه شریفه ۸

نمی‌کند، این‌ها کسانی هستند که نورشان، بر صراط می‌تابد.^۱

۶- ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾^۲

«قال ابن عباس في قوله تعالى: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحسن والحسين وحمزة وجعفر وفضلهم فيها باهر»

از ابن عباس راجع به آیه شریفه ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾ ❖ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ❖ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ❖ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ❖، نقل شده است که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر علیه السلام نازل شده است و فضیلت ایشان، در این آیه روشن و آشکار است.^۳

۷- ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنْزِلَتْ فِيهِمْ مِثَابًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۴

«عن ابن عباس: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنْزِلَتْ فِيهِمْ مِثَابًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ حمزة و جعفر و عبدة بن الحارث بن عبدالمطلب»

از ابن عباس نقل شده که آیه شریفه ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۷؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۷ و ج ۳۹، ص ۲۰۲؛ غایة المرام، ج ۴، ص ۳۳۴

۲. سوره مبارکه مطففین، آیه شریفه ۲۲

۳. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۲۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰

۴. سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۲۵

الصَّالِحَاتِ ... ﴿ دربارہ علی رحمۃ اللہ علیہ و حمزہ و جعفر و عیبہ ابن الحارث ابن عبدالمطلب نازل شدہ است.

۸- ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^۲

«عن ابن عباس: قوله تعالى وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَحَمْزَةَ وَجَعْفَرَ وَزَيْدَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»

ابن عباس می گوید: آیه شریفه ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ دربارہ علی ابن ابی طالب و حمزہ و جعفر و زید صلوات اللہ علیہم اجمعین نازل شدہ است.

البتہ این روایت با روایتی دیگر تکمیل می شود کہ مطابق آن پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أُمَّتِي مَنْ أَمَرَنِي أَنْ أَبَدِّيَهُمْ بِالسَّلَامِ»

شکر خدایی را کہ در امت من کسانی را قرار دادہ کہ بہ من امر کردہ بہ

آنان سلام کنم. و گفتہ اند: ایشان حمزہ و جعفر و مصعب بن عمیر و... هستند.^۴

۹- ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ

يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۵

۱ . بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۷؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ غایۃ المرام، ج ۴، ص ۷۸

۲ . سوره مبارکہ انعام، آیه شریفہ ۵۴

۳ . شواہد التنزیل، ج ۱، ص ۲۶۱؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۰، ص ۱۲۷؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۳۴

۴ . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۳؛ الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۲۲؛ تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۷۲۲؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۲۴

۵ . سوره مبارکہ کہف، آیه شریفہ ۱۱۰

«عن ابن عباس في قوله تبارك و تعالي: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ، قال: نَزَلَتْ في عليٍّ و حمزة و جعفر و عبيدة»

ابن عباس راجع به آیه شریفه ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾ می گوید: این آیه در شان علی و حمزه و جعفر و عبیده نازل شده است.^۱

هر چند با وجود این آیات (که صفت ایمان را، ملاک اصلی، تفسیر این آیات در شان ایشان، می دانند) می توان، دیگر آیات قرآن کریم، که در شأن مومنین و متقین، نازل شده است را، نیز در شأن این بزرگوار دانست.

دو : روایات

فضایل و مناقب جناب جعفر طیار علیه السلام به حدی است که نه قابل انکار است و نه برای اثبات نیاز به شهادت کسی دارد. شخصیتی با صفات حمیده و ویژگی‌های اخلاقی بسیار، که حتی خداوند متعال نیز، او را به خاطر خصلت‌های نیکش ستوده است.

این شخصیت گرانقدر در آئینه روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نیز جلوه کرده و حضور پررنگ و سراسر نوری دارد.

برخی از روایات موجود بیانگر فضایل ایشان است و برخی دیگر از این روایات گویای ارتباط ایشان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و علاقه ائمه اطهار علیهم السلام به ایشان است.

ارتباط با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

همان‌طور که از مجموعه این نوشتار بدست آمده، میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جناب جعفر طیار علیه السلام روابط عمیق و صمیمی وجود داشته است. شاهد این ادعا نیز شادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رجعت جناب جعفر علیه السلام از حبشه و یا حزن ایشان در شهادت جناب جعفر علیه السلام است.

مرور چند روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این نتیجه‌گیری را سهل و آسان می‌نماید.

در کتب تاریخ نام عده‌ای را به عنوان مشبهون می‌یابیم که این افراد از شباهت بسیاری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخوردار بوده‌اند و از جمله این افراد جناب جعفر طیار علیه السلام است:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: و أما أنت يا جعفر فأشبهت خلقي و خلقي»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: و اما توای جعفر، از اخلاق و شمایل، شبیه من هستی.

در این رابطه، روایتی وجود دارد، که شباهت بسیار زیاد جناب جعفر علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌رساند:

«وَ كَانَ الرَّجُلُ يَرَى جَعْفَرًا، فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَظُنُّهُ أَيَّاهُ، فَيَقُولُ: لَسْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ، أَنَا جَعْفَرُ»

گاهی کسی جعفر را، می‌دید و می‌گفت: سلام بر توای رسول خدا و تصور می‌کرد که او پیامبر خداست، پس جعفر می‌گفت: من رسول خدا نیستم، من جعفر هستم.

روایت دیگری نیز وجود دارد که نشانه نزدیکی جناب جعفر علیه السلام بعد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است:

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۰؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۴۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۶۴ و همچنین ج ۲۲، ص ۲۷۶؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۹۸؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۴۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۷؛ المصنف ابن ابی شيبه، ج ۷، ص ۵۱۶؛ لسان الميزان، ج ۶، ص ۱۱۴؛ السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۷۵۷؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۳۳؛ السيرة النبوية، ج ۳، ص ۴۴۳؛ الآحاد و المثنائين، ج ۱، ص ۲۷۶؛ مسند ابی يعلى، ج ۴، ص ۳۴۵؛ الاستيعاب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۵۷۸؛ انساب الاشراف، ص ۴۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۶؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۹، ص ۳۶۱؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۱۱۷

۲. اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۲۵؛ الدرجات الرفيعة فى طبقات الشيعة، ص ۷۰

«قال النبی صلی الله علیه و آله: خُلِقَ النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، أَصْلِي عَلِيٌّ وَ فَرْعِي جَعْفَرٌ»

مردم از [ریشه ها] درخت‌های گوناگون آفریده شده‌اند، ولی من و پسران ابی طالب از یک درخت [و ریشه] هستیم، ریشه‌ام علی است و شاخه‌ام، جعفر.^۱
این مضمون در روایتی دیگر که توسط مشهور اهل سنت نقل شده، نیز وجود دارد:

اسامه بن زید می‌گوید: علی و جعفر و زید بن حارثه، در جایی نشسته بودند. جعفر، صدا زد: من از شما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌ترم. حضرت علی علیه السلام نیز گفت: من، از شما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌ترم. زید هم گفت: من، از شما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب‌ترم. بیایید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم و از ایشان بپرسیم.

اسامه می‌گوید: من نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم، که از ایشان اجازه ورود خواستند، حضرت به من فرمود: برو ببین کیست، رفتم و برگشتم و عرض نمودم: اینان جعفر و علی و زید بن حارثه هستند، که اجازه ورود می‌خواهند.

ایشان فرمود: اجازه بده، آنان داخل شدند و گفتند: یا رسول الله! آمده‌ایم، از شما سوال کنیم، محبوب‌ترین مردم نزد شما کیست؟ ایشان فرمود: فاطمه علیها السلام. آنان گفتند: از مردان سوال نمودیم، ایشان فرمود: اما توای جعفر سیمایت، شبیه سیمای من و اخلاقت، شبیه اخلاق من است، تو خاندان من و از شجره من

۱. خصال، شیخ صدوق، ص ۲۱؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۳۵؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۸؛ و به همین مضمون مقاتل الطالبیین، ص ۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۵

هستی و اما تو یا علی داماد من و پدر فرزندان من هستی، تو از من هستی و از خاندان من و محبوب‌ترین مردم، نزد من هستی و به زید فرمود: تو برادر ما و دوست ما هستی.^۱

تعبیر آل و شجره نسبت به جناب جعفر علیه السلام در روایت عدیده‌ای وجود دارد که توضیح مفصل آن در فصل اول آمده است.

روایت زیر نیز، یکی دیگر از نشانه‌های محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به جناب جعفر علیه السلام است:

ابی‌علقمه مولای بنی هاشم می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نماز صبح را با ما خواند و بعد رو به ما کرد و فرمود: ای گروه یاران من، دیشب عمویم حمزه و برادرم جعفر را دیدم که در مقابل ایشان، ظرفی از شیر خرمای وجود داشت. مدتی از آن خوردند و ناگاه، آن شیر خرمای تبدیل به انگور شد. از آن نیز مدتی خوردند و پس از آن، انگور به خرما تبدیل شد، مدتی نیز از آن خوردند. من به ایشان نزدیک شدم و گفتم، پدرم، فدایتان، کدام عمل را بهترین اعمال یافتید؟

گفتند: پدران و مادران ما به فدایت، بهترین اعمال، صلوات و درود بر تو و سیراب کردن [تشنگان] و محبت علی ابن ابی طالب است.^۲

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۱۷؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۵؛ المسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۴؛

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۶۴

۲. مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۷۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۷۴؛ کشف

الغمه، ج ۱، ص ۹۴؛ کشف الیقین، ص ۲۳۱؛ غایة المرام، ج ۶، ص ۵۴؛ و همین روایت از ابن عباس:

الدعوات، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۱۷۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۳۱

مباهات ائمه اطهار علیهم السلام به جناب جعفر علیه السلام

از ویژگی های جناب جعفر طیار علیه السلام افتخار ائمه اطهار علیهم السلام به وجود ایشان است، به گونه ای که ائمه اطهار علیهم السلام در مواقع گوناگون با منتسب کردن خود به جناب جعفر علیه السلام علاوه بر مباهات، جایگاه جناب جعفر علیه السلام را به شیعیان و دوستداران خود نشان داده اند.

جعفر و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در موارد گوناگون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یادآوری فضایل جعفر علیه السلام و انتساب وی به خود، به وجود او افتخار کرده اند:

«وَمَنْ لَه جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ وَهُوَ جَعْفَرٌ»^۱

آنکه دو بال دارد و با آن ها در بهشت پرواز می کند از ماست و او جعفر است. البته نمونه های فراوان دیگری نیز وجود دارد که در فصل های دیگر این نوشتار، آمده است.

اما تعابیر ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راجع به جناب جعفر علیه السلام که در مناسبت های گوناگونی، از ایشان، آمده است، نشان علاقه ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان است. در روایات فریقین، تعبیر برادرم تنها نسبت به دو نفر نقل شده است، اول، امیرمؤمنان علیه السلام و دیگر جناب جعفر طیار علیه السلام.

اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را برادر خویش می دانند، فضیلتی والا و بسیار درخور توجه است.

۱. خصال، شیخ صدوق، ص ۴۱۳؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۵۱۰؛ العمدة، ابن البطریق، ص ۲۶۷؛ ذخائر العقبی، ص ۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۷؛ نهج الایمان، ص ۲۲۹؛ غایة المرام، ج ۲، ص ۱۴۶ و ...

برای نمونه چند روایت که در آنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جناب جعفر علیه السلام به عنوان برادر یاد کرده اند را، می آوریم:

«جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ، تَلَقَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِخَيْرٍ، فَلَمَّا رَآهُ جَعْفَرُ أَسْرَعَ إِلَيْهِ هَرَوْلَةً، فَأَعْتَنَقَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَ حَادَثَهُ شَيْئًا، ثُمَّ رَكِبَ الْعَضْبَاءَ وَ أَرْدَفَهُ، فَلَمَّا انْبَعَثَ بِهِمَا الرَّاحِلَةَ، أَقْبَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا جَعْفَرُ يَا أَخُ، أَلَا أَحْبُوكَ؟ أَلَا أُعْطِيكَ؟ أَلَا أَصْطَفِيكَ؟ قَالَ: فَظَنَّ النَّاسَ أَنَّهُ يُعْطِي جَعْفَرَ عَظِيمًا مِنَ الْمَالِ، قَالَ: وَ ذَلِكَ لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ خَيْرٌ، وَ غَنِيمَةً أَرْضَهَا وَ أَمْوَالَهَا وَ أَهْلِهَا، فَقَالَ جَعْفَرُ: بَلَى فَدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي، فَعَلَّمَهُ صَلَاةَ التَّسْبِيحِ.»

و یا در داستان وقایع بعد از شهادت جعفر علیه السلام می خوانیم:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله، أَمَهَلَ آلَ جَعْفَرٍ ثَلَاثًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَالَ: لَا تَبْكُوا عَلَى أَخِي بَعْدَ الْيَوْمِ»

جعفر و امیرالمؤمنین علی علیهما السلام

مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، در سراسر حیات طیبیه خویش، به آن وجود نازنین مباحثات کرده و همواره از ایشان با عنوان برادر می یاد نموده و جایگاه ایشان را به مردم یادآوری می نمودند.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۵؛ بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۱۹۳؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۲

۲. المجموع، ج ۱، ص ۲۹۶؛ الشرح الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۶؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ذخایر العقبی، ص ۲۱۹؛ المسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۴؛ سنن النسائی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۵ و...

اگر چه شورای خلافت، نخستین جایی نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت خویش با جناب جعفر علیه السلام را، بیان می نمایند، ولی می توان آن را، مشهورترین مورد، دانست:

«نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ أَخٌ مِثْلَ أَخِي جَعْفَرِ الْمَزِينِ بِالْجَنَاحِينَ فِي الْجَنَّةِ يَحِلُّ فِيهَا حَيْثُ يَشَاءُ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا»

شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما به جز من، کسی برادری مثل برادر من جعفر دارد که دو بال بهشتی داشته باشد و با آن به هر کجای بهشت بخواهد، پرواز کند؟ گفتند: نه.

در نامه ای که امیرمؤمنان علیه السلام به معاویه می نویسند، گوشه ای از کرامت و جایگاه جعفر علیه السلام را نیز، بیان می کنند و با ذکر نام وی در قالب جملاتی افتخار آمیز، به شخصیت ایشان مباحثات می کنند:

«أَوْ لَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قَطَعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِكُلِّ فَضْلٍ حَتَّى إِذَا فَعَلَ بِوَاحِدِنَا مَا فَعَلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَ ذُو الْجَنَاحِينَ»

آیا نمی بینی که مردمانی، دست خود را در راه خدا می دهند و هر کدام از آنان دارای فضیلتی هستند، ولی چون آن کار را یکی از ما انجام می دهد، با ما کاری میشود، که با آنان نشده است، گفته می شود که در بهشت پرواز می کند و دارای دو بال است.^۲

یا در روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام فاتحانه وارد شهر بصره شدند و شمه ای از

۱. خصال، شیخ صدوق، ص ۵۵۵؛ الامالی، شیخ طوسی، ص ۳۳۳؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۴۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۳۴؛ کشف الیقین علامه حلی، ص ۴۲۲ و...

۲. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۸۲

فضایل خاندان خویش را بیان نمودند، فرمودند:

«إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ الرَّسُلُ وَإِنَّ أَفْضَلَ الرَّسُلِ مُحَمَّدٌ وَإِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا، وَصِيَّ نَبِيِّهَا حَتَّى يُدْرِكُهُ نَبِيُّيَّ، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ، وَصِيَّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءِ، أَلَا وَإِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ، حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَهُ جَنَاحَانِ خَضِييَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يَنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرَهُ...»

بهترین آفریدگان در آن روز که خدا فراهمشان آورد پیامبرانند و همانا که برترین آنان محمد است، و برترین هر امت بعد از پیامبرش وصی آن پیامبر است تا زمانی که پیامبر بعد بیاید، بهترین اوصیا، وصی محمد ﷺ است، بهترین مخلوقات بعد از اوصیاء، شهداء هستند و برترین شهداء، حمزه ابن عبدالمطلب و جعفر ابن ابی طالب هستند، جعفر که دو بال دارد و با آن در بهشت پرواز می کند و احدی از این امت دارای چنین جایگاهی نیستند.

روایتی از عبدالله بن جعفر وجود دارد، که از آن هم، می توان شدت علاقه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جناب جعفر (علیه السلام) را، برداشت کرد:

«كَنتُ إِذَا سَأَلْتُ عَمِّي عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَيْئًا فَمَنْعَنِي أَقُولُ لَهُ بِحَقِّ جَعْفَرٍ فَيُعْطِينِي»

هرگاه از عمویم علی (علیه السلام)، چیزی می خواستم که مرا منع می کرد، می گفتم به حق جعفر، آن را به من عطا می نمود.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۰؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۱۳
 ۲. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۶۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۳؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۶؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۷؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۹؛ العلل احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۷۷؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۰۸؛ الاصابة، ج ۱، ص ۵۹۳

علاوه بر آنچه گفته شد، نکته در خور توجه، روایتی است که بنابر آن امیرمؤمنان علیه السلام پس از وقایع سقیفه و عرض تظلم و تالم به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از فراق و دوری جناب جعفر علیه السلام نیز، به عنوان زمینه‌ای بر غصب حق خود، یاد می کنند:

«أَنَّهُ عَقِيبَ يَوْمِ السَّقِيفَةِ تَأَلَّمَ وَ تَظَلَّمَ... وَ أَنَّهُ قَالَ وَ هُوَ يُشِيرُ إِلَى الْقَبْرِ (يَا بْنَ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتُضْعِفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي) وَ أَنَّهُ قَالَ: وَاجْعَفَرَاهُ وَ لَا جَعْفَرَ لِي الْيَوْمَ، وَاحْمَزَتَاهُ وَ لَا حَمَزَةَ لِي الْيَوْمَ»

ایشان، بعد از روز سقیفه، ناله می کرد و دادخواهی می نمود... و اوست که به قبر پیامبر اشاره کرد و فرمود: ای پسر مادرم! این قوم مرا ضعیف شمرده و خواستند مرا به قتل برسانند و ایشان فرمود: واجعفراه و امروز برای (یاری) من جعفر نیست، واحمزتاه و امروز برای (یاری) من حمزه نیست.^۱
مباهات، افتخار و یادکردن امیرمؤمنان علیه السلام از برادر خویش، در روایات دیگری نیز وجود دارد.

امام حسن، امام حسین و جناب جعفر علیه السلام

در روایتی آمده است، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نماز عصر می خواندند، که امام حسن و امام حسین علیه السلام، وارد مسجد شده و بر پشت حضرت، نشستند. چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نماز خویش را تمام کردند، آن دو را در آغوش گرفته و سپس امام حسن علیه السلام را به شانه راست و امام حسین علیه السلام را بر شانه چپ خویش، نشاند و فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ أَبَا وَأُمًّا؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: هذانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَبُوهُمَا عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَأُمُّهُمَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَجَدَّةً؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: هذانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَجَدَّتُهُمَا خَدِيجَةُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ عَمًّا وَعَمَّةً؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: هذانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، عَمُّهُمَا جَعْفَرُ ذَوِ الْجَنَاحَيْنِ وَعَمَّتُهُمَا امُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ، مَا أَشْرَكَتِ بِاللَّهِ طَرَفَةٌ عَيْنٍ»

ای مردم! آیا خبر دهم به شما از بهترین مردم از لحاظ پدر و مادر؟ گفتند: بله، ای رسول خدا، فرمود: این حسن و حسین هستند، پدرشان علی ابن ابی طالب و مادرشان، فاطمه زهرا بزرگ بانوان عالم است. سپس فرمود: آیا خبر ندهم به شما از بهترین مردم از لحاظ پدر بزرگ و مادر بزرگ؟ گفتند: بله، ای رسول خدا. فرمود: این حسن و حسین هستند، پدر بزرگشان، پیامبر خداست و مادر بزرگشان، خدیجه است، اولین کسی که به خدا و پیامبرش ایمان آورد. بعد فرمود: آیا به شما خبر ندهم از بهترین مردم، از حیث عمو و عمه؟ گفتند: بله، ای رسول خدا. فرمود: این حسن و حسین هستند، عمویشان، جعفر ذوالجناحین و عمه شان، ام هانی است، بانویی که لحظه‌ای به خداوند، شرک نوزیده است.^۱

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، هنگامی که بدن مبارک ایشان در بقیع به

۱. شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۷۴. ذخائر العقبی، ص ۱۳۰. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۱۹. كشف الغمة، ج ۲، ص ۱۴۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۴. المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۲۹۸. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

خاک سپرده شد، امام حسین علیه السلام در حالی که، چشمانشان اشک بار بود، بالای قبر مطهر ایشان، ایستاده و فرمودند:

«رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْكَ أبا مُحَمَّدٍ... فَلَيْتَ عَزَّتْ حَيَاتُكَ، لَقَدْ هَدَّتْ وَفَاتُكَ وَ لَنِعَمَ الرُّوحُ رَوْحُ تَضَمَّنَهُ بَدْنُكَ وَ لَنِعَمَ الْجَسَدُ جَسَدُ تَضَمَّنَهُ كَفُّكَ وَ لَنِعَمَ الْكَفَنُ كَفَنُ تَضَمَّنَهُ لَحْدُكَ وَ كَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَ أَنْتَ جَلْفَ التَّقَى وَ جَدُّكَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَ أَبُوكَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى وَ أُمُّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ عَمُّكَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي جَنَّةِ الْمَأْوَى»^۱

امام حسین علیه السلام در بیشتر خطبه‌هایی که در کربلا، برای مردم بیان فرمودند، خود را به جناب جعفر طیار علیه السلام منتسب می‌نمایند و بارها، در همان خطبه‌ها، از عمومی خویش به نیکی یاد می‌کنند:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعْجَلُوا، حَتَّى أَعْظُمَ بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ...

أَمَّا بَعْدُ فَانْسَبُونِي فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟ ثُمَّ رَاجِعُوا أَنْفُسَكُمْ وَ عَاتِبُواهَا فَانْظُرُوا هَلْ يَصْلَحُ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟ ... أَلَسْتُ ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَ ابْنُ وَصِيِّهِ وَ ابْنُ عَمِّهِ؟ ... أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟!!»

امام حسین علیه السلام، فرمود: ای مردم! سخنان مرا بشنوید و عجله نکنید، تا شما را از حق خودم بر شما، موعظه کنم، اما بعد، نسب مرا بنگرید و ببینید که من که هستم؟ سپس به خودتان مراجعه کنید و نفستان را عتاب کنید و ببینید، آیا کشتن من و هتک حرمت من، برای شما، جایز است؟

آیا من پسر پیامبر شما و پسر وصی و پسر عموی پیامبرتان نیستم؟ آیا جعفر که در بهشت، پرواز می کند، عموی من نیست؟^۱
امام حسین علیه السلام در هنگام نبرد روز عاشورا نیز، عموی خویش را یاد کرده و می فرماید:

«أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
وَجَدَى رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمَ خَلْقِهِ وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَظْهَرُ
وَفَاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ وَعَمِّي يُدْعَى ذَوِ الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ»^۲

و یا در هنگامی که، برادر زاده اش مقابل چشمانش به خاک و خون افتاده است، به او می فرماید:

«يَا بْنَ أَخِي! اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَلْحَقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ، بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى وَحِمَزَةٍ وَجَعْفَرٍ وَالْحَسَنِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»

ای پسر برادر من، بر آنچه به تو می گذرد، شکیبا باش، و به نیکی تحمل کن، که خداوند، تو را به پدران نیکوکار و صالحت ملحق می کند، به پیامبر خدا و علی و حمزه و جعفر و حسن، صلوات خدا بر آنها.^۳

و حضرت جعفر علیه السلام از کسانی است که، پس از شهادت امام حسین علیه السلام و در

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶. اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۸. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۰۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۲. الارشاد، ج ۲، ص ۹۷. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲. الدر المنظّم، ص ۵۵۲.
۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۳۴. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۹. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۵۵. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۲۹. الفصول المهمّة، ج ۲، ص ۷۶۷.
۳. لواعج الأشجان، ص ۱۸۸. معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۳۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۴. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۷. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹. مقتل الحسین، ابو مخنف، ص ۱۹۲.

شام غریبان آن حضرت، همراه با اهل بیت علیهم السلام در گودال قتلگاه حاضر و بر آن حضرت سوگواری نموده اند:

«فَرَأَيْتُ خَيْلًا أَقْبَلَتْ مِنْ نَحْوِ الْفُرَاتِ... فَلَمَّا رَأَيْتُهُمْ، قُلْتُ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ... فَصُرْتُ بَيْنَ الْقَتْلَى وَ غَابَ عَنِّي عَقْلِي مِنْ شِدَّةِ الْجَزَعِ، فَاذَا رَجُلٌ يُقَدِّمُهُمْ، كَانَ وَجْهُهُ الشَّمْسُ وَهُوَ يُنَادِي: أَنَا مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَ الثَّانِي: يُنَادِي أَنَا حَمْزَةُ أَسَدِ اللَّهِ وَ الثَّالِثُ يُنَادِي: أَنَا جَعْفَرُ الطَّيَّارِ وَ الرَّابِعُ يُنَادِي: أَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ... وَ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ هِيَ تَبْكِي وَ تَقُولُ: حَبِيبِي وَ قُرَّةَ عَيْنِي، أَبْكِي عَلَى رَأْسِكَ الْمَقْطُوعِ»

سوارانی را دیدم، که از سمت فرات می آیند، چون آنها را دیدم، گفتم: انا لله و انا اليه راجعون، خود را بین کشتگان انداختم و از شدت ترس، هوش از سرم پریده بود، دیدم که مردی جلوی آنها می آید که صورتش مانند خورشید می درخشد، و صدا می زند، من محمد رسول خدا هستم، دومین نفر صدا زد، من حمزه اسدالله هستم و سومی صدا زد من جعفر طیار هستم و چهارمی می گوید من حسن ابن علی هستم... فاطمه علیه السلام جلو آمد در حالی که می گریست، صدا زد: حبيب من و نور دیدگانم، برای سر جدایت گریه می کنم.

ائمه اطهار علیهم السلام و خاندان ایشان، به مناسبت های مختلف، از جناب جعفر طیار علیه السلام یاد کرده و از روایات، می توان افتخار نمودن اهل بیت علیهم السلام به جناب جعفر علیه السلام را، به روشنی فهمید، که به عنوان مثال می توان از روایت امام سجاد علیه السلام یاد کرد، که طبق آن امام سجاد علیه السلام، پس از یاد نمودن از عموی

بزرگوار خویش، حضرت عباس بن علی علیه السلام، از عموی گرامی خویش جناب جعفر طیار علیه السلام، نیز یاد کرده و حضرت عباس علیه السلام را، همانند عموی خویش جناب جعفر طیار علیه السلام، صاحب دو بال بهشتی معرفی می‌کنند.^۱

امام صادق علیه السلام نیز از عموی خود زید بن علی السّجاد علیه السلام، این گونه نقل

می‌کند:

«خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَّا سَبْعَةً لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهُمْ قَطُّ، أَبُونَا رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَبُونَا عَلِيٌّ، ابْنُ عَمِّهِ وَصَهْرِهِ وَأَبُونَا حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ عَمَّنَا جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يَطِيرْ فِيهَا آدَمِيٌّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ»

خداوند عزّ و جلّ، از ما هفت نفر آفریده است، که مثل آن را هرگز نیافریده

است. پدر ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، آقای اولین و آخرین و فرستاده پروردگار

جهانیان، پدر ما علی است، پسر عمو و داماد پیامبر، پدر ما حسن و حسین

هستند، آقای جوانان بهشتی و عموی ما جعفر طیار در بهشت است که هیچ

^۲

انسانی قبل و بعد از او این گونه پرواز نکرده است.

۱. الأُمالی شیخ صدوق، ص ۵۴۸. خصال شیخ صدوق، ص ۶۸. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴. تفسیر

نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۴۶

۲. نظم درالسمطین، ص ۲۱۴

سه : فضایل جناب جعفر علیه السلام

پس از آن که، از جایگاه جناب جعفر علیه السلام نزد اهل بیت علیهم السلام مطلع شدیم، نوبت به آن می رسد که تعدادی از فضایل ایشان را، مورد مطالعه قرار دهیم:

سرور اهل دنیا و اهل محشر

در روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان خود را و تعدادی از نزدیکان و مقربان خویش را به عنوان سادات و بزرگان اهل دنیا و همین طور مهتران و سروران اهل بهشت معرفی می نماید:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سَادَةُ أَهْلِ الْمَحْشَرِ وَ سَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آقای اهل محشر و آقای اهل دنیا، من و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر هستیم.

قرار گرفتن نام جناب جعفر علیه السلام و حمزه علیه السلام در ردیف نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام، به روشنی گویای جایگاه بالا و مقام والای این دو بزرگوار است.

سید بهشتیان

نام جناب جعفر علیه السلام باز هم در کنار ذوات مقدسه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت مطهر و فرزندان ایشان، به عنوان سرور و سید بهشتیان آمده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلَبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَ حَمَرَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَ جَعْفَرُ ذَوِ الْجَنَاحَيْنِ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ علیه السلام»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ما فرزندان عبدالمطلب، سروران اهل بهشت هستیم، [من] رسول الله و حمزه سیدالشهداء و جعفر ذوالجناحین و علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی علیه السلام.

أفضل الشهداء

این فضیلت، گر چه در روایات ما، تنها برای جعفر طیار علیه السلام نیست، ولی اهل بیت علیهم السلام در روایات بسیاری، جناب جعفر علیه السلام را به شرف این فضیلت مفتخر کرده‌اند:

«عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: ... ثُمَّ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءِ وَ إِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ذَا الْجَنَاحَيْنِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، لَمْ يَجُلْ بِحُلِيِّهِ أَحَدٌ مِنَ الْآدَمِيِّينَ فِي الْجَنَّةِ شَيْءٌ شَرَفَ اللَّهُ بِهِ»

امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام، فرمودند: سپس برترین مردم، بعد از

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۸۰؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۵۰۱؛ الغیبة طوسی، ص ۱۸۳؛ العمدة، ابن البریق، ص ۵۲؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۹ و ج ۳۶، ص ۳۶۷؛ سنن ابن ماجه ج ۲، ص ۱۳۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۷؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۳؛ الدر النظیم، ص ۷۵۵؛ کشف الغمہ، ج ۱، ص ۵۲

اوصیا، شهداء هستند. و برترین شهداء، جعفر ابن ابی طالب است که صاحب دو بال است، و با ملایکه است، و هیچ آدمی در بهشت، زینتی که او دارد را، دارا نیست و این چیزی است که خداوند، شرافتش را به او داده است.^۱

ذوالجناحین

همان طور که، در فصل اوّل نیز آمد، یکی از فضایل خاص جناب جعفر علیه السلام، لقب ذوالجناحین است، که به سبب جایگاه ویژه آن جناب در بهشت، به ایشان نسبت داده شده است. دلیل آن را، می توان، این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانست:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبَدَلَهُ مِنْ يَدَيْهِ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ»

خدای متعال، به جای دستانش به او دو بال داد که با آن در بهشت پرواز کند.^۲

شهرت ایشان، به این لقب به حدّی است، که این صفت، حتّی اگر تنها هم باشد، نام جناب جعفر علیه السلام را به ذهن می رساند. به طوری که در روایات مختلف نیز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ایشان را، تنها با همین عنوان یاد نموده اند.

خیر النَّاس

روایاتی وجود دارد که جناب جعفر علیه السلام را، از بهترین مردم می دانند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: خَيْرُ النَّاسِ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرُ وَ عَلِيٌّ علیهم السلام»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بهترین مردم، حمزه و جعفر و علی علیهم السلام هستند.^۳

۱. تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۵۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۷۴؛ نهج السعادة، ج ۱، ص ۱۳۳؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۱۲

۲. شرح اصول کافی مازندرانی، ج ۷، ص ۱۹۰؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶

۳. مقاتل الطالبيين، ص ۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۶۳؛ شجرة طوبی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۲؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۵؛ شرح احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۳۶۱

البته مضمون این روایت، به شکل های مختلف و تعابیر گوناگون در روایات وجود دارد، که خواهد آمد.

أفضل الناس

مطابق این دسته از روایات، که بسیار و به طرق مختلف نقل شده اند، جناب جعفر علیه السلام، پس از چهارده معصوم علیهم السلام، افضل و بهترین همه مردم، هستند:

«يَا بُنَيَّةُ إِنَّا أَهْلَ بَيْتِ أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ سِتَّ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ قَبْلَكُمْ وَلَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا مِّنَ الْآخِرِينَ غَيْرِنَا... - إِلَى أَنْ قَالَ - وَمِنَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةُ الَّتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجوراً [قالت فاطمة] وَايَ هَوْلَاءِ الَّذِينَ سَمَّيْتَهُمْ أَفْضَلُ؟ قَالَ عليه السلام: عَلَى بَعْدِي أَفْضَلُ أُمَّتِي وَحَمْرَةُ وَجَعْفَرُ أَفْضَلُ أَهْلِ بَيْتِي بَعْدَ عَلِيٍّ وَبَعْدَكَ وَبَعْدَ ابْنِي وَسِبْطِي حَسَنَ وَحُسَيْنَ وَبَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ - مِنْهُمْ الْمَهْدِيُّ، إِنَّا أَهْلَ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا»

دخترم ما خانواده ای هستیم که خدا شش خصلت به ما داده که به دیگران از اولین که قبل شما بوده اند و آخرین، عطا نکرده است - تا آن که فرمود - قسم به کسی که جانم در دست اوست، مهدی این امت، که جهان را پر از عدل و داد می کند، بعد از اینکه مملو از ظلم و جور شده است، از ماست. [حضرت زهر علیه السلام] فرمود: کدام یک از اینها که گفتید، افضل است؟ حضرت فرمود: بعد از من علی افضل امت من است و بعد از علی و بعد تو و دو پسرت و بعد از اوصیاء که فرزندان این پسر هستند - و به حسین اشاره کرد - که

مهدی هم از آنهاست، حمزه و جعفر از همه افضل هستند، ما خانواده‌ای هستیم، که خداوند، آخرت را بر دنیای ما، برگزیده است.^۱

با وجود این روایت و روایاتی از این دست، آنچه عجیب به نظر می‌رسد، این است که عده‌ای گویا این روایات را ندیده‌اند و یا نادیده گرفته‌اند و افرادی نظیر جناب سلمان را بر ایشان تفضیل داده‌اند. اگر چه به این مضمون، روایتی نیز وجود دارد:

«جَرَى ذَكَرُ سَلْمَانَ وَ ذَكَرُ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ بَيْنَ يَدَيِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ مُتَكَيٍّ وَ فَضَّلَ بَعْضُهُمْ جَعْفَرًا عَلَيْهِ وَ هُنَاكَ أَبُو بَصِيرٍ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ سَلْمَانَ كَانَ مَجُوسِيًّا ثُمَّ أَسْلَمَ. فَاسْتَوَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَالِسًا مُبْغِضًا وَ قَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ جَعَلَهُ اللَّهُ عَلَوِيًّا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَجُوسِيًّا وَ قُرَيْشِيًّا بَعْدَ أَنْ كَانَ فَارِسِيًّا فَصَلَّوْا تُ اللَّهُ عَلَى سَلْمَانَ وَ إِنَّ لَجَعْفَرٍ شَأْنًا عِنْدَ اللَّهِ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ»

روزی نزد جعفر ابن محمد، امام صادق علیه السلام، سخن از سلمان و جعفر طیار به میان آمد، در حالی که امام تکیه داده بودند، برخی از حاضران جعفر را بر سلمان برتری دادند. ابوبصیر نیز حاضر بود، کسی از حضار گفت، سلمان مجوسی بوده و بعد مسلمان شده است. امام علیه السلام در حالی که عصبانی بود، نشست و فرمود: ای ابابصیر، خداوند، سلمان را علوی قرار داد، بعد از مجوسی بودنش و او را قریشی قرار داد بعد از فارسی بودنش، پس صلوات خدا بر

۱. کمال الدین و تمام نعمه، ص ۲۶۳؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۴۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ف ص ۵۳؛ موسوعة احادیث اهل البيت، ج ۱۱، ص ۸۱؛ غایة المرام، ج ۵، ص ۱۴ و همچنین ج ۷، ص ۱۳۰؛ الانتصار، ج ۷، ص ۱۶۲

سلمان، جعفر نیز، نزد خداوند، جایگاهی دارد و با ملائکه در بهشت پرواز می‌کند.^۱

این روایت، که تنها در کتاب اختصاص شیخ مفید، آن هم، به صورت مرسل، آمده است، متضمن افضلیت جناب سلمان، از حضرت جعفر طیار علیه السلام، است.

اما به نظر می‌رسد، نمی‌توان تنها با استفاده از این روایت، افضلیت جناب سلمان را ثابت کرد، چرا که روشن است امام صادق علیه السلام در مقام دفاع از جناب سلمان بوده‌اند و ظاهراً توهینی که به جناب سلمان شده است، حضرت را به این واکنش واداشته است و اصلاً این روایت واحد، نمی‌تواند با روایت گذشته، که اگر نگوییم متواتر، بصورت مستفیض، نقل شده است، معارضه کند.

برخی از محدثین، این روایت را، دلیل افضلیت جناب سلمان دانسته‌اند و البته کار را، تا آنجا پیش برده‌اند که به بررسی دلایل افضلیت جناب سلمان از حضرت جعفر طیار علیه السلام پرداخته‌اند، ولی خواسته یا ناخواسته جانب انصاف را، رها کرده و جملاتی راجع به جناب جعفر علیه السلام، فرموده‌اند! که صحیح نیست:

((پس از نقل روایت از کتاب اختصاص - وَ ظَاهِرُهُ يُؤْمَى أَنْ هَذَا الْبَعْضُ أَرَادَ التَّائِيدَ لِفَضْلِ جَعْفَرٍ عَلَى سَلْمَانَ، بِأَنَّ مَنْ سَبَقَهُ حَالَةَ الْمَجُوسِيَّةِ كَيْفَ يَصِيرُ أَفْضَلَ عَلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ وَ هُوَ مَنْقُوضٌ بِمِثْلِهِ لِأَنَّ جَعْفَرَ سَبَقَهُ حَالُ الْكُفْرِ وَ هِيَ مِلَّةٌ وَاحِدَةٌ... فَلَا يَجُوزُ تَفْضِيلُ أَحَدٍ عَلَيْهِ - يَعْنِي سَلْمَانَ - بِالْإِنْتِسَابِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ طَيْبَتَهُ مِنْهُمْ حَقِيقَةً وَ غَيْرُهُ - يَعْنِي جَعْفَرَ - مِنْهُمْ وَلَادَةً))

از ظاهر این روایت بر می آید که آن بعض، می خواسته برتری جعفر بر سلمان را تأیید کند و استدلال کرده که، کسی که قبلاً مجوسی بوده است نمی تواند بر کسی که این گونه نبوده، برتری داشته باشد در حالی که این مثال، با مثل خودش، نقض می شود، چرا که جعفر نیز، قبلاً کافر بوده است و کفر (به همه انواع) یک آیین است، پس نمی توان کسی را، به خاطر نسبت خویشی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر سلمان برتری داد. چون حقیقت سلمان از پیامبر است و غیر او - یعنی جعفر - از پیامبر است، فقط در ولادت!

اگر چه کسی جناب سلمان را، کافر نمی داند، ولی این استدلال، که اگر سلمان کافر بوده، جعفر هم کافر بوده است، علاوه بر آن که، مخالف روایات است و مخالف شأن جناب سلمان، اهانت به جناب جعفر نیز است. عجیب است، آیا ایشان، این همه روایت راجع به حنیف و مسلمان بودن جناب جعفر را، ندیده است؟

یا روایتی را که خداوند متعال به پیامبرش وحی می کند: که من جعفر را، به خاطر چهار خصلت ستوده می دانم را، نادیده انگاشته است؟

روایتی که به تصریح آن، جناب جعفر، حتی لحظه ای در برابر بت ها، سجده و عبادت نکرده است.

چگونه می توان، این همه روایت، راجع به فضیلت جناب جعفر علیه السلام را، به خاطر یک خبر واحد - آن هم مرسل - رها کرد و نپذیرفت! روایتی که خود جناب سلمان، راوی آن است و جالب است، که این روایت را، خود میرزای

نوری در کتاب نفس الرحمان و در باب روایات جناب سلمان آورده ، ولی ظاهراً مضمون آن مورد عنایت ایشان نبوده و اهمیت این روایت را، تنها به نقل آن، از جناب سلمان، می دانسته است.

جالب است که مرحوم محدث نوری، حقیقت سلمان را، هم طینت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند و جناب جعفر را، تنها فامیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شناسد و گوید، این همه روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، ندیده است که ایشان می فرمایند:

«خَلَقْتُ أَنَا وَ جَعْفَرٌ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ»

نکته مهم دیگری که گویا مورد اغماض این بزرگوار واقع شده، این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آن که، چهارده معصوم علیهم السلام، جناب جعفر و حمزه را، افضل همه مردم دانسته اند و پس از آن که فرمودند ما اهل بیتی هستیم که خداوند، برای ما آخرت را به جای دنیا برگزیده است، رو به سلمان کرده و فرمودند:

«يَا سَلْمَانَ أَشْهَدُ إِنِّي سَلِمٌ لِمَنْ سَالَهُمْ وَ حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ أَمَّا إِيَّاهُمْ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ»

ای سلمان! شهادت می دهم که من با دوست ایشان دوست و با دشمنان ایشان، دشمن هستم و ایشان، در بهشت با من هستند.

روایت دیگری نیز، وجود دارد که می تواند شاهی بر افضلیت جناب جعفر، از همه مردم باشد. بنابر این روایت، جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و

۱ . نفس الرحمان فی فضایل سلمان، ص ۴۲۸

۲ . نفس الرحمان فی فضایل سلمان، ص ۴۲۸؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۳؛ حلیۃ الابرار، ج ۲، ص ۴۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۵۳؛ موسوعة احادیث اهل البيت، ج ۱۱، ص ۹۱؛ غایة المرام، ج ۵، ص ۱۴ و همچنین ج ۷، ص ۱۳۰؛ الانتصار، ج ۷، ص ۱۶۲

ایشان را بشارت داد، به این که ایشان و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و حضرت حمزه و حضرت جعفر علیه السلام در بهشت هستند.

هربار، که جبرئیل بشارتی می داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، برای شکر سجده می کردند. عباس، علت این سجده ها را، جويا شد. پس از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علت را، به او فرمود، عباس صدا زد:

«مِنَّا سَبْعَةٌ لَيْسَ فِي النَّاسِ مِثْلُهُمْ: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و عَلِيٌّ و فَاطِمَةُ و الْحَسَنُ و الْحُسَيْنُ و حمزة و جعفر ذوالجناحين علیه السلام و لَيْسَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ يَعْدِلُهُمْ»

از ما، هفت نفر هستند که در میان مردم، مثل ایشان نیست: رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر ذوالجناحين علیه السلام و هیچ کسی از این امت، کسی مساوی ایشان نیست.

روایت دیگری که به فهم جایگاه و رتبه جناب جعفر بسیار کمک می کند، داستان تفاخر عائشه با حضرت زهرا علیه السلام است:

«دَخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ علیه السلام و عَائِشَةَ و هُمَا يَفْتَخِرَانِ و قَدْ احْمَرَّتْ وُجُوهُهُمَا فَسَأَلَهُمَا عَنْ خَيْرِهِمَا فَأَخْبَرَتْاهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَا عَائِشَةُ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ و نُوحًا و آلَ إِبْرَاهِيمَ و آلَ عِمْرَانَ و عَلِيًّا و الْحَسَنَ و الْحُسَيْنَ و حمزة و جعفر و فَاطِمَةَ و خَدِجَةَ عَلَى الْعَالَمِينَ»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد بر فاطمه زهرا علیه السلام و عائشه، در حالی که مشغول تفاخر بود و چهره هاشان برافروخته بود.

عَلَّتْ را جویا شدند، وقتی جریان را فهمیدند، فرمودند: ای عائشه! آیا نمی‌دانی که خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر و فاطمه و خدیجه را بر همه عالمیان برگزیده است [و برتری داده است].^۱

با وجود این همه روایات، راجع به اسلام جناب جعفر طیار و افضلیت وی از تمام مردم، تردیدی نیست که علیرغم ادعای میرزای نوری، جناب سلمان - با وجود همه فضایل و مناقب و جایگاه وی نزد اهل بیت علیهم السلام - نمی‌تواند از جناب جعفر علیه السلام افضل باشد.

درباره جناب جعفر علیه السلام در روایات تعابیر دیگری نیز وجود دارد، که حاکی از فضایل ایشان است، تعابیری همچون جارالله، ولی الله و...^۲

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۰

۲. العقد النضید و الدر الفرید، ص ۸۴ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۴۰؛ المناقب، خوارزمی، ص ۷۲؛ کشف

الغمه، ج ۱، ص ۱۰۲

چهار : جعفر علیه السلام در قیامت

یکی از ویژگی های برجسته جناب جعفر علیه السلام، جایگاه والای ایشان در روز قیامت است. روزی که هنگام برداشت محصول کاشته دنیا است. روزی که، کمترین عمل خیر و کوچکتین عمل شرّ، محاسبه می شود و هر انسانی پس از آنکه نتیجه عمل خویش را، می نگیرد، به سوی جایگاه برآمده از کردار خویش، رهسپار می گردد. روزی که برای بسیاری روز حسرت است.

در این روز، یکی از کسانی که، در مرتبه ای بی نظیر، بسیار به چشم می آید، جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام است. ایشان از چهره هایی است که روز قیامت شاداب و خندان است در حالی که بسیاری از مردم با چهره هایی غبار آلود و گرفته در انتظار سرانجام عمل خویش هستند.

انس بن مالک می گوید: تفسیر آیه شریفه ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ۖ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ﴾ را، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سوال نمودم و ایشان در جواب فرمودند:

«يَا أَنَسُ هِيَ وَجُوهُنَا بَنَى عَبْدُ الْمُطَّلَبِ أَنَا وَعَلِيٌّ وَحَمْرَةٌ وَجَعْفَرٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ، نَخْرُجُ مِنْ قُبُورِنَا وَ نَوَرُ وَجُوهُنَا كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ﴾ يَعْنِي مُشْرِقَةٌ بِالنُّورِ فِي أَرْضِ الْقِيَامَةِ، ضَاحِكَةٌ فَرَحَانَةٌ بِرِضَاءِ اللَّهِ عَنَّا مُسْتَبْشِرَةٌ بِثَوَابِ اللَّهِ الَّذِي وَعَدَنَا»

ای انس! مراد از آن، چهره‌های ما فرزندان عبدالمطلب است. من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و فاطمه خارج می‌شویم از قبرهایمان در حالی که صورت هایمان در روز قیامت مانند خورشید نیمروز می‌درخشد. خداوند متعال فرموده است: وجوه یومئذ مسفرة یعنی صورت‌های نورانی و تابناک در زمین قامت و ضاحکه یعنی شادمان از رضایت خداوند متعال و مستبشرة یعنی بشارت داده شده به ثوابی که خداوند به ما وعده داده است.^۱

جناب جعفر طیار علیه السلام، از همراهان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در هنگام ورود به عرصه محشر هستند و البته این افتخار همراهی، تنها منحصر به پنج نفر است و سایرین از این نعمت و افتخار محروم هستند.

«قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَرِدُ (علی علیه السلام) يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوْقِ الْجَنَّةِ... يَدِيهِ لِيَوَاءِ الْحَمْدِ... مُلَأَتْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ عَنْ يَمِينِهِ وَجَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَنْ يَسَارِهِ وَفَاطِمَةُ مِنْ وَرَائِهِ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ فِي مَا بَيْنَهُمَا...»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام در حالی که بر ناقه‌ای بهشتی سوار است وارد محشر می‌شود... و در دست او لواء الحمد است... که میان آسمان و زمین را در بر گیرد. در حالی که حمزه بن عبدالمطلب از طرف راست ایشان و جعفر طیار از طرف چپ وی و فاطمه علیه السلام پشت سر او و امام حسن و حسین علیه السلام بین پدر و مادر خود به محشر وارد می‌شوند.^۲

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۳؛ شرح احقاق الحق، ج ۱۴، ص ۵۱۸

۲. بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۳۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۶؛ بشاره المصطفی، ص ۲۵۲

خود جناب جعفر علیه السلام نیز، از پرچمداران امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در روز محشر به حساب می آیند.

«قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: ... أَنِّي أُعْطِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَرْبَعَةَ أَلْوِيَةٍ فَلِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِي وَ أَدْفَعُ لِرِوَاءِ التَّهْلِيلِ لِعَلِّيَّ وَ أَوْجَّهُهُ فِي أَوَّلِ فَوْجٍ وَ هُمُ الَّذِينَ يُحَاسِبُونَ حِسَاباً يَسِيراً وَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ عَلَيْهِمْ وَ أَدْفَعُ لِرِوَاءِ التَّكْبِيرِ إِلَى حَمْزَةٍ وَ أَوْجَّهُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّانِي وَ أَدْفَعُ لِرِوَاءِ التَّسْبِيحِ إِلَى جَعْفَرٍ وَ أَوْجَّهُهُ فِي الْفَوْجِ الثَّالثِ ثُمَّ أَقِيمُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى أَشْفَعَ لَهُمْ...»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار پرچم به من داده می شود؛ پرچم حمد را در دست خود می گیرم و پرچم تهلیل را به حضرت علی علیه السلام می دهم و او را با گروه اول می فرستم. گروهی که حسابی ساده دارند و بی حساب وارد بهشت می شوند و پرچم تکبیر را به جناب حمزه علیه السلام داده و او را با گروه دوم همراه می کنم و نیز پرچم تسبیح را به جعفر علیه السلام می دهم و او را با گروه سوم همراه می کنم سپس خود به سراغ امت می آیم تا برای آنان شفاعت کنم.

علاوه بر این که خود جناب جعفر علیه السلام از بزرگان اهل محشر و چهره های درخشان آن عرصه به حساب می آید، محبت این ایشان نیز، در روز قیامت از نجات یافتگان و از کسانی هستند، که با چهره هایی نورانی، از دیگران متمایز هستند:

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: الْأَعْرَافُ مَوْضِعٌ عَالٍ مِنَ الصَّراطِ عَلَيْهِ - الْعَبَّاسُ وَ - حَمْزَةُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ جَعْفَرُ ذَوِ الْجَنَاحَيْنِ، يَعْرِفُونَ مُحِبِّهِمْ بِبَيَاضِ الْوُجُوهِ وَ مُبْغِضِهِمْ بِسَوَادِ الْوُجُوهِ»

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۳۹؛ نفس الرحمان فی فضائل سلمان، ص ۳۷۷؛ الانوار الساطعه، ص ۳۴۹؛ شرح العینیه الحمیری، ص ۵۳۹

ابن عباس می گوید: اعراف مکان بلندی از (پل) صراط است که - عباس - حمزه و علی و جعفر ذوالجناحین بر آن ایستاده‌اند و دوستداران خویش را از درخشندگی چهره می‌شناسند و دشمنان خویش را از تاریکی و سیاهی چهره تشخیص می‌دهند.

بالا تر از همه آنچه که گفته شد، جناب جعفر علیه السلام از جمله کسانی است که، در روز قیامت بر اعمال پیامبران و انجام تکلیف رسالت الهی ایشان شاهد بوده و گواهی می‌دهد. یا به تعبیری دیگر، پیامبران الهی نیازمند شهادت ایشان هستند:

«عَنْ يَوْسُفَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ إِلَيَّ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَلَائِقَ، كَانَ نُوحٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقَالُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ عليه السلام: فَيَخْرُجُ نُوحٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَخْطَأُ النَّاسَ حَتَّى يَجِيءَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَمَعَهُ عَلِيٌّ عليه السلام... فَيَقُولُ نُوحٌ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَأَلَنِي: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَقُلْتُ: مُحَمَّدٌ، فَيَقُولُ صلی الله علیه و آله: يَا جَعْفَرُ يَا حَمْزَةُ، إِذْهَبَا وَاشْهَدَا لَهُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فَجَعْفَرُ وَحَمْزَةُ هُمَا الشَّاهِدَانِ لِلْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا بَلَغُوا، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَعَلَى عليه السلام أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ أَعْظَمُ مَنَزَلَةٍ مِنْ ذَلِكَ»

۱. مناقب الإمام أمير المؤمنين، ج ۱، ص ۱۵۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۳۱؛ المراجعات، ص ۹۳؛ الغدير، ج ۲، ص ۳۲۵؛ تفسير مجمع البيان، ج ۴، ص ۲۶۱؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۲۶۴؛ تفسير القرطبي، ج ۷، ص ۲۱۲؛ تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، ص ۷۲؛ مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، ص ۱۰۵؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۳۰۳؛ غاية المرام، ج ۴، ص ۴۴؛ شرح احقاق الحق، ج ۳۰، ص ۷۱

یوسف بن ابی سعید می گوید: روزی خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ایشان به من فرمود: هنگامی که روز قیامت می شود و خداوند متعال همه خلائق را جمع می کند، حضرت نوح علیه السلام، اولین کسی است که (به حساب) فرا خوانده می شود، پس از او سؤال می شود آیا رسالت خود را تبلیغ نمودی؟ و او می گوید: بلی، از او سؤال می شود: چه کسی برای تو (بر انجام تبلیغ) شهادت می دهد؟ نوح می گوید: حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله؛ امام صادق علیه السلام فرمود: پس نوح خارج شد و به میان مردم رفت تا نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و همراه وی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام نشست بود... پس نوح به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه می دارد: یا محمد خداوند متعال از من سؤال نمود که آیا رسالت خود را تبلیغ نموده ای؟ من نیز گفتم: بلی پس سؤال نمود چه کسی برای تو شهادت می دهد؟ و من نیز گفتم: محمد صلی الله علیه و آله، در این حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ای جعفر و ای حمزه بروید و شهادت بدهید که او رسالتش را انجام داده است.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: جعفر و حمزه برای ادای تکلیف و انجام تبلیغ گواهان انبیاء هستند. یوسف بن ابی سعید می گوید: به حضرت گفتم: جانم به فدای شما! در آن وقت حضرت علی علیه السلام کجاست؟ پس حضرت فرمود: جایگاه او بالاتر از این کار است.^۱

مجموع آنچه از همه این روایات استفاده می شود، این است که در روزی که به فرموده قرآن برای بسیاری از مردم روز حسرت و پشیمانی است، جناب جعفر علیه السلام که خود از اولیای الهی است، با اولیاءالله نیز همنشین و همراه خواهد بود.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۸؛ المحاضر، ص ۲۷۲؛ بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۸۳؛ تأویل الآیات، ج ۲،

ص ۷۰۶؛ غایة المرام، ج ۴، ص ۳۳۰

پنج: جناب جعفر علیه السلام در روایات اهل سنت

اهل سنت نیز، در نقل فضایل جناب جعفر علیه السلام، همچون شیعیان، بسیار کوشیده‌اند، اگر چه بر خلاف شیعیان، در برخی موارد از حد انصاف و اعتدال خارج شده و اقداماتی انجام داده‌اند، که در برخی موارد منجر به انکار فضایل آن بزرگوار، شده است.

بدیهی به نظر می‌رسد که اهل سنت تفضیل و برتری جناب جعفر علیه السلام را، به میزان خود سنجیده‌اند. بنابراین در بسیاری از موارد، روایاتی که نقل کرده‌اند، جعلی و غیر واقعی به نظر می‌رسد:

«سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَمْ يَكُنْ قَبْلِي نَبِيٌّ إِلَّا قَدْ أُعْطِيَ سَبْعَةَ رُفَقَاءَ نَجَبَاءَ وَزُرَّاءَ وَ إِنِّي أُعْطِيتُ أَرْبَعَةَ عَشَرَ: حَمْزَةً وَ جَعْفَرٌ وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ حَذِيفَةُ وَ سَلْمَانٌ وَ عِمَارٌ وَ بَلَالٌ»

شنیدم علی می‌گوید: پیامبر اکرم فرمود: هیچ پیامبری پیش از من نبود مگر این که هفت یار نزدیک، نجیب و همراه داشت ولی من چهارده یاور نزدیک دارم و آنها حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و ابوبکر و عمر و مقداد و عبدالله بن مسعود و ابوذر و حذیفه و سلمان و عمار و بلال هستند.

۱. المسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۶؛ الأحاد و المشانی، ج ۱، ص ۱۹۰؛ المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۱۶؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۵۹؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۸۹؛ تاریخ مدینه

در این که، تعدادی از این چهارده نفر، از نزدیکان و دوستان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، محسوب می شوند جای هیچ گونه تردیدی نیست. اما آنچه غیر واقعی بودن این روایت را می رساند، وجود نام عده ای است، که از دیدگاه قرآن و سنت، نمی توانند از دوستان و محبین حقیقی آن حضرت باشند.

گرچه این روایت مطابق مبانی اهل سنت و بنا به حکم «الفضل ما شهد به الأعداء» می تواند فضیلت انکار ناپذیر جناب جعفر علیه السلام را برساند.

روایت دیگری نیز با مضمونی صریح تر و البته محتاج تأمل و دقت بیشتر وجود دارد، که فضیلت و جایگاه جناب جعفر علیه السلام، از آن فهمیده می شود، لیکن اصل صدور این روایت، مورد شک و تردید است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وَ الْحَوَارِيُّونَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ: أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عَلِيٌّ وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ وَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ وَ زُبَيْرُ بْنُ الْعَوَامِ»

پیامبر اکرم فرمود: حواریون من همه از قریش هستند، آنان ابوبکر و عمر و علی و حمزه و جعفر و ابو عبیده جراح و عثمان بن مظعون و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن عفان و طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام هستند.

دمشق، ج ۱۰، ص ۴۵۱؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۲۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۱۲؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۷۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۲۵۳
 ۱. الدر المشور، ج ۶، ص ۲۱۴؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۳؛ تفسیر القرآن، صنعانی، ج ۳، ص ۲۹۰؛ تفسیر الثعلبی، ج ۳، ص ۷۸؛ تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تفسیر الآلوسی، ج ۲۸، ص ۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۴۷۵

بسیاری از روایاتی که از فضایل جناب جعفر علیه السلام در سراسر این نوشتار آمده است، نیز از طریق اهل سنت روایت شده است، که به جهت پرهیز از تکرار، از نقل آنها خودداری می‌نماییم.

جالب‌ترین روایت و به نوعی مهم‌ترین آنها کلامی است که ابوهریره گفته و این کلام، در حدّ بالایی از شهرت، تقریباً در همه کتب علمای اهل سنت (کتبی که حاوی فضایل جناب جعفر علیه السلام است) آمده است:

«مَا احْتَدَى النَّعَالَ وَ لَا رَكِبَ الْمَطَايَا وَ لَا رَكِبَ الْكُورَ وَ لَا وَطِئَ التُّرَابَ
بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»

بعد از پیامبر اکرم هیچ کسی افضل و برتر از جناب جعفر بن ابی طالب، کفشی نپوشیده و سوار، بر چارپا و بر اسب نشده و بر خاک قدم نگذاشته است.

این روایت، اگر چه به زعم برخی! به مدیحه گویی جناب جعفر علیه السلام پرداخته است، لکن با عقاید شیعه سازگاری ندارد.

شیعیان، اگر چه قائل به افضلیّت جناب جعفر علیه السلام از همه صحابه هستند، اما این اطلاق، که بنا به مفاد آن، جناب جعفر علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام نیز برتر باشند، مورد پذیرش نیست و همان طور که در روایات فصل گذشته آمد، جایگاه جناب

۱. ذخائر العقبی، ص ۲۱۷؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۰؛ فضائل الصحابة، ص ۱۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۲؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۴۷؛ المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۱۳۰؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۴۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۱؛ علل الدارقطنی، ج ۱، ص ۲۱۸؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۵؛ الاصابة، ج ۱، ص ۵۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۹۸؛ انساب الاشراف، ص ۴۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۹۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۱۰۸

جعفر علیه السلام پس از رتبه و مقام چهارده معصوم علیهم السلام قرار دارد، نه پیش از ایشان. نکته جالب توجه این است، که علمای اهل سنت نیز، این روایت ابوهریره را، در تضاد با افکار و مبانی خویش، می دانند و نتوانسته اند با تمسک به آن، برتری و فضیلت جناب جعفر علیه السلام بر ابوبکر و عمر را، قبول نمایند و بر همین اساس، دست به توجیهاتی غیرمنصفانه، زده اند.

به عنوان مثال احمد بن حنبل در کتاب خود، پس از نقل این روایت چنین می نویسد:

«يَعْنِي فِي الْجُودِ وَالْكَرَمِ»^۱

و بدین ترتیب، این گونه القاء می کند، که برتری جناب جعفر علیه السلام از سایرین، فقط در جود و کرم و بخشش آن بزرگوار بوده است. ذهبی نیز با پیروی از او، نظیر این قول را، نقل کرده و پذیرفته است.^۲

البته ذهبی توجیه بی دلیل دیگری را، نیز نقل کرده است:

«... هَذَا ثَابِتٌ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَزْعَمَ زَاعِمٌ أَنَّ مَذْهَبَهُ أَنَّ جَعْفَرًا أَفْضَلُ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَإِنَّ هَذَا الْإِطْلَاقَ لَيْسَ هُوَ عَلَى عُمومِهِ بَلْ يَخْرُجُ مِنْهُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ، فَالظَّاهِرُ أَنَّ أَبَاهُ رَيْرَةَ لَمْ يَقْصُدْ أَنْ يَدْخُلَ أَبَابَكْرٍ وَ لَا عُمَرُ !!!»

نقل این روایت از ابوهریره ثابت است ولی کسی حق ندارد که تصور کند مراد ابوهریره افضلیت جناب جعفر از ابوبکر و عمر است، چرا که این اطلاق این قدر هم عمومیت ندارد و به طور قطع پیامبران و رسولان الهی از این

۱ . المسند احمد، ج ۲، ص ۴۱۴

۲ . سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۷

اطلاق خارج هستند، ظاهراً ابوهریره قصد نداشته که ابوبکر و عمر را، در این اطلاق قرار دهد!!! - پس جعفر از ابوبکر و عمر افضل نیست! -^۱

برخی دیگر نیز، پس از نقل این روایت، تصریح کرده‌اند که ابوبکر و عمر و عثمان، از جناب جعفر افضل هستند و تعبیر عجیبی راجع به امیرالمومنین علیه السلام گفته‌اند، که می‌توان آن را، برآمده از تعصبات جاهلانه و مغرضانه مذهبی آنان، دانست:

«وَهَذَا إِسْنَادٌ جَيِّدٌ إِلَى أَبِي هُرَيْرَةَ وَكَأَنَّهُ إِنَّا يُفَضِّلُهُ فِي الْكَرَمِ، فَأَمَّا فِي الْفَضِيلَةِ الدِّينِيَّةِ فَمَعْلُومٌ أَنَّ الصَّدِيقَ وَالْفَارُوقَ بَلَّ وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ أَفْضَلُ مِنْهُ وَ أَمَّا أَخُوهُ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَالظَّاهِرُ أَنَّهَا مُتَكَافِئَانِ أَوْ عَلِيُّ أَفْضَلُ مِنْهُ!!!»

سند این روایت به ابوهریره خوب است و گویا مقصود ابوهریره تفضیل در کرم و بخشش جناب جعفر بوده است و گر نه از لحاظ برتری دینی معلوم است که صدیق - ابوبکر - و فاروق - عمر - بلکه حتی عثمان بن عفان از جناب جعفر برتر بوده‌اند. اما این که آیا علی از جعفر برتر است یا نه! ظاهر این است که آن دو در یک رتبه و مساوی هستند و یا شاید!! علی از او برتر باشد!!!^۲

روایتی دیگر نیز، در فضایل جناب جعفر علیه السلام در کتب اهل سنت وجود دارد که ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

جعفر بن ابی طالب، مطیع‌ترین افراد امت پیامبر است و نسبت به فرامین ایشان از همه شنواتر و فرمانبردارتر بوده است.^۳

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۰۶

۲. البداية و النهاية، ج ۴، ص ۲۹۲؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۳، ص ۴۸۵

۳. سبل الهدى و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۰۸

کتمان فضایل جناب جعفر علیه السلام توسط علمای عامّه

انگیزه کتمان فضایل

پس از مطالعه این نوشتار تا اینجا، این نتیجه گیری که مهمترین انگیزه کتمان فضایل جناب جعفر علیه السلام برادری، دوستی و اطاعت پذیری ایشان، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است، بسیار ساده و بدیهی است. نقش انکار ناپذیر جناب جعفر علیه السلام در اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، آن قدر روشن است، که علاوه بر تاکید بسیار، در روایات اهل بیت علیهم السلام، در کلمات علمای اهل سنت نیز تایید شده است. خود امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد گوناگونی، این نقش مهم جناب جعفر علیه السلام را، به مردم یادآوری نموده اند. به عنوان مثال، در جملاتی که، حضرت پس از غصب مقامشان، به قریش می فرمایند، این مطلب نمود زیادی دارد:

«... فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ مَعِيَ رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَلَى الْمَوْتِ وَالْأَهْلَاكِ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ حِمْزَةٌ أَوْ أَخِي جَعْفَرٌ مَا بَايَعْتُ كُرْهًا، فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَتَجَرَّعْتُ عَلَى الشَّجَى»

پس از آن نگاه کردم و هیچ مدافعی و یاور و کمکی جز خاندانم ندیدم و از مرگ و کشتن آنان بیمناک بودم در حالی که اگر حمزه و یا برادرم جعفر، حاضر بودند، من به اجبار، تن به بیعت نمی دادم، پس خار در چشم، نگریستم و استخوان در گلو، تحمل کردم...

و یا در جای دیگر، در پاسخ به سوال اشعث بن قیس، که می پرسد چرا در همان ابتدای کار با آنان (غاصبین) نجنگیدی و حق خودت را نگرفتی؟ می فرماید:

«فَلَمَّا قَبِضَ سَلَّمَ عَلَيْهِ، مَالَ النَّاسِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَبَايَعُوهُ وَاسْتَنْصَرْتُ النَّاسَ فَلَمْ يَنْصُرُونِي غَيْرَ أَرْبَعٍ: سَلْمَانُ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ مِقْدَادٌ وَ زُبَيْرٌ وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَصُولٌ بِهِ، أَمَّا حَمْزَةٌ فَقَدْ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَمَّا جَعْفَرٌ فَقُتِلَ يَوْمَ مَوْتَةٍ»
 هنگامی که پیامبر اکرم سَلَّمَ عَلَيْهِ از دنیا رفت مردم به سوی ابوبکر شتافته و با او بیعت کردند و من آنان را به یاری طلبیدم جز چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر، کسی مرا یاری نکرد و از خاندانم نیز کسی نبود، که به او امیدوار باشم، چرا که حمزه در روز احد کشته شده بود و جعفر نیز، در روز موته، به شهادت رسیده بود.

در روایتی دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام علّت سکوت خویش را، این گونه بیان می فرماید:

«فَلَمْ أَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَهْلِ السَّابِقَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، إِلَّا نَاشَدْتُهُمْ اللَّهُ فِي حَقِّي وَ دَعَوْتُهُمْ إِلَى نُصْرَتِي، فَلَمْ يَسْتَجِبْ لِي مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطٌ: سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ الزُّبَيْرُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَصُولٌ بِهِ، أَمَّا حَمْزَةٌ فَقُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَمَّا جَعْفَرٌ فَقُتِلَ يَوْمَ مَوْتَةٍ وَ بَقِيَتْ بَيْنَ جُلَفَيْنِ خَائِفَيْنِ ذَلِيلَيْنِ حَقِيرَيْنِ عَاجِزَيْنِ: الْعَبَّاسُ وَ عَقِيلٌ وَ كَانَا قَرَبَى الْعَهْدِ بِكُفْرٍ فَأَكْرَهُونِي وَ قَهَرُونِي»

پس باقی نگذاشتم از اهل بدر و اولین از مهاجرین و انصار مگر این که آنان را به خدا در حق خودم سوگند دادم و آنان را به یاری خود دعوت نمودم ولی از تمام مردم به جز چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر، کسی دعوت مرا پاسخ نگفت و هیچ کس از اهل بیت نبود تا بتوانم به او تکیه کنم و نیرو بگیرم چرا که حمزه در روز احد و جعفر در روز موته کشته شده بودند. و من در میان دو انسان کوچک و ترسوی ذلیل و حقیر و ناتوان یعنی عباس و عقیل مانده بودم و آن دو تازه از کفر بیرون آمده بودند و در نتیجه مرا مجبور کردند و بر من چیره شدند.

امام صادق علیه السلام نیز، یکی از دلایل سختی ها و ناگواری هایی که، به امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل شد را، غیاب جناب جعفر علیه السلام می داند:

«ثُمَّ لَقِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنَ الشَّدَّةِ وَالْبَلَاءِ وَالنَّظَاهِرِ عَلَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ قَوْمِهِ بِمَنْزِلَتِهِ أَمَّا حَمْزَةُ فَقُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَأَمَّا جَعْفَرُ فَقُتِلَ يَوْمَ مَوْتَةٍ»

سپس سختی و بلا و رویگردانی از امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد چرا که کسی مثل خودش نبود که او را یاری کند زیرا که حمزه در روز احد و جعفر در روز موته کشته شده بودند.

این نکته، در کلمات علمای اهل سنت نیز مشاهده می شود، که به عنوان نمونه این ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه اش، فصلی دارد با عنوان «فَصْلٌ فِي أَنَّ جَعْفَرَ أَوْ حَمْزَةَ لَوْ كَانَا حَيًّا لَبَايَعَا عَلِيًّا» و در آن فصل روایات و

۱. کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۱۶؛ مصباح البلاغه، ج ۳، ص ۷۸ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۶۷

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵؛ تفسیر العیاش، ج ۲، ص ۵۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۴۶

کلماتی را نقل می‌کند که مضمون و محتوای همه آنها، خلوص ارادت و کمال اطاعت جناب حمزه و جعفر علیه السلام و خضوع و ولایت پذیری آن دو بزرگوار، از امیرالمؤمنین علیه السلام را، می‌رساند.

روشن است، شخصیتی مانند جناب جعفر علیه السلام، اگر چه پیش از حوادث سال یازدهم هجری از دنیا رفته است، اما همین مقدار نیز کافی است، تا از دیدگاه علمای متعصب اهل سنت متهم و مظنون باشد.

لذا کمترین کاری که، از دست برخی از این علمای بی انصاف، بر می‌آید، انکار و کتمان فضایل بی شمار آن دو بزرگوار است. حتی به نظر می‌رسد، اگر جناب جعفر علیه السلام، تا سال یازدهم هجری و پس از آن، حضور داشتند و این علماء، دفاع جانانه ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام را هم می‌دیدند، چه بسا مطاعن و اکاذیبی را نیز، راجع به ایشان می‌ساختند.

به هر حال، از دیدگاه این طیف از علماء، ولایت مداری و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام، جرمی است بزرگ و نابخشودنی، چه رسد به اینکه این ولایت مداری و قرابت دینی، با برادری و قرابت نسبی، عجین شده باشد و خودِ این انگیزه‌ای مهم برای انکار و کتمان فضایل ایشان است.

نمونه‌هایی از انکار فضایل جناب جعفر علیه السلام

متعصبین، برای انکار فضایل، به شیوه‌های گوناگون، متوسل شده‌اند و به اشکال مختلف به منویات قلبی خویش، جامه عمل پوشانده‌اند.

اگرچه به رغم تلاش آنان، مناقب جناب جعفر علیه السلام، تابناک‌تر از خورشید نیمروز بوده و در یک جمع بندی می‌توان گفت، آنها به اهداف خویش دست

نیافته‌اند و فضایل آن بزرگوار، نقل محافل و کتب تاریخی، رجالی و تراجم است.

شیوه اول: تصحیف و تحریف

نمونه‌هایی از روایاتی که به وسیله این شیوه جعل، ساخته و پرداخته شده‌اند، در ابواب گذشته این نوشتار آمده است و در این مقام، تنها به برخی از آنان، اشاره می‌نماییم.

روایات ساختگی درباره هجرت جناب جعفر علیه السلام در سال هفتم هجری و سرپرستی عثمان بن مظعون بر مهاجرین، از جمله این موارد است.

این سعی و تلاش بیهوده در ماجراهای نبرد موته به اوج خود می‌رسد. آنان

نقل کرده‌اند که امیر اول سپاه، جناب زید بن حارثه بود نه جناب جعفر طیار علیه السلام.

اما به همین بسنده نکرده‌اند و اعتراض جناب جعفر علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، جعل و یا شاید هم تصحیف و دستکاری نموده‌اند.

آنجا که جناب جعفر علیه السلام - به زعم ایشان! - فریاد اعتراض به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله، بلند کرده و در حضور مسلمانان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، مخاطب قرار داده و می‌گوید:

«مَا كُنْتُ أَذْهَبُ إِنْ تَسْتَعْمِلَ عَلَيَّ زَيْدًا»^۱

اگر زید را امیر من قرار دهی به جنگ نخواهم رفت.

در حالی که در مقابل این گروه، بسیاری از علماء قرار دارند، که ضمن نقل آن ماجرا، توضیح خواستن جناب جعفر علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را، روایت کرده‌اند، نه سرپیچی کردن ایشان را!!!

و از جناب جعفر علیه السلام این گونه نقل کرده‌اند:

«ما كُنْتُ أَرْهَبُ إِنْ تَسْتَعْمِلَ عَلَيَّ زَيْدًا»^۱

من از این که زید امیرم باشد نمی‌هراسم.

اگرچه قبول کردن هر یک از این دو نقل، منافی و مخالف شخصیت جناب جعفر علیه السلام است، تذکر این نکته ضروری است که میان این دو قول هم تفاوت بسیاری وجود دارد، که در فصل ششم به طور مفصل، بیان شد.

این گونه زیر سوال بردن اطاعت مطلق جناب جعفر علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جز با تمسک به شیوه تصحیف و دستکاری روایات میسر نشده است.

شیوه دوم: توجیه و انکار

در این روش نویسنده کتاب، ابتدا روایت را، نقل کرده و اگر با مبانی او ناسازگار باشد، آن را توجیه می‌کند، که در بسیاری از این موارد، این توجیه کردن، بدون دلیل، صورت گرفته و علت اصلی آن، تعصب غلط و نابجای ناقل و یا نویسنده بوده است.

نمونه‌های زیادی از این اقدامات در بخش گذشته آمده، مثلاً وقتی از ابوهریره نقل می‌کنند:

«ما احْتَدَى النَّعَالُ وَلَا رَكِبَ الْمَطَايَا وَلَا رَكِبَ الْكُورَ وَلَا وَطِئَ الثَّرَابَ،

بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، أَفْضَلُ مِنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» چون مفاد این حدیث با خواسته‌های قلبی آنان در تضاد است و از طرفی انکار حدیث به معنای انکار

۱. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۶؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۹۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۴؛ امتاع

الاسماع، ج ۱۳، ص ۳۶۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۱۴۵

جایگاه ابوهیره است، لذا اقدام به توجیه آن می نمایند و مثلاً می نویسند: مراد ابوهیره از افضلیت فقط به لحاظ بخشندگی و کرم جناب جعفر علیه السلام بوده است، نه از لحاظ برتری دینی آن بزرگوار.

شیوه سوم: تضعیف روات

این شیوه، که مرسوم ترین روش و شاید راحت ترین روش، است، رواج بسیاری نیز در کتب عامه پیدا کرده است.

آنچه مهم است، ارائه دلیل و اعلام علت تضعیف، است که متأسفانه، کمتر دیده شده است، دلیل موجّه و عقلایی، بر این کار، ارائه شده باشد.

عبارت زیر را، از کتاب مجمع الزوائد برداشته ایم، که مؤلف در سه صفحه، که اتفاقاً عنوان آن «فصل فی مناقب جعفر بن ابی طالب علیه السلام» است، فضایل آن جناب را، نقل کرده و جز دو روایت - که راویان آن را قبول نموده - بقیه راویان را، تضعیف نموده است.

گرچه شیوه ای که استفاده کرده، بسیار دو پهلوی است، یعنی تصریح به عدم پذیرش روایت، نکرده است، اما با دست درازی به سند آنها، تلویحاً آن را رد می کند:

«و عن أبي جحيفة، قال قدم جعفر بن أبي طالب عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله من أرض الحبشة، فقبل رسول الله صلى الله عليه وآله بين عينيه وقال: ما أدرى أنا بقُدوم جعفرٍ أَسْرَ أم فُتِحَ خَيْرٌ. رواه الطبراني في الثلاثة و في رجال الكبير، أنس بن سلم و لم أعرفه و بقيّة رجاله ثقاتٌ. و عن الشعبي، قال لما أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فتح خيبر، قيل له قد قدم جعفرٌ من عند النجاشي، فقال صلى الله عليه وآله: لا أدرى أيهما أنا أشدُّ فرحاً بقُدوم جعفرٍ أو فُتِحَ خَيْرٌ، فأتاه،

فَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَقَط. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ مُرْسَلًا وَرِجَالُهُ رِجَالُ الصَّحِيحِ وَ
عَنْ جَابِرٍ، قَالَ لَمَّا قَدِمَ جَعْفَرٌ مِنَ الْحَبَشَةِ، عَاقَهُ النَّبِيُّ ﷺ. رَوَاهُ أَبُو يَعْلَى وَ
فِيهِ مُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ وَهُوَ ضَعِيفٌ وَقَدْ وَثَّقَ، وَبَقِيَّةُ رِجَالِهِ رِجَالُ الصَّحِيحِ.
وَعَنْ جَابِرٍ، قَالَ لَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ، تَلَقَّاهُ
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا نَظَرَ جَعْفَرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَجَلَ إِعْظَامًا مِنْهُ لِرَسُولِ
اللَّهِ ﷺ، فَقَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: يَا حَبِيبِي أَشْبَهَ النَّاسَ بِخُلُقِي
وَخُلُقِي وَخُلِقْتَ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقْتُ مِنْهَا، قُلْتُ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَدْ
تَقَدَّمَ فِي كِتَابِ الْخِلَافَةِ، رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَفِيهِ مَكِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الرَّعْنِي وَهَذَا مِنْ مَنَاكِيرِهِ. وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسْلَمَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ لَجَعْفَرٍ: أَشْبَهْتَ خُلُقِي وَخُلُقِي. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَإِسْنَادُهُ
حَسَنٌ. وَعَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، قَالَ لَجَعْفَرٍ خُلُقُكَ كَخُلُقِي وَ
أَشْبَهَ خُلُقِي خُلُقُكَ، فَأَنْتَ مَنِّي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ فَمَنِّي وَأَبُو وَلَدِي. رَوَاهُ
الطَّبْرَانِيُّ، عَنْ شَيْخِهِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقَّالٍ وَهُوَ ضَعِيفٌ. وَعَنْ ابْنِ
عَبَّاسٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ جَعْفَرَ مَرَّ مَعَ جَبْرِئِيلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
سَلَّمَ وَمِيكَائِيلَ لَهُ جَنَاحَانِ عَوَّضَهُ اللَّهُ مِنْ يَدَيْهِ فَسَلَّمَ، ثُمَّ أَخْبَرَنِي كَيْفَ
كَانَ أَمْرُهُ، حَيْثُ لَقِيَ الْمُسْرِكِينَ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ، رَوَاهُ
الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَفِيهِ سَعْدَانُ بْنُ الْوَلِيدِ وَلَمْ أَعْرِفْهُ وَبَقِيَّةُ رِجَالِهِ
ثِقَاتٌ. وَبِسَنَدِهِ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ وَأُسَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَرِيبَةٌ
مِنْهُ، ثُمَّ رَدَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ يَا أُسَاءُ، هَذَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَعَ جَبْرِئِيلَ
وَمِيكَائِيلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا مَرُّوا فَسَلَّمُوا عَلَيْنَا، فَرَدَدْتُ عليه السلام وَأَخْبَرَنِي
بِالْيَسَارِ فَقَطَّعَتْ فَعَوَّضَنِي اللَّهُ مِنْ يَدَيِ جَنَاحَيْنِ أَطِيرُ بِهِمَا مَعَ جَبْرِئِيلَ وَ

میکائیل فی الجنة انزل بهما حيث شئت و اكل من ثمارها ما شئت، فقالت أسماء: هنيئاً لجعفر ما رزقه الله من الخير و لكنى أخاف أن لا يصدقني الناس، فأصعد المنبر، فأخبر الناس، يا رسول الله، فصعد المنبر، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال أيها الناس، إن جعفر بن أبي طالب مع جبرئيل و ميكائيل، له جناحان عوضه الله من يديه يطير بهما في الجنة حيث شاء فسلم علي، فأخبر كيف كان أمرهم حين لقي المشركين، فاستبان للناس بعد ذلك، أن جعفراً لقيهم فسمى جعفر الطيار في الجنة ذا جناحين يطير بهما حيث شاء مخضوبة قوامه بالدماء، رواه الطبراني بإسنادين و أحدهما حسن. و عن ابن عباس، قال لما جاء جعفر بن أبي طالب، دخل النبي ﷺ علي أسماء بنت عميس، فوضع عبدالله و محمد ابني جعفر، علي فخذه ثم قال: إن جبرئيل أخبرني أن الله استشهد جعفرًا و أن له جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة، ثم قال: اللهم اخلف جعفرًا في ولده، رواه الطبراني و فيه عمر بن هارون و هو ضعيف و قد وثق، و بقیة رجاله ثقات. و عن عبدالله بن جعفر، قال، قال رسول الله ﷺ هنيئاً لك يا عبدالله بن جعفر، أبوك يطير مع الملائكة في السماء. رواه الطبراني مُرسلاً بإسنادين و رجال أحدهما رجال الصَّحيح. قلت و يأتي حديث في فضل زيد بن حارثة و فيه فضل جعفر و علي. و عن الشعبي، أن جعفرًا قُتل يوم مؤتة بالبلقاء. رواه الطبراني و هو مُرسل و رجاله رجال الصَّحيح. عن عبدالله بن جعفر، قال، قال رسول الله ﷺ: علي أصلي و جعفر فرعي أو جعفر أصلي و علي

فرعی. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ وَفِيهِ مَنْ لَمْ أَعْرِفْهُمْ^۱

آنچه در این روایت به چشم می‌خورد، جملاتی است مثل: لم اعرفه، رواه مرسلا، و هو ضعيف، و هذا من مناكيره، رواه باسنادين احدهما حسن، رواه مرسلا باسنادين و رجال احدهما رجال الصحيح، و فيه من لم اعرفهم، که همه این جملات، یا به تصریح و یا تلویحاً، زیر سوال بردن سند روایات فضایل و مناقب جناب جعفر طیار علیه السلام است.

اگرچه در فصل‌های گذشته و پس از نقل هر روایت، اسناد و طرق متعددی را، آوردیم و همین تعدد روایات و اسناد بهترین جواب، برای این دست اقدامات است، و صد البته انکار این یک نفر، در برابر پذیرش صدها نفر، فاقد ارزش است.

خاتمه

در پایان این نوشتار تذکر و یادآوری نکاتی، ضروری به نظر می‌رسد:
نکته اول اینکه، اگرچه جمع آوری نسبتاً خوبی، نسبت به حیات و فضایل
جناب جعفر طیار علیه السلام صورت گرفته است، اما ابداً، این بدان معنا نیست، که
نکاتی دیگر، راجع به زندگانی و یا حتی فضایل جناب جعفر علیه السلام وجود ندارد.
آنچه در این نوشتار آمده، تنها گوشه‌ای از حیات پر برکت آن بزرگوار است
و علیرغم تلاش و استقراء انجام شده، نکات و نا گفته‌های دیگری نیز، ممکن
است، وجود داشته باشد.

نکته دوم اینکه، همان طور که در مقدمه نیز آمده است، شخصیت جناب
جعفر علیه السلام، با وجود عظمت و بزرگی که دارد، در میان مسلمانان و به خصوص
شیعیان چهره‌ای است گمنام، که متأسفانه، در طول تاریخ اسلام چندان مورد
عنایت پژوهشگران و مورخین قرار نگرفته است. شخصیتی که به تصریح
روایات پس از چهارده معصوم علیهم السلام از همه، برتر است و جایگاهی دست نیافتنی
دارد، اما با این وجود سهم کمی از کتاب‌ها، مقالات، پایان نامه‌ها و... را به خود
اختصاص داده است و به نحو دور از انتظاری، مورد بی مهری، قرار گرفته
است.

نکته دیگر این که، با مطالعه این نوشتار، مظلومیت خاندان حضرت

ابوطالب عليه السلام، بیش از پیش آشکار، می‌گردد و این که واقعاً بی هیچ دلیلی این بزرگواران، مورد اتهام و تخطئه قرار گرفته‌اند.

این نوشتار، در پی آن بود، که شخصیت یار باوفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برادر ارجمند حضرت علی عليه السلام را معرفی نماید و الان مطمئن هستیم، که تنها به گوشه‌ای از شخصیت ایشان، پرداخته شده است و پرداختن به همه آن، اگرچه امری دور از دسترس نیست، اما تلاش و کوشش بسیار زیادی را، می‌طلبد.

در نهایت، آرزومندیم، که این نوشتار، مورد رضای حضرت دوست، که هرچه هست از اوست، قرار گرفته باشد و به دعای خیر حضرت شهید، جناب جعفر بن ابی طالب عليه السلام، رضایتمندی امیرالمؤمنین علی عليه السلام به دست آمده باشد.

اللّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ

فہرست منابع



فهرست منابع

قرآن کریم

منابع استفاده شده از کتب شیعه اثنی عشری

- أبو طالب حامی الرسول ﷺ وناصره؛ نجم الدین العسکری (وفات: ۱۳۹۰ هـ ق)،
سال چاپ: ۱۳۸۰ هـ ق، مطبعة الآداب - النجف الأشرف.
- الاحتجاج؛ أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب، الشيخ الطبرسي (وفات: ۵۴۸ هـ ق)،
سال چاپ: ۱۳۸۶ هـ ق، دارالنعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف.
- الاختصاص؛ محمد بن النعمان العکبري البغدادي، الشيخ المفيد (وفات: ۴۱۳ هـ ق)،
چاپ دوم: ۱۴۱۴ هـ ق، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- الارشاد؛ ابي عبد الله محمد بن محمد بن نعمان العکبري البغدادي الشيخ المفيد (وفات:
۴۱۳ هـ ق)، چاپ دوم: ۱۴۱۴ هـ ق، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت -
لبنان.

الاعتقادات في دين الاماميه؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ

الصدوق (وفات: ٣٨١ هـ ق)، چاپ دوم: ١٤١٤ هـ ق، دارالمفید للطباعة والنشر والتوزيع - بیروت - لبنان.

إعلام الوری بأعلام الهدی؛ الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی (وفات: ٥٤٨ هـ ق)، چاپ اول: ربیع الأول ١٤١٧ هـ ق، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث - قم المشرفة.

الاعلام من الصحابة و التابعین؛ الحاج حسین الشاکری (وفات: معاصر)، چاپ دوم: ١٤١٨ هـ ق، چاپخانه: ستاره.

أعیان الشیعة؛ السید محسن الأمين (وفات: ١٣٧١ هـ ق)، دارالتعارف للمطبوعات - بیروت - لبنان.

افحام الاعداء و الخصوم؛ السید ناصر حسین الهندی (وفات: معاصر)، مكتبة نینوی. اقبال الاعمال؛ السید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (وفات: ٦٦٤ هـ ق)، چاپ اول: رجب ١٤١٤ هـ ق، مكتب الإعلام الإسلامي.

الاقطاب الفقهیه علی مذهب الامامیه؛ محمد بن علی بن إبراهیم الأحسانی معروف به ابن أبي جمهور (وفات: ق ٩)، چاپ اول: ١٤١٠ هـ ق، مكتبة آية الله العظمی المرعشي النجفی - قم.

إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب؛ محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی الكرباسی (وفات: ١١٧٥ هـ ق)، چاپ اول: ١٤٢٥ هـ ق، دارالحديث.

الاکمال فی أسماء الرجال؛ محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی (وفات: ٧٤١ هـ ق)، مؤسسة أهل البيت.

الامالی؛ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي (وفات: ٤٦٠ هـ ق)، چاپ اول: ١٤١٤ هـ ق، دارالثقافة للطباعة والنشر والتوزيع - قم.

- الامالي؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق، (وفات: ٣٨١ هـ ق)، چاپ اول: ١٤١٧ هـ ق، موسسه چاپ و نشر بعثت.
- الامالي؛ محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي، الشيخ المفيد (وفات: ٤١٣ هـ ق)، چاپ دوم: ١٤١٤ هـ ق، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- الانتصار؛ علي بن الحسين الموسوي، الشريف المرتضى (وفات: ٤٣٦ هـ ق)، سال چاپ: شوال المكرم ١٤١٥ هـ ق، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- الانوار العلوية؛ الشيخ جعفر النقدي (وفات: ١٣٧٠ هـ ق)، چاپ دوم: ١٣٨١ هـ ق، مكتبة الحيدرية - نجف الأشرف.
- إيمان أبي طالب؛ ابي عبد الله محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي الشيخ المفيد (وفات: ٤١٣ هـ ق)، چاپ دوم: ١٤١٤ هـ ق، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- بحار الانوار؛ العلامة محمد باقر المجلسي (وفات: ١١١١)، چاپ دوم: ١٤٠٣، مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان.
- تحقيق: محمد باقر الأنصاري (وفات: ٧٦ هـ ق)، چاپ اول: ١٤١٦، نشر الهادي.
- تذكرة الفقهاء؛ الحسن بن يوسف بن علي بن مطهر الحلي، العلامة الحلي (وفات: ٧٢٦)، منشورات المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- التفسير الصافي؛ ملا محسن فيض الكاشاني (وفات: ١٠٩١ هـ ق)، چاپ دوم: رمضان ١٤١٦ هـ ق، مكتبة الصدر - طهران.
- تفسير القمي؛ علي بن إبراهيم القمي (وفات: ٣٢٩)، چاپ سوم: صفر ١٤٠٤، مؤسسة دارالكتاب للطباعة والنشر - قم.
- تفسير الميزان؛ السيد محمد حسين الطباطبائي (وفات: ١٤١٢)، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.

- تفسیر جوامع الجامع؛ أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي (وفات: ۵۴۸)، چاپ اول: ۱۴۱۸، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- تفسیر فرات الکوفي؛ فرات بن إبراهيم الکوفي (وفات: ۳۵۲)، چاپ اول: ۱۴۱۰، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
- تفسیر مجمع البيان؛ أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي (وفات: ۵۴۸)، چاپ اول: ۱۴۱۵، مؤسسه الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان.
- تفسیر نور الثقلين؛ الشيخ عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (وفات: ۱۱۱۲)، چاپ چهارم: ۱۴۱۲، مؤسسه إسماعيليان - قم.
- تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبيين؛ المحسن ابن كرامة (وفات: ۴۹۴)، سال چاپ: ۱۴۲۰، مركز الغدير للدراسات الإسلامية.
- تهذيب الاحكام؛ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، الشيخ الطوسي (وفات: ۴۶۰)، چاپ سوم: ۱۳۶۴ ش، دارالكتب الإسلامية - طهران.
- الثاقب في المناقب؛ ابن حمزة الطوسي (وفات: ۵۶۰ هـ ق)، چاپ دوم: ۱۴۱۲ هـ ق، مؤسسه أنصاريان.
- ثلاثيات الكليني؛ الشيخ أمين ترمس العاملي (وفات: معاصر)، چاپ اول: ۱۴۱۷، مؤسسه دارالحديث.
- جامع أحاديث الشيعة؛ السيد حسين الطباطبائي البروجردي (وفات: ۱۳۸۳ هـ ق)، سال چاپ: ۱۳۹۹، چاپخانه: المطبعة العلمية - قم.
- جمال الاسبوع؛ السيد رضى الدين أبى القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس (وفات: ۶۶۴)، چاپ اول: ۱۳۷۱ ش، مؤسسه آفاق.
- جواهر التاريخ؛ الشيخ علي الكوراني العاملي (وفات: معاصر)، چاپ اول: ۱۴۲۵، دارالهدى.

- الجواهر السنية؛ محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي (وفات: ١١٠٤ هـ ق)،
سال چاپ: ١٣٨٤ هـ ق .
- جواهر الكلام؛ الشيخ محمد حسن النجفي، الشيخ الجواهري (وفات: ١٢٦٦)، چاپ
دوم: ١٣٦٥ ش، دارالكتب الإسلامية - طهران.
- الحدائق الناضرة؛ الشيخ يوسف البحراني (وفات: ١١٨٦ هـ ق)، جامعه مدرسين حوزة
علميه قم.
- حلية الأبرار؛ السيد هاشم البحراني (وفات: ١١٠٧)، چاپ اول: ١٤١١، مؤسسة
المعارف الإسلامية - قم - ايران.
- الخرائج و الجرائح؛ قطب الدين الراوندي (وفات: ٥٧٣ هـ ق)، چاپ اول: ذي الحجة
١٤٠٩ هـ ق، مؤسسة الإمام المهدي - قم المقدسة.
- خصائص الائمة؛ أبي الحسن محمد بن الحسين بن موسى الموسوي البغدادي، الشريف
الرضي (وفات: ٤٠٦)، سال چاپ: ربيع الثاني ١٤٠٦، مجمع البحوث الإسلامية -
الآستانة الرضوية المقدسة - مشهد.
- الخصائص الفاطمية؛ الشيخ محمد باقر الكجوري (وفات: ١٣١٣ هـ ق)، چاپ اول:
١٣٨٠ ش، انتشارات الشريف الرضي.
- خصائص الوحي المبين؛ ابن البطريق، شمس الدين يحيى بن الحسن الأسدي الربعي
الحلي (وفات: ٦٠٠)، چاپ اول: ١٤١٧، دارالقرآن الكريم.
- الخصال؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (وفات:
٣٨١ هـ ق)، سال چاپ: ١٨ ذي القعدة الحرام ١٤٠٣ هـ ق، منشورات جماعة المدرسين
في الحوزة العلمية في قم المقدسة.
- خلاصة عبقات الانوار؛ السيد حامد النقوي (وفات: ١٣٠٦)، سال چاپ: ١٤٠٥،

مؤسسة البعثة - قسم الدراسات الإسلامية - تهران.

داستان مهاجرت به حبشه؛ محمد فارس بن جميل.

الدرالنظيم؛ يوسف بن حاتم العاملي (وفات: ٦٦٤ هـ ق)، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة؛ صدر الدين السيد على خان المدني الشيرازي

(وفات: ١١٢٠ هـ ق)، سال چاپ: ١٣٩٧ هـ ق، منشورات مكتبة بصيرتي - قم.

الدروس الشرعية في فقه الامامية؛ الشهيد الأول، الشيخ شمس الدين محمد بن مكي

(وفات: ٧٨٦ هـ ق)، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

دعائم الاسلام؛ القاضي النعمان المغربي (وفات: ٣٦٣)، سال چاپ: ١٣٨٣، دارالمعارف

- القاهرة.

الدعوات؛ سعيد بن هبة الله مشهور به قطب الدين الراوندي (وفات: ٥٧٣ هـ ق)،

چاپ اول: ١٤٠٧ هـ ق، مدرسة علميه إمام مهدي عليه السلام - قم.

دلائل الامامة؛ محمد بن جرير الطبري (وفات: ق ٤)، چاپ اول: ١٤١٣، مؤسسة

بعثت.

ذخيرة المعاد؛ المحقق ملا محمد باقر السبزواري (وفات: ١٠٩٠)، مؤسسة آل البيت عليه السلام

لإحياء التراث.

الذرية الطاهرة النبوية؛ محمد بن أحمد بن حماد الأنصاري الرازي الدولابي (وفات:

٣١٠ هـ ق)، چاپ اول: ١٤٠٧ هـ ق، الدار السلفية - الكويت.

ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة؛ محمد بن جمال الدين مكي العاملي الجزيني، الشهيد الأول

(وفات: ٧٨٦)، چاپ اول: محرم ١٤١٩، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم.

رجال الطوسي؛ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي، الشيخ الطوسي (وفات: ٤٦٠)،

چاپ اول: رمضان المبارك ١٤١٥، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

- رسائل المرتضى؛ الشريف المرتضى (وفات: ٤٣٦)، سال چاپ: ١٤٠٥، دارالقرآن الکریم - قم.
- روض الجنان؛ زين الدين الجبعي العاملي الشامي، شهيد الثاني (وفات: ٩٦٦)، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم المشرفة.
- روضة الواعظين؛ محمد بن الفتال النيسابوري (وفات: ٥٠٨)، منشورات الشريف الرضي - قم.
- الروضة في فضائل أمير المؤمنين؛ شاذان بن جبرئيل القمي (وفات: ٦٦٠ هـ ق)، چاپ اول: ١٤٢٣ هـ ق.
- سعد السعود؛ علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسني الحسيني، السيد ابن طاووس (وفات: ٦٦٤)، سال چاپ: ١٣٦٣ ش، منشورات الرضى - قم.
- السيرة النبوية؛ نجاح الطايي (وفات: معاصر)، سال چاپ: ١٣٨٤ ش، دارالهدى.
- شجرة طوبى؛ الشيخ محمد مهدي الحائري (وفات: ١٣٦٩ هـ ق)، چاپ پنجم: محرم الحرام ١٣٨٥ هـ ق، منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف.
- شرح إحقاق الحق؛ سيد شهاب الدين النجفي المرعشي (وفات: ١٤١١)، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم - ايران.
- شرح أصول الكافي؛ مولي محمد صالح المازندراني (وفات: ١٠٨١)، چاپ اول: ١٤٢١، دارإحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- شرح الاخبار؛ نعمان بن محمد التميمي المغربي (وفات: ٣٦٣)، چاپ دوم: ١٤١٤، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- شرح: الشيخ محمد عبده، چاپ اول: ١٤١٢، دارالذخائر - قم - ايران.
- الصحيح من سيره النبي الاعظم عليه السلام؛ السيد جعفر مرتضى العاملي (وفات: معاصر)،

- سال چاپ: ۱۳۸۵ ش، دارالحديث.
- الصراف المستقيم؛ علي بن يونس العاملي (وفات: ۸۷۷ هـ ق)، چاپ اول: ۱۳۸۴ هـ ق، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- الصوارم المهركة؛ الشهيد نور الله التستري (وفات: ۱۰۱۹ هـ ش)، سال چاپ: ۱۳۶۷ ش، چاپخانه: نهضت.
- العدد القوية؛ علي بن يوسف الحلي (وفات: ۷۰۵ هـ ق)، چاپ اول: ۱۴۰۸ هـ ق، مكتبة آية الله المرعشي العامة.
- العروة الوثقى؛ السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي (وفات: ۱۳۳۷ هـ ق)، چاپ اول: ۱۴۱۷ هـ ق، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- علل الشرايع؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق (وفات: ۳۸۱)، سال چاپ: ۱۳۸۵ هـ ق، منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف.
- عمدة الطالب؛ أحمد بن علي الحسيني معروف به ابن عنبه (وفات: ۸۲۸)، چاپ دوم: ۱۳۸۰، منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف.
- العمدة؛ يحيى بن الحسن الأسدي الحلي معروف به ابن البطريق (وفات: ۶۰۰ هـ ق)، سال چاپ: جمادي الأولى ۱۴۰۷ هـ ق، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- العوامل، الامام الحسين رحمه الله؛ الشيخ عبد الله البحراني (وفات: ۱۱۳۰)، چاپ اول: ۱۴۰۷، مدرسة علمية إمام مهدي عليه السلام.
- عيون أخبار الرضا رحمه الله؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (وفات: ۳۸۱)، سال چاپ: ۱۴۰۴، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان.

عیون الحکم و المواعظ؛ علي بن محمد الليثي الواسطي (وفات: ق ۶)، چاپ: اول، دارالحديث.

الغارات؛ إبراهيم بن محمد الثقفي (وفات: ۲۸۳)، چاپ اول: ۱۴۱۰، انجمن آثار ملی.
غایة المرام؛ السيد هاشم البحراني (وفات: ۱۱۰۷)، چاپ اول: ۱۴۲۰، دارالهادی - بیروت.
الغدير؛ الشيخ عبد الحسين احمد الأميني النجفي (وفات: ۱۳۹۲)، چاپ چهارم: ۱۳۹۷، دارالکتاب العربي - بیروت - لبنان.

غنائم الايام؛ الميرزا أبو القاسم القمي (وفات: ۱۲۳۱)، چاپ اول: ۱۴۱۷، مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي.

غنية النزوع؛ السيد حمزة بن علي بن زهرة الحلبي (وفات: ۵۸۵)، چاپ اول: محرم الحرام ۱۴۱۷، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.

غیبة النعماني.

فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى؛ حاج شيخ احمد رحمانی همدانی (وفات: معاصر)، چاپ دوم: ۱۳۷۲ ش، نشر مرضیه.

فرحة الغري؛ السيد عبدالکريم ابن طاووس (وفات: ۶۹۳)، چاپ اول: ۱۴۱۹، مرکز الغدير للدراسات الإسلامية.

الفصول المهمة في معرفة الائمة؛ علي بن محمد بن أحمد المالکي المکی معروف به ابن الصباغ (وفات: ۸۵۵)، چاپ اول: ۱۴۲۲، دارالحديث.

الفضائل؛ شاذان بن جبرئيل القمي (وفات: ۶۶۰)، سال چاپ: ۱۳۸۱ هـ ق، منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف.

فقه الرضا؛ علي بن بابويه (وفات: ۳۲۹)، چاپ اول: شوال ۱۴۰۶، المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام - مشهد المقدسة.

- الفوائد الرجالية؛ السيد محمد المهدي بحر العلوم (وفات: ١٢١٢)، چاپ اول: ١٣٦٣ ش، مكتبة الصادق - طهران.
- قاموس الرجال؛ الشيخ محمد تقی التستري (وفات: معاصر)، چاپ اول: ١٤١٩ هـ ق، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- قرب الاستاد؛ أبي العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي (وفات: ٣٠٠)، چاپ اول: ١٤١٣، مؤسسة آل البيت رحمه الله لإحياء التراث - قم.
- قصص الانبياء؛ قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي (وفات: ٥٧٣)، چاپ اول: ١٤١٨، الهادي.
- الكافي؛ أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني (وفات: ٣٢٩)، چاپ پنجم: ١٣٦٣ ش، دار الكتب الإسلامية - طهران.
- كتاب الاربعين؛ محمد طاهر القمي الشيرازي (وفات: ١٠٩٨)، چاپ اول: ١٤١٨، المحقق.
- كتاب الصلوة؛ السيد أبو القاسم الخوئي (وفات: ١٤١١)، چاپ سوم: ذي الحجة ١٤١٠، دارالهادي للمطبوعات - قم.
- كتاب سليم بن قيس؛ ابوصادق سليم ابن قيس الهلالي.
- كشف الغمة؛ علي بن عيسى بن أبي الفتح الأربلي (وفات: ٦٩٣)، چاپ دوم: ١٤٠٥، دارالأضواء - بيروت - لبنان.
- كشف اليقين؛ حسن بن يوسف بن المطهر، العلامة الحلي (وفات: ٧٢٦)، چاپ اول: ١٤١١.
- كمال الدين و تمام النعمة؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق (وفات: ٣٨١)، سال چاپ: محرم الحرام ١٤٠٥، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.

- كنز الفوائد؛ أبو الفتح محمد ابن علی الكراچكي (وفات: ٤٤٩)، چاپ دوم: ١٣٦٩ ش، مكتبة المصطفوي - قم.
- اللمعة البيضاء؛ محمد علي بن أحمد القراچه داغي التبريزي الأنصاري (وفات: ١٣١٠)، چاپ اول: ٢١ رمضان ١٤١٨، دفتر نشر الهادي - قم - ایران.
- لواعج الاشجان؛ السيد محسن الأمين (وفات: ١٣٧١ هـ ق)، سال چاپ: ١٣٣١ ش، منشورات مكتبة بصيرتي - قم.
- مترجم: علی رضا ذكاوتي (وفات: معاصر)، كتابخانه تخصصی تاريخ اسلام و ایران.
- المجلدي في انساب الطالبين؛ علی بن محمد العلوي (وفات: ٧٠٩)، چاپ اول: ١٤٠٩، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة - قم المقدسة.
- مجمع النورين؛ الشيخ أبو الحسن المرندي (وفات: معاصر).
- المحاسن؛ أحمد بن محمد بن خالد البرقي (وفات: ٢٧٤)، سال چاپ: ١٣٧٠ هـ ق، دار الكتب الإسلامية - طهران.
- مختلف الشيعة؛ أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي، العلامة الحلي (وفات: ٧٢٦)، چاپ دوم: ذی القعدة ١٤١٣، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- مدينة المعاجز؛ السيد هاشم البحراني (وفات: ١١٠٧)، چاپ اول: ١٤١٣، مؤسسة المعارف الإسلامية - قم - ایران.
- مسار الشيعة؛ ابي عبدالله محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي الشيخ المفيد (وفات: ٤١٣)، چاپ دوم: ١٤١٤، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- مستدرک الوسائل؛ ميرزا حسين النوري الطبرسي (وفات: ١٣٢٠)، چاپ اول: ١٤٠٨، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - بيروت - لبنان.

- مستدرک سفینه البحار؛ الشيخ علي النمازي الشاهرودي (وفات: ۱۴۰۵)، سال چاپ: ۱۴۱۸، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- مستدرکات علم رجال الحديث؛ الشيخ علي النمازي الشاهرودي (وفات: ۱۴۰۵)، چاپ اول: ربيع الآخر ۱۴۱۲، چاپخانه: شفق.
- المسترشد؛ محمد بن جرير الطبري (وفات: ق ۴)، چاپ اول: ۱۴۱۵، مؤسسة الثقافة الإسلامية.
- مستند الشيعة؛ المحقق احمد بن محمد مهدي النراقي (وفات: ۱۲۴۴)، چاپ اول: ربيع الأول ۱۴۱۵، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم.
- مصباح البلاغة (مستدرک نهج البلاغة)؛ السيد حسن المير جهاني الطباطبائي (وفات: ۱۳۸۸)، سال چاپ: ۱۳۸۸.
- مصباح الفقيه؛ حاج آقا رضا الهمداني (وفات: ۱۳۲۲)، منشورات مكتبة الصدر - طهران.
- مصباح المتهجد؛ أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي، شيخ الطوسي (وفات: ۴۶۰)، چاپ اول: ۱۴۱۱، مؤسسة فقه الشيعة - بيروت - لبنان.
- المصباح؛ إبراهيم بن علي الحسن بن محمد بن صالح العاملي الكفعمي (وفات: ۹۰۵)، چاپ سوم: ۱۴۰۳، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت.
- معالم المدرستين؛ السيد مرتضى العسكري (وفات: معاصر)، سال چاپ: ۱۴۱۰، مؤسسة النعمان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- معاني الاخبار؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق (وفات: ۳۸۱)، سال چاپ: ۱۳۷۹، جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- المعتبر؛ نجم الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن المحقق الحلي (وفات: ۶۷۶)،

- سال چاپ: ١٣٦٤ ش، مؤسسة سيد الشهداء (ع) - قم.
- معجم رجال الحديث؛ السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي (وفات: ١٤١١)، چاپ پنجم: ١٤١٣.
- مقاتل الطالبين؛ أبو الفرج الأصفهاني (وفات: ٣٥٦)، چاپ دوم: ١٣٨٥، منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف.
- مقتل الحسين (ع)؛ لوط بن يحيى بن سعيد بن مخنف بن سليم الأزدي الغامدي معروف به أبو مخنف الأزدي (وفات: ١٥٧)، چاپخانه: مطبعة العلمية - قم.
- المقنع؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (وفات: ٣٨١)، سال چاپ: ١٤١٥، مؤسسة الإمام الهادي (ع).
- مكاتب الرسول؛ الشيخ علي الأحمد الميانجي (وفات: معاصر)، چاپ اول: ١٩٩٨ م، دار الحديث.
- مكارم الاخلاق؛ رضي الدين أبي نصر الحسن بن الفضل الطبرسي (وفات: ٥٤٨)، چاپ ششم: ١٣٩٢، منشورات الشريف الرضي.
- من لا يحضره الفقيه؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق (وفات: ٣٨١)، چاپ: دوم، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- مناقب آل أبي طالب؛ محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (وفات: ٥٨٨)، سال چاپ: ١٣٧٦ هـ ق، المكتبة الحيدرية - النجف الأشرف.
- مناقب أهل البيت (ع)؛ المولى حيدر الشيرازي (وفات: ق ١٢)، سال چاپ: شوال المکرم ١٤١٤، چاپخانه: مطبعة منشورات الإسلامية.
- المناقب؛ لموفق بن أحمد بن محمد المكي الخوارزمي (وفات: ٥٦٨)، چاپ دوم: ربيع الثاني ١٤١٤، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.

منتهی المطلب؛ حسن بن یوسف بن المطهر، العلامة الحلی (وفات: ۷۲۶)، چاپ: سنگی قدیم.

مواقف الشیعة؛ علی احمدی میانجی (وفات: معاصر) چاپ اول: رجب المرجب ۱۴۱۶، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

موسوعة أحادیث أهل البيت عليهم السلام؛ الشیخ هادی النجفی (وفات: معاصر)، چاپ اول: ۱۴۲۳، دار إحياء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان.

موسوعة کلمات الامام الحسین عليه السلام؛ گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم رحمۃ اللہ علیہ (وفات: معاصر)، چاپ سوم: ۱۴۱۶، دارالمعروف.

موسوعة التاریخ الاسلامی؛ محمد هادی الیوسفی (وفات: معاصر)، چاپ اول: ربیع الثاني ۱۴۱۷، مجمع الفکر الإسلامی.

میزان الحکمة؛ محمد ری شهری (وفات: معاصر)، چاپ: اول، دارالحدیث.
الناصریات؛ السید الشریف المرتضی (وفات: ۴۳۶)، سال چاپ: ۱۴۱۷، رابطہ الثقافۃ والعلاقات الإسلامیة مدیریة الترجمة والنشر.

النص والاجتهاد؛ سید عبد الحسین شرف الدین الموسوی (وفات: ۱۳۷۷ هـ ق)، چاپ اول: ۱۴۰۴، أبو مجتبی.

نظریات الخلفین؛ الشیخ نجاح الطائی (وفات: معاصر)، چاپ اول: ۱۴۱۸ هـ ق، مطبعة الهدی - بیروت.

نفحات الازهار؛ السید علی الحسینی المیلانی (وفات: معاصر)، چاپ اول: ۱۴۱۴، چاپخانه: مهر.

نهاية الاحکام؛ العلامة الحلی (وفات: ۷۲۶)، چاپ دوم: ۱۴۱۰، مؤسسة إسماعیلیان.

- نهج السعادة؛ الشيخ محمد باقر المحمودي (وفات: معاصر)، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان.
- نهج البلاغة؛ خطب الإمام علي عليه السلام.
- نور البراهين؛ السيد نعمة الله الجزائري (وفات: ١١١٢)، چاپ اول: ١٤١٧، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.
- المجوم على بيت فاطمة عليها السلام؛ عبد الزهراء مهدي (وفات: معاصر)، چاپ اول: ١٤٢١.
- الهداية؛ أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، شيخ الصدوق (وفات: ٣٨١)، چاپ اول: رجب المرجب ١٤١٨، مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام.
- وسائل الشيعة (آل البيت)؛ الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (وفات: ١١٠٤)، چاپ دوم: ١٤١٤، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث بقم المشرفة.
- وسائل الشيعة؛ الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (وفات: ١١٠٤)، چاپ پنجم: ١٤٠٣، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
- اليقين؛ السيد رضي الدين علي بن الطاؤوس الحلي (وفات: ٦٦٤)، چاپ اول: ربيع الثاني ١٤١٣، مؤسسة دار الكتاب (الجزائري).
- الينابيع الفقهية؛ علي أصغر مرواريد (وفات: معاصر)، چاپ اول: ١٤١٠، دار التراث - بيروت - لبنان / الدار الإسلامية - بيروت - لبنان.
- ينابيع المودة لذوي القربى؛ سليمان بن إبراهيم القندوزي (وفات: ١٢٩٤)، چاپ اول: ١٤١٦، دار الأسوة.

منابع استفاده شده از کتب غیر شیعه

- الاحاد والمثنائي؛ ابن أبي عاصم الضحاك (وفات: ۲۸۷)، چاپ الأولى: ۱۴۱۱، دارالدرایة للطباعة والنشر والتوزيع.
- الاستذکار؛ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري (وفات: ۴۶۳)، چاپ اول: ۲۰۰۰م، دارالکتب العلمیة.
- الاستیعاب؛ ابو عمر يوسف أحمد بن عبد الله أحمد بن محمد أحمد بن عبد البر النمري (وفات: ۴۶۳)، چاپ الأولى: سال چاپ: ۱۴۱۲، دارالجیل.
- اسد الغابة؛ علي بن أبي الكرم الشيباني معروف به ابن اثير (وفات: ۶۳۰)، دارالکتاب العربی - بیروت - لبنان.
- الاصابة في تمييز الصحابة؛ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (وفات: ۸۵۲)، چاپ اول: ۱۴۱۵، دارالکتب العلمیة. بیروت.
- إعانة الطالبین؛ البکري الدمیاطي (وفات: ۱۳۱۰)، چاپ اول: ۱۴۱۸، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع - بیروت - لبنان.
- الاعلام؛ خير الدين الزركلي (وفات: ۱۴۱۰)، چاپ پنجم: ۱۹۸۰، دارالعلم للملایین - بیروت - لبنان.
- إكمال الکمال؛ ابن ماکولا (وفات: ۴۷۵)، دارإحياء التراث العربی.
- الامامة و السياسة؛ أبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (وفات: ۲۷۶)، چاپ اول: ۱۴۱۳، انتشارات شریف الرضي.
- إمتاع الاسماع؛ تقي الدين أحمد بن علي بن عبد القادر بن محمد المقریزي (وفات: ۸۴۵)، چاپ اول: ۱۴۲۰، منشورات محمد علي بیضون، دارالکتب العلمیة - بیروت - لبنان.

- انساب الاشراف؛ أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (وفات: ٢٧٩) چاپ اول: ١٣٩٤، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان.
- الانساب؛ أبي سعد عبد الكريم بن محمد بن منصور التميمي السمعاني (وفات: ٥٦٢)، چاپ اول: ١٤٠٨، دارالجنان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- البحر الرائق؛ زين الدين بن إبراهيم بن محمد المعروف بابن نجيم المصري الحنفي (وفات: ٩٧٠)، چاپ اول: ١٤١٨، دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان.
- البداية و النهاية؛ أبي الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي (وفات: ٧٧٤)، چاپ اول: ١٤٠٨، دارإحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
- تاريخ ابن خلدون؛ عبد الرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمي (وفات: ٨٠٨)، چاپ: چهارم، دارإحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
- تاريخ الاسلام؛ شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (وفات: ٧٤٨)، چاپ اول: ١٤٠٧، دارالكتاب العربي.
- التاريخ الصغير؛ محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي البخاري (وفات: ٢٥٦)، چاپ اول: ١٤٠٦، دارالمعرفة - بيروت.
- تاريخ الطبري؛ أبي جعفر محمد بن جرير الطبري (وفات: ٣١٠)، چاپ چهارم: ١٤٠٣، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان.
- تاريخ الكبير؛ محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي البخاري (وفات: ٢٥٦)، المكتبة الإسلامية - ديار بكر - تركيا.
- تاريخ المدينة؛ ابو زيد عمر بن شبه النميري البصري (وفات: ٢٦٢)، سال چاپ: ١٤١٠، دارالفكر - قم - إيران.
- تاريخ يعقوبي؛ أحمد بن أبي يعقوب المعروف باليعقوبي (وفات: ٢٨٤)، مؤسسة نشر فرهنگ أهل بيت (عليه السلام) - قم.

- تاریخ بغداد؛ أبي بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (وفات: ٤٦٣)، چاپ اول: ١٤١٧، دارالکتب العلمیة - بیروت - لبنان.
- تاریخ خلیفة بن خیاط؛ خلیفة بن خیاط العصفري (وفات: ٢٤٠)، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان.
- تاریخ مدینه دمشق؛ علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي معروف به ابن عساکر (وفات: ٥٧١)، سال چاپ: ١٤١٥، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان.
- تذکره الموضوعات؛ محمد طاهر بن علي الهندي الفتني (وفات: ٩٨٦).
- التعديل و الترجيح؛ أبي الوليد سليمان بن خلف بن سعد ابن أيوب الباجي المالكي (وفات: ٤٧٤)، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - مراکش.
- تفسير ابن كثير؛ أبو الفداء إسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي (وفات: ٧٧٤)، سال چاپ: ١٤١٢، دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزیع - بیروت - لبنان.
- تفسير البحر المحیط؛ محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حیان الأندلسي (وفات: ٧٤٥)، چاپ اول: ١٤٢٢، دارالکتب العلمیة.
- تفسير البغوي؛ البغوي (وفات: ٥١٠)، دارالمعرفة.
- تفسير الثعلبي؛ الثعلبي (وفات: ٤٢٧)، چاپ الأولى: ١٤٢٢، دارإحياء التراث العربي.
- تفسير الرازي؛ فخر الرازي (وفات: ٦٠٦)، چاپ سوم.
- تفسير السمرقندي؛ أبو الليث نصر بن محمد بن إبراهيم السمرقندي (وفات: ٣٨٣)، دارالفکر.
- تفسير السمعاني؛ منصور بن محمد السمعاني (وفات: ٤٨٩)، چاپ اول: ١٤١٨، دارالوطن - الرياض.

- تفسير القرطبي؛ محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (وفات: ٦٧١)، دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
- تفسير جامع البيان؛ أبي جعفر محمد بن جرير الطبري (وفات: ٣١٠)، سال چاپ: ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- تكملة حاشية رد المختار؛ ابن عابدين (علاء الدين) (وفات: ١٣٠٦)، سال چاپ: ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- التلخيص الحبير في تخريج الرافي الكبير؛ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (وفات: ٨٥٢)، دار الفكر.
- التمهيد؛ يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري (وفات: ٤٦٣)، سال چاپ: ١٣٨٧، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية.
- التنبيه والاشراف؛ المسعودي (وفات: ٣٤٥)، دار صعب - بيروت - لبنان.
- تهذيب التهذيب؛ شهاب الدين أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (وفات: ٨٥٢)، چاپ اول: ١٤٠٤، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- تهذيب الكمال؛ جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزي (وفات: ٧٤٢)، چاپ چهارم: ١٤٠٦، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان.
- الثقات؛ محمد بن حبان بن أحمد أبي حاتم التميمي البستي (وفات: ٣٥٤)، چاپ الأولى: ١٣٩٣ هـ ق، مؤسسة الكتب الثقافية.
- حاشية رد المختار؛ محمد أمين معروف به ابن عابدين (وفات: ١٢٥٢)، سال چاپ: ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام؛ أحمد بن شعيب النسائي الشافعي (وفات: ٣٠٣)، مكتبة نينوى الحديثة - طهران.

- الدر المشور؛ جلال الدين عبد الرحمن ابن أبي بكر السيوطي (وفات: ٩١١)، دارالمعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان.
- الدر؛ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمري (وفات: ٤٦٣)، سال چاپ: ١٣٨٦ هـ ق، موسسه دارالتحرير.
- دلائل النبوة؛ أبي القاسم إسماعيل بن محمد بن الفضل التيمي الأصبهاني (وفات: ٥٣٥)، دارالعاصمة للنشر والتوزيع.
- ذخائر العقبي؛ احمد بن عبد الله الطبري (وفات: ٦٩٤)، سال چاپ: ١٣٥٦، مكتبة القدسي - القاهرة.
- سبل الهدى والرشاد؛ محمد بن يوسف الصالحى الشامي (وفات: ٩٤٢)، چاپ اول: ١٤١٤، دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان.
- سنن ابن ماجه؛ أبي عبد الله محمد بن يزيد القزويني ابن ماجه (وفات: ٢٧٣)، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- سنن الترمذي؛ أبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (وفات: ٢٧٩)، چاپ دوم: ١٤٠٣، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- سنن الدارقطني؛ علي بن عمر الدارقطني (وفات: ٣٨٥)، چاپ اول: ١٤١٧، دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان.
- السنن الكبرى؛ ابي بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (وفات: ٤٥٨)، دارالفكر.
- السنن الكبرى؛ أحمد بن شعيب النسائي (وفات: ٣٠٣)، چاپ اول: ١٤١١، دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان.
- سير اعلام النبلاء؛ شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (وفات: ٧٤٨)، چاپ نهم: ١٤١٣، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان.

- سيرة ابن إسحاق؛ محمد بن إسحاق بن يسار (وفات: ١٥١)، معهد الدراسات والأبحاث للتعريف.
- السيرة الحلبية؛ علي بن برهان الدين الحلبي (وفات: ١٠٤٤)، سال چاپ: ١٤٠٠، دارالمعرفة.
- السيرة النبوية؛ أبو محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب، الحميري (وفات: ٢١٨)، سال چاپ: ١٣٨٣، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده - بمصر.
- السيرة النبوية؛ أبي الفداء إسماعيل بن كثير (وفات: ٧٧٤)، سال چاپ: ١٣٩٦، دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- شرح الازهار؛ الإمام أحمد المرتضى (وفات: ٨٤٠)، مكتبة غمضان - اليمن.
- شرح السير الكبير؛ أبو بكر محمد بن أبي سهل السرخسي (وفات: ٤٨٣)، سال چاپ: ١٩٦٠ م، چاپخانه: مطبعة مصر.
- الشرح الكبير؛ أبي عمر محمد بن أحمد بن قدامة المقدسي (وفات: ٦٨٢)، دارالكتاب العربي للنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- شرح مسلم؛ أبي زكريا محيي الدين بن شرف النووي (وفات: ٦٧٦)، سال چاپ: ١٤٠٧، دارالكتاب العربي - بيروت - لبنان.
- شرح معاني الآثار؛ حمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي (وفات: ٣٢١)، چاپ سوم: ١٤١٦، دارالكتب العلمية.
- شرح نهج البلاغة؛ ابن أبي الحديد المعتزلي (وفات: ٦٥٦)، چاپ اول: ١٣٧٨، دارإحياء الكتب العربية.
- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل؛ عبيد الله بن أحمد معروف به حاكم الحسكاني (وفات: قرن ٥)، چاپ اول: ١٤١١، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي - مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.

- صحيح ابن خزيمة؛ أبي بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة السلمي النيسابوري (وفات: ٣١١)، چاپ دوم: ١٤١٢، المكتب الإسلامي.
- صحيح البخاري؛ محمد بن إسماعيل بن إبراهيم الجعفي البخاري (وفات: ٢٥٦)، سال چاپ: ١٤٠١، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- صحيح مسلم؛ مسلم بن الحجاج ابن مسلم القشيري النيسابوري (وفات: ٢٦١)، دارالفكر - بيروت - لبنان.
- الطبقات الكبرى؛ محمد بن سعد (وفات: ٢٣٠)، دارصادر - بيروت.
- العلل؛ أحمد بن محمد بن محمد بن حنبل (وفات: ٢٤١)، چاپ اول: ١٤٠٨، دارالخاني - الرياض.
- عمدة القاري؛ أبا محمد محمود بن أحمد العيني (وفات: ٨٥٥)، دارإحياء التراث العربي.
- عيون الاثر؛ محمد بن عبد الله بن يحيى ابن سيد الناس (وفات: ٧٣٤)، سال چاپ: ١٤٠٦، مؤسسة عز الدين للطباعة والنشر - بيروت - لبنان.
- فتح الباري؛ شهاب الدين ابن حجر العسقلاني (وفات: ٨٥٢)، چاپ: دوم، دارالمعرفة للطباعة والنشر بيروت - لبنان.
- فتح القدير؛ محمد بن علي بن محمد الشوكاني (وفات: ١٢٥٠)، عالم الكتب .
- فتح الوهاب؛ زكريا بن محمد بن أحمد بن زكريا الأنصاري (وفات: ٩٣٦)، چاپ اول: ١٤١٨، منشورات محمد علي بيضون، دارالكتب العلمية.
- فضائل الصحابة؛ أبي عبد الرحمن أحمد بن شعيب المعروف بالنسائي (وفات: ٣٠٣)، دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان.
- الكامل في التاريخ؛ علي بن أبي الكرم الشيباني معروف به ابن الأثير (وفات: ٦٣٠)، سال چاپ: ١٣٨٦ هـ ق، دارصادر للطباعة والنشر - داربيروت للطباعة والنشر.
- كتاب الفتوح؛ أبي محمد أحمد بن أعثم الكوفي (وفات: ٣١٤)، چاپ اول: ١٤١١،

دارالأضواء للطباعة والنشر والتوزيع.

كنز العمال؛ علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (وفات: ٩٧٥)، سال چاپ:

١٤٠٩، مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان.

لسان الميزان؛ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (وفات: ٨٥٢)، چاپ دوم: ١٣٩٠،

مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان.

المبسوط؛ أبو بكر محمد بن أبي سهل السرخسي (وفات: ٤٨٣)، سال چاپ: ١٤٠٦،

دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

مجمع الزوائد؛ نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (وفات: ٨٠٧)، سال چاپ: ١٤٠٨،

دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان.

المجموع؛ أبي زكريا محبي الدين بن شرف النووي (وفات: ٦٧٦)، دارالفكر.

المستدرک علي الصحيحين؛ الحافظ أبي عبد الله الحاكم النيسابوري (وفات: ٤٠٥)،

تحقيق: إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلي.

مسند ابن راهويه؛ إسحاق بن إبراهيم بن مخلد الحنظلي المروزي معروف به ابن راهويه

(وفات: ٢٣٨)، چاپ اول: ١٤١٢، مكتبة الإيمان - المدينة المنورة.

مسند أبي داود الطيالسي؛ سليمان بن داود الطيالسي (وفات: ٢٠٤)، دارالمعرفة - بيروت - لبنان.

مسند أبي يعلى؛ أحمد بن علي بن المثنى التميمي معروف به أبو يعلى الموصلي (وفات:

٣٠٧)، دارالمأمون للتراث.

المسند احمد؛ الإمام احمد بن حنبل (وفات: ٢٤١)، دارصادر - بيروت - لبنان.

مشاهير علماء الامصار؛ ابی حاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي البستي (وفات:

٣٥٤)، چاپ اول: ١٤١١، دارالوفاء للطباعة والنشر والتوزيع - المنصورة.

المصنف؛ عبد الله بن محمد بن أبي شعبة الكوفي (وفات: ٢٣٥)، چاپ اول: ١٤٠٩،

دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

- المعارف؛ أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة (وفات: ٢٧٦)، دارالمعارف.
- المعجم الاوسط؛ أبي القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (وفات: ٣٦٠)،
سال چاپ: ١٤١٥، دارالحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.
- معجم البلدان؛ الحموي (وفات: ٦٢٦)، سال چاپ: ١٣٩٩، دارإحياء التراث العربي -
بيروت - لبنان.
- المعجم الصغير؛ أبي القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (وفات: ٣٦٠)،
دارالكتب العلمية - بيروت - لبنان.
- المعجم الكبير؛ أبي القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الطبراني (وفات: ٣٦٠)،
چاپ: دوم، دارإحياء التراث العربي.
- معجم قبائل العرب؛ الدكتور عمر رضا كحاله (وفات: معاصر)، چاپ دوم: ١٣٨٨،
دارالعلم للملايين - بيروت - لبنان.
- معرفة السنن و الاثار؛ البيهقي (وفات: ٤٥٨)، دارالكتب العلمية.
- المغني؛ أبي محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة (وفات: ٦٢٠)، دارالكتاب العربي
للنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
- ميزان الاعتدال؛ شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (وفات: ٧٤٨)، چاپ
اول: ١٣٨٢، دارالمعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان.
- نهج الايمان؛ زين الدين علي بن يوسف بن جبر (وفات: قرن ٧)، چاپ اول: ١٤١٨،
مجتمع إمام هادي رحمه الله - مشهد.
- نيل الاوطار؛ محمد بن علي ابن محمد الشوكاني (وفات: ١٢٥٥)، سال چاپ: ١٩٧٣،
دارالجيل - بيروت - لبنان.
- الوافي بالوفيات؛ الصفدي (وفات: ٧٦٤)، سال چاپ: ١٤٢٠، دارإحياء التراث.
- الوفيات؛ ابن الخطيب (وفات: ٨٠٩)، چاپ دوم: ١٩٧٨ م، دارالإقامة الجديدة.